

علی به حق بوده و مخالفان او اشتباه کردند

در مورد اختلاف میان علی رضی الله عنه و معاویه اهل سنت بر این متفقند که علی رضی الله عنه بر حق بوده و معاویه و کسانی که با او بودند از حکومت علی سرپیچی کرده بودند. اهل سنت از شیعیان می‌خواهند حتی یک نوشته در عقیده اهل سنت بیاورند که مغایر این موضوع اهل سنت باشد. بر عکس اهل سنت می‌توانند صدها کتاب از بزرگان خود در عقیده بیاورند و به ایشان ثابت کنند که اهل سنت خروج معاویه بر علی را عملی اشتباه می‌دانند. پس چرا شیعیان سعی دارند که اهل سنت را در صف معاویه و مخالفت علی جلوه دهند و چرا سعی می‌کنند اهل سنت را به بنی امیه نسبت دهند و آنان را دشمنان اهل بیت معرفی کنند.

متأسفانه دیری نپائید که این اختلاف رنگی مذهبی گرفت و شیعیان گروهی مستقل و دارای روش جدیدی در اصول و عقاید و فقه و مواریث شدند. اما اختلاف میان علی و معاویه در این سطح نبوده و آنان در اصول و عقاید و غیر اختلافی نداشتند. بلکه اختلاف آنها در مسایل حکومتی و سلیق شخصی بود و ربطی به آنچه از رسول اکرم صلی الله علیه وسلم آموخته بودند نداشت. برای اثبات این ادعای خود دلایلی از کتب خود شیعیان می‌آوریم. مهمترین منبع شیعه نهج البلاغه است که در آن روایت نسبت داده شده به علی رضی الله عنه جمع آوری شده است. در نهج البلاغه ج ۳ ص ۱۱۴ به نقل از ایشان چنین آمده است: ابتدای کار اینگونه بود که ما با اهالی شام برخورد کردیم، روشن است که خدایمان یکی و پیامبرمان یکی است و دوت همه ما به اسلام است. ما از آنها چیز بیشتری غیر از ایمان به خدا و تصدیق پیامبرش صلی الله علیه وسلم نمی‌خواهند. آنچه که ما و آنها در آن اختلاف کردیم خون عثمان رضی الله عنه بود.

بنابراین گفته آنحضرت و بر خلاف آنچه شیعیان می‌گویند، جز مسئله قتل عثمان رضی الله عنه اختلاف دیگری میان علی و اصحاب پیامبر صلی الله علیه وسلم وجود نداشته است. حضرت

علی رضی الله عنه از تفرقه و جدائی همیان اصحاب پیامبر صلی الله علیه وسلم حسرت می خورد و اینگونه در مرگ آنها مرثیه می گفت: کجایند آن قومی که به اسلام دعوت داده شدند، پس آن را پذیرفتند، قرآن را خواندند و آن حکم قرار دادند، چشمهایشان از گریه خشکیده و شکمهایشان از روزه گرفتن به کمرهایشان چسبیده بود. دندانهایشان از تضرع و التماس به درگاه خداوند خشکیده، چهره هایشان از شب زنده داری زرد و از خداترسی خسته بنظر می رسید. آنها برادرانم بودند که رفتند، پس ما حق داریم تشنه دیدار آنها باشیم و از جدائی آنها انگشت غم به دهان بگیریم (نهج البلاغه ص ۲۳۵)

این سخن حکایت از روابط دوستانه و محکم میان علی و اصحاب پیامبر صلی الله علیه وسلم می کند، کماینکه علی دخترش ام کلثوم را به نکاح عمر بن خطاب رضی الله عنه در آورد. کتابهائی از اهل تشیع مانند کافی کلینی ج ۵ ص ۳۴۶ و استبصار طوسی ج ۳ ص ۳۵۰ و منتهی الامال قمی ج ۱ ص ۱۸۴ به این حقیقت اعتراف کرده اند.

هنگامیکه عمر بن خطاب رضی الله عنه شخصاً می خواست در جنگ با رومیها شرکت کند با علی رضی الله عنه مشورت نمود. حضرت علی رضی الله عنه او را از رفتن منع کرد و گفت او باید باقی بماند زیرا که او قلعه و نماد اعراب و حامی و پناهگاه مسلمین است. (نهج البلاغه، ج ۲ ص ۱۸)

سپس حضرت علی به او گفت: اگر عجمها ترا ببینند می گویند این ریشه و نقطه قوت اعراب است و اگر ریشه را قطع کردید در امان خواهید بود. عمر رأی را پذیرفته و به جنگ نرفت. (نهج البلاغه ج ۲ ص ۳۰)

همچنین در نهج البلاغه ج ۳، ص ۲ آمده است که علی گرهی از مردم را دید که بدگوئی عثمان را می کردند. حضرت علی ایشان را مذمت نمود و می گفت: مردم بدگوئی او را می کنند و من مردی از مهاجرین بودم که سعی بسیار در دلجوئی اومی کردم.

علی رضی الله عنه از شدت دوستی خلفای ثلاثه سه تن از فرزندان خویش را بنام آنها نامگذاری کرد، به نامهای ابوبکر، عمر و عثمان. گرچه عامه شیعیان از این حقایق آگاه نیستند اما کتابهای شیعیان به این موضوع اقرار دارند. مانند کتابهای اعلام‌الوری طبرسی ص ۳۰۲، ارشاد المفید ۱۸۶، تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۲۱۳، مقاتل الطالبین ابی فرج اصفهانی ص ۱۴۲، کشف الغمه اردبیلی ج ۲ ص ۶۴ و جلاء العیون مجلسی ص ۱۸۲.

در جایی دیگر علی رضی الله عنه اصحاب پیامبر صلی الله علیه وسلم را چنین توصیف می‌کند: من یاران محمد صلی الله علیه وسلم را دیدم، هیچکس از شما مثل آنها نیست. ایشان صبح می‌کردند ژولیده موی و غبار آلود، شبها درقیام و سجود بودند، غروبها پیشانیهایشان بر خاک بود. از یاد روز قیامت بر شعله‌های آتش می‌ایستادند. پیشانیهایشان در اثر سجده‌های طولانی سائیده شده بود و از ذکر خدا اشک بر چشمانشان جاری می‌شد و گریبانهایشان را تر می‌کرد.

از ترس خدا و امید ثواب او چنان می‌لرزیدند که درختان از باد و طوفان (نهج البلاغه ص ۱۹۰-۱۸۹) حسین رضی الله عنه نیز فرزندانش را ابوبکر و عمر نام نهاد و فرزندان حسین هم برای گرامیداشت ابوبکر و عمر فرزندان خود را به این اسامی نام نهادند و این واقیعتی است که علماء شیعه نیز در کتابهایشان به آن اعتراف کرده‌اند. ملاحظه کنید اعلام‌الوری ص ۲۱۳، تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۲۲۸، مقاتل الطالبین ص ۷۸ و ۱۱۶، التنبیه والاشراف مسعودی (شیعی) ص ۲۶۳ و جلاء العیون مجلسی ص ۵۸۲.

موسی بن جعفر که بنابر اعتقاد شیعه امام هفتم است، یکی از فرزندان خود را ابوبکر نام نهاد. کتاب کشف الغمه ج ۲ ص ۲۱۷ و مقاتل الطالبین ص ۵۶۱ این موضوع را ذکر کرده‌اند. همچنین امام مذکور دخترش را عائشه نام گذاشت. پدر بزرگ او علی بن حسین بن علی بن ابی طالب نیز دخترش را عائشه نامیده بود (کشف الغمه والفصول الهمه ص: ۲۸۳) همچنین امام دهم شیعیان علی بن محمد

هادی پسری بنام حسن و دختری بنام عائشه داشت. (کشف الغمه ج ۲ ص: ۳۲۴ والفصول المهمه ص: ۲۸۳).

عبد الله بن جعفر بی ابی طالب فرزندش را ابوبکر نام نهاد. (مقاتل الطالبین ص ۱۲۳) حسن بن علی سه فرزند داشت که یکی از آنها عمر نام داشت. (تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۲۲۸ و عمده الطالب ص ۸۱ و الفصول المهمه ص ۱۶۶).

این همه دال بر این است که موضع شیعیان نسبت به اصحاب پیامبر صلی الله علیه وسلم موضع اهل بیت نیست! و گرنه آیا از شیعیان کسی هست که فرزندانش را ابوبکر یا عائشه یا عمر نامگذاری کند؟ با توجه به اینکه اهل بیت این کار را کرده اند ما در اینجا ادعای دوستی و ارادت شیعیان نسبت به اهل بیت را امتحان کرده و می گوئیم: از اهل بیت در نامگذاری فرزندان بنام خلفای سه گانه و عائشه پیروی کنید و گرنه ادعای ارادت و پیرویتان از اهل بیت جز ادعائی بی محتوا و عاری از حقیقت چیز دیگری نخواهد بود.

طبرسی از امام باقر روایت می کند که گفت: من منکر فضیلت عمر نیستم اما ابوبکر از عمر افضل است (الاحتجاج طبرسی ص ۲۳۰) مردی از محمد بن علی متعجب شد وقتی دید او ابوبکر را متصف به صدیق می کند و پرسید آیا تو نیز او را موصوف به صدیق می کنی؟ محمد بن علی گفت: بلی، و هر کس او را صدیق نگوید قولش را در دنیا و آخرت تصدیق نخواهد کرد (کشف الغمه ج ۲ ص ۱۷۴)

تمام روایاتی که ذکر می شود توسط بزرگترین و برجسته ترین علماء و مراجع شیعه در مهمترین کتب ایشان روایت شده است و ما از منابع خود شیعیان استدلال می کنیم. از جعفر بن محمد امام ششم شیعیان روایت است که زنی دانا خدمت ایشان رسید و از او در مورد ابوبکر و عمر سوال نمود. محمد بن جعفر در جواب آن زن گفت: آن دو را دوست بدار. آن زن گفت: من آنگاه که به ملاقات پروردگارم

شناختم به او می‌گویم تو مرا به دوستی آنها امر کرده بودی، امام در جواب گفت: بلی (الکافی، الروضه، ج ۸ ص ۱۰۱)

جعفر صادق پیوسته می‌گفت: ولدنی ابوبکر مرتین. بخاطر اینکه نسبت جعفر صادق از دو طرف به ابوبکر می‌رسد. اول از طریق مادرش، فاطمه بنت قاسم، که قاسم فرزند ابوبکر است. و دوم از طریق مادربزرگش اسماء بنت عبدالرحمن بن ابوبکر که مادر فاطمه می‌باشد. (عمده الطالب ص ۱۹۵ چاپ ایران و الارشاد المفید ص ۱۸۶ و الکافی، الحجّه، ج ۱ ص ۴۷۲)

مسعودی می‌گوید: عثمان در حال تلاوت قرآن کشته شد. زنی فریاد برآورد که امیرالمؤمنین را کشتند. آنگاه حسن و حسین داخل خانه آمدند و عثمان را در حالی یافتند که روحش پرواز کرده بود و بر او گریستند. این خبر به علی، طلحه و زبیر (رضی الله عنهما) رسید علی (رضی الله عنه) به درون خانه آمد در حالیکه پریشان و غمگین بود بر صورت حسن سیلی زد و مستی بر سینه حسین کوبید و گفت: امیر المؤمنین چگونه کشته شد، در حالیکه شما نزدیک خانه بودید و به محمد بن طلحه ناسزا گفت و عبد الله بن زبیر را لعنت کرد. (مروج الذهب مسعودی ج ۲ ص ۳۴۴)

ابوالفرج اصفهانی در مقاتل الطالبین چاپ دارالمعرفه بیروت ص ۸۷ و ۱۴۲، اردبیلی در کشف الغمه ج ۲ ص ۶۴ و مجلسی در جلاء العیون ص ۵۸۲ می‌نویسند: ابوبکر فرزند علی بن ابی طالب در رکاب برادرش امام حسین در کربلا به شهادت رسید همچنانکه فرزند امام حسین که او نیز ابوبکر نام داشت در همین نبرد شهید شد. در سایر تألیفات شیعه از جمله تنبیه والاشراف ص ۲۶۳ و کشف الغمه ج ۲ ص ۷۴ هم به این موضوع اعتراف شده است. مجلسی در کتاب جلاء العیون ص ۵۸۲ می‌نویسد: عمر فرزند امام حسن از جمله کسانی بود که در کربلا در رکاب عموی خود امام حسین به شهادت رسید. اصفهانی در ان مورد با گفته مجلسی موافق نیست و در مقاتل الطالبین ص ۱۱۶ می‌نویسد: عمر بن حسن شهید نشده بلکه به اسارت درآمد.

اینها حقایقی است که از عامه شیعه پوشیده نگاه داشته شده است. جای بسی شگفتی است که شیعیان در سوگ شهادت امام حسین رضی الله عنه می‌گیرند در حالیکه حتی نامی از برادرش ابوبکر و نیز فرزندش ابوبکر که در رکاب ایشان به شهادت رسیدند به میان نمی‌آورند! علت چیست؟ آیا مگر این دو از اهل بیت رسول نیستند؟ و با اینکه به صلاح‌زعمای شیعه نیست که عامه مردم شیعه از این حقایق آگاه شوند! چرا که آن دو تن نامهایی دارند که نشان از رابطه صمیمانه و عمق محبت اهل بیت نسبت به اصحاب پیامبر و در رأس آنان ابوبکر و عمر رضی الله عنهما دارد. و به راستی چرا زعمای شیعه می‌خواهند رابطه صمیمانه، پاک و محبت عمیق میان اهل بیت و اصحاب پیامبر صلی الله علیه وسلم را از دید عامه شیعه مخفی نگاهدارند؟ آنچه که بسیاری از مسلمین را بر می‌انگیزاند که فرزندانشان را ابوبکر و عمر بنامند، فرخندگی و شأن والای ابوبکر و عمر رضی الله عنهما است، چرا که آن دو در واقع نزدیکترین افراد به پیامبر اسلام بوده‌اند.

چرا حضرت علی رضی الله عنه سکوت کرد؟

در این گفتار می خواهیم رفتار شخصیت دیگر این داستان یعنی کسیکه مدعیان مدعی اند حقیقت

غصب شده است را بررسی کنیم ما رفتار او در مقابل غاصبان را از منابعی نقل میکنیم که پیروان او از

هر فرقه ای قبول دارند. همه پذیرفته اند حضرت علی رضی الله عنه برای کسب حق خدا دادی دست به

شمشیر نبردند و ۲۵ سال سکوت کردند، چرا؟

تا آنجا که من میدانم تشیع معمولاً برای توجیه این سکوت دو دلیل میاورند:

دلیل اول: حضرت بدان خاطر سکوت فرمود که اساس اسلام بخطر نیفتد ایشان مصلحت خود را

فدای اسلام کردند زیرا اسلام جوان و نو پا بود و احتمال داشت بر اثر مخالفت حضرت علی بطور کلی

نابود میشد.

دلیل دوم: حضرت علی قدرت نداشت که حق خود را بگیرد پس بناچار در مقابل دشمنان سکوت

کرد.

اما این توجیهاات یک معنی دیگر هم دارد و آن اینکه خلفای پیش از حضرت علی به اسلام

خدمت میکردند و اعتراف ضمنی به این است که آن راد مؤمنانی بودند که هدفشان پیش بردن اهداف

اسلام بود لهذا خدمتشان تا آن اندازه مفید بود که حضرت علی این گناه عظیم یعنی غصب خلافت را

سهل شمردند و سکوت فرمودند.

صرف نظر از تضاد موجود در این دلیل بهر حال و حداقل، یک موضوع ثابت می شود و آن اینکه

اصحاب منافق و مرتد نبودند بلکه خادمان مخلص اسلام محسوب می شدند و با ثابت شدن این دیگر

چگونه می توان اتهام عظیم نافرمانی از فرامین الهی را متوجه آن پاکبازان کرد.

و دلیل دوم که میگویند حضرت قدرت نداشت نیز دلیلی سست و بی پایه است زیرا برای گرفتن حق و اقدام برای راست کردن کجیها قدرت ملاک نیست حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم نیز در اول نیرو نداشتند و یک تنه شروع کردند. و رفته رفته اصحاب پیرامون ایشان جمع شدند و تا بالاخره حکومت اسلام را پایه ریزی کردند و آنگهی که آدم قدرت نداشته باشد مگر باید زیر بار حکومت منافقین ۲۵ سال زندگی کند؟ نه گمان نمی کنم این روش و سیره شیر خدا علی مرتضی رضی الله عنه باشد. بعدها که حضرت علی رضی الله عنه خود بخلافت رسیدند در مقابل امیر شام (معاویه) رضی الله عنه نرمش نشان ندادند. درحالیکه قدرت کافی هم نداشتند و مصلحت هم نبود. و در جواب آنهایی که به ایشان عرض میکردند که معاویه در شام قوی و نیرومند است و بهتر است مدتی به او چیزی نگوید. فرمودند: یک روز هم او را تحمل نمی کنم.

اینجا که میرسیم می گویند: علی مصلحت گرا نبود. پس حرف ما را میزنند، یعنی اینکه دلیل دوم آنها به اعتراف خودشان بطور کلی نادرست است. علی برای جان خود بخاطر پیش برد حق ارزشی قائل نبود فراموش نکنیم علی اولین فدائی در اسلام بود مگر این علی نبود که به جای رسول خدا در رختخواب خوابید؟ و جانش را در معرض خطر گذاشت از این بالاتر حضرت علی رضی الله عنه میدانست که اگر حق با او باشد پیروز خواهد شد زیرا ابرقدرت یعنی خداوند جل جلاله او را تأیید میکرد زیرا او این آیه را خوانده بود و به معنی آن آگاهی داشت که:

(كَمْ مِنْ فِتْنَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِتْنَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ)^[۱]

«چه بسا گروه اندکی که پیروز شدند بر جماعتی بزرگ به اراده خدا و خدا باشکیبایان است.»

اغلب تشیع بر این باورند که هر گناهی که پس از وفات رسول صلی الله علیه وآله وسلم رخ داد

ریشه اش در همان انحراف اولیه است آنها جمله معروفی دارند که: عمر گناهی از گناهان ابوبکر بود!

پس گناهان معاویه هم گناهی از گناهان ابوبکر محسوب می شود و بر اساس منطق واقعاً هم

همینطور باید باشد اگر علی حقیقتش توسط ابوبکر غصب نمی شد دیگر یزید میدانی پیدا نمیکرد، که امام

حسین را بکشد.

حتما حضرت علی رضی الله عنه بیشتر از ما به این حقیقت که کژ روی اولیه سنگ بنای تمام

انحرافات بعدی است واقف بودند.

پس چرا سکوت کردند؟

چرا برای تغییر این ظلم عظیم آنطور اقدام نکردند که پسرشان حسین رضی الله عنه عمل کردند؟

و از این بالاتر دیگر چرا به آنها کمک کردند؟

ما در تاریخ خوانده ایم که آن حضرت مشاور خوبی برای خلفای سه گانه بودند تشیع به این قول

حضرت عمر که فرمودند: «اگر علی نمیبود عمر هلاک می شد». افتخار می کنند و آنرا دلیلی بر دانش

علی میدانند من هم افتخار میکنم به دانش علی رضی الله عنه هم به تواضع عمر رضی الله عنه و هم

به دوستی و برادری موجود در بین آن دو راد مرد بزرگ تاریخ ولی بهر حال این جمله ثابت می کند که

علی خیر خواه عمر بود وقتی حضرت عمر اراده فرمود که برای جنگ با دشمنان اسلام شخصاً به میدان

نبرد ایران برود حضرت علی فرمودند: «اگر تو بروی و شکست بخوری یا بمیری روحیه سربازان خراب

می شود اما اگر در مدینه باشی می توانی در پی هر شکست بر ایشان نیروی کمکی و تازه

نفسی بفرستی».

علی حریص بود که عمر عمرش طولانی باشد نمی توان برای یک منافق مرتد عمر بیشتری را آرزو کرد. نه با هیچ منطقی علی چنان کاری نمی کرد علی دشمن منافقان و مرتدان بود علی حتی باکفار حرف نمی زد، علی دخترش را به عمر داد! این مگر ممکن است که آدمی مثل علی دخترش را به کافری مرتد و منافق بدهد؟! این مگر امکان دارد که آدمی مثل علی دخترش را به کسی بدهد که نافرمانی خدا را در مهم ترین دستورات دین انجام داده است؟ اگر رفتار حضرت علی در قبال خلفای راشدین دیگر را با گفتار مدعیان پیروی او بسنجیم تضادی بزرگ می بینیم و ناچاریم بگوئیم: یا آن رفتار از علی سر نزده و یا این اقوال دروغ است.

اما همه موافقند به اینکه علی رضی الله عنه آنچه را بر شمرده ایم انجام داده است.

و تازه ما می گوئیم پیوند های دوستی و برادری آنها حتی زیادتر از آنچه بود که نوشتیم، اما بهرحال همان قدری هم که بین ما مشترک است کافی است پس می ماند این احتمال که آن اقوال دروغ است بله آن حرفها دروغ است پذیرش این جمله تنها راه خلاصی از مخمصه تضاد است. اصلا این مسئله قابل درک و تصور نیست که خداوند تبارک و تعالی حکم رهبری امت بعد از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را بنام علی صادر فرماید و علی بنا به صلاح دید خود از آن حق صرف نظر کند.

اینجا مسئله حق مطرح نیست. مسئله وظیفه پیش می آید علی موظف بود که به دستور الله جل جلاله عمل کند او مأمور بود که حکم خداوند جل جلاله را اجرا کند لذا اینکه می گویند: «حق علی را خورده اند و علی سکوت کرد». جمله نادرستی است.

باید بگویند: «مانع انجام وظیفه حضرت علی شدند و علی سکوت کرد». و این را چطور جرأت

دارند که بگویند؟

در اینجا تشیع برای ساختن پاسخی به این ایراد می گویند: حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم وقتی به علی دستور الهی را ابلاغ فرمود در ضمن اضافه کردند که: «یا علی اگر با تو ناسازگاری کردند و تو را نپذیرفتند سکوت کن».

اگر این توجیه آنها را بپذیریم پس باید این را نیز باور کنیم که برای اولین بار و آخرین بار خداوند جل جلاله حکمی صادر کردند و تنفیذ آنرا مشروط به پذیرش مردم نمودند و الا تا آنجا که ما میدانیم در هیچ دستور الهی پذیرش مردم شرط اجرای آن از طرف مؤمنان نیست و مسلمانان موظفند چه مردم قبول کنند یا نکنند حکم الله جل جلاله را در روی کره زمین بمرحله اجرا در آورند و لو آنکه همه مردم دنیا یک طرف باشند مسلمان در طرف دیگر و لو آنکه جنگها شود و خونها بر زمین ریزد.

حتی یک مورد هم در تاریخ نیست که مؤمنان حکم الله را تنها به این دلیل که مردم نپذیرفته اند معلق بگذارند و اگر این حرف تشیع را بپذیریم پس باید باور کنیم که یک استثناء در سنت الهی پدید آمده است.

برای توجیه سکوت به چه دلایلی که نیاویخته اند علت این دور شدن از جاده منطقی این است که آنها این مسئله که: «حق علی خورده شده است» را محور ساخته اند و موضوعی غیر قابل بحث قرار داده اند. لذا دیگر پروای این را ندارند که برای آراستن آن حتی نظام خلقت را نیز زیر سوال ببرند!

اینجا شاید کسی بگوید:

« که برخی از فرامین اسلام گاهی معطل می شوند، آن هنگام که دیده شود ضرر انجام کاری از نفع آن بیشتر است، و علی چون ضرر اقدام مسلحانه را بیش از فایده اش میدید لذا سکوت کرد».

اما بلا فاصله می پرسیم که چه خیری و چه فایده ای میتواند در رهبری یک امت نو پا توسط

مرتدان و منافقان باشد؟

پس راهی نمی ماند جز آنکه بپذیریم آنها منافق نبودند و در این صورت نمی توانیم اتهام عظیم انکار و نافرمانی و پنهان نمودن حکم الهی را به آنها نسبت دهیم.

با این تضاد کاری نمی شود کرد جز آنکه قبول کنیم فرض تشیع از ریشه نادرست است یعنی حقی جابجا نشده و علی رضی الله عنه جانشین رسمی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نبودند خداوند می فرماید:

(أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا)^[۲]

« آیا در قرآن تدبر نمی کنند و اگر قرآن از جانب کس دیگری غیر از الله بود حتما در آن اختلاف و تضاد فراوان میافتند».

این یک شاخص مهم برای شناسائی کلام حق و کتب باطل است. هر چاکه دیدید عقیده یا مذهبی برای توجیه باورهای خود دچار دوگانه گوئی می شود یقین کنید که آن مذهب ریشه در دین الهی ندارد.

خداوند در قرآن به ما امر میکند که با منافقین بجنگیم:

(يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ)^[۳]

« ای پیامبر با کفار و منافقین جنگ کن».

و امر می فرماید؛ که به آنها سخت گیر باشیم (و اغلظ علیهم) یعنی: « و بر آنها سخت گیرباش و درشتی کن» و دستور می دهد که بر سر قبر آنها حاضر نشویم.

(وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَاتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ

[۴]

«و نماز نخوان برجسد احدی از آنها و بر سر قبرشان نایست و برایشان طلب آمرزش نکن زیرا که آنها کافر شدند به خدا و پیامبرش و در حال بدکاری مردند». نه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و نه علی رضی الله عنه هیچکدام از این کارها را در حق اصحاب نکردند و هر کسی خلاف اینرا بگوید دیگر خیلی دروغگو است، زیرا چگونه ممکن است علی اصحاب را کافر بداند و با این وصف حضرت عمر ایشان را در شورای شش نفری نامزد کند؟ شش نفری که قرار شد از بین خود یکی را برای جانشینی عمر برگزینند. چگونه ممکن بود علی عمر را منافق بداند و عمر او را به مجلس خود راه داده و به نصایح او گوش فرا دهد. و بدانها عمل کند.

ملخص کلام اینکه علی نه با خلفای پیش از خود جنگید و نه به آنها سخت گیری کرد و نه از حاضر شدن بر سر قبر و مراسم تدفین آنها روی گردان بوده است. اگر اصحاب منافق بودند معنی این است که علی به سه فرمان مذکور در آیات فوق عمل نکرده و نافرمانی خدا را مرتکب شده است و کی جرأت دارد اینرا بگوید؟

پیروان علی میگویند علی بخاطر مصالح اسلام سکوت کرد و این خاموشی را تا پایان خلافت سه خلیفه پیش از خویش ادامه داد پیروان علی چرا از علی پیروی نمی کنند؟ حالا که علی و عمر هر دو در گذشته اند دیگر چه مصلحتی در کار است؟ چرا پس از سه قرن این بحث ها زنده شد؟! آیا بهتر نبود حالا که علی بسفارش پیامبر بنا بگفته شما مهر خاموشی بر لب زد و اقدامی نکرد شما هم همانکار را میکردید؟! در زمان حضرت عثمان اسلام در اوج قدرت بود حضرت علی سکوت کرد شما چه مقصدی داشتید که در زمان ضعف اسلام این بگو مگو ها را شروع کردید؟! آیا بهتر نبود این واقعه را همچون علی فراموش میکردید و به قضاوت الهی وا میگذاشتید؟!

اگر کسی بدقت تاریخ را مطالعه کند تاریخی که تشیع هم قبولش دارند با تعجب در می یابد که دعوی در بین اهل بیت عمر و ابوبکر و اهل بیت علی رضی الله عنهم اجمعین وجود نداشته است. بیایید به موضوع ازدواج در بین این دو فامیل نظری بیاندازیم.

از حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم شروع کنیم:

آن حضرت دو دختر خود را به همسری عثمان رضی الله عنه دادند. یعنی دختر اول که فوت کرد دختر دوم را دادند و دختر کوچک ایشان به عقد و ازدواج علی رضی الله عنه در آمد، پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم دختری از ابوبکر رضی الله عنه بزنی گرفتند و با یک دختر عمر رضی الله عنه نیز عروسی کردند عمر هم یک دختر علی یعنی ام کلثوم کبری را به همسری خویش برگزید!

امام صادق مؤسس مذهب آنها، مادرش از اهل بیت ابوبکر بود.

جریان به این صورت رخ داد که حضرت امام سجاد یعنی نوه حضرت علی رضی الله عنه وقتی پسرش باقر بزرگ شد رفت خانه عبدالرحمن نوه ابوبکر، یعنی رفت خانه کسی که جدش حق حضرت علی را خورده بود! و گفت: که آمده دخترش ام فروه را برای باقر رحمه الله علیه خواستگاری کند و نوه ابوبکر هم قبول کرد.

از عجایب اینکه حتی مادر بزرگ حضرت امام صادق رحمه الله علیه نیز از نسل ابوبکر و نوه ایشان بوده است این سخن را خود امام و مؤسس مذهب شیعیان فرموده که: «ابوبکر دو بار مرا زاییده است». منظور اینکه من از دو پشت مادری به ابوبکر میروم. آیا اینها دلیلی براین نیست که ابداً جنگ و دعوائی بین ابوبکر و علی وجود نداشته است. و داستان جانشینی بلا فصل علی ساخته و پرداخته ذهن های بیمار است؟ و اصل و اساسی ندارد؟

انتظار ندارم کسی که نمی خواهد حق را بپذیرد با شنیدن این رویداد های تاریخی مجاب شود زیرا او بالاتر از اینها را میداند و قانع نشده است.

بالاتر از این دیگر چیست؟ وقتی خود علی یعنی صاحب حق دختر جوانش دختر یازده ساله اش را

- دختری که از بطن فاطمه رضی الله عنها است- را میدهد به بزرگترین دشمنش. میدهد به منافق و مرتد؟ (استغفرالله) آری ام کلثوم را میدهد به عمر پنجاه و چند ساله!

داستان کاسه داغ تر از آش را شنیده اید بعضی از طرفداران علی اینطورند. اما امکان ندارد که

کاسه داغ تر از آش باشد و هر جا که کاسه را از آش داغ تر دیدید بدانید کاسه ای زیر نیم کاسه است.

بسم الله الرحمن الرحيم

مطلب زیر سخنرانی شیخ محمد ضیایی در یکی از شبهای رمضان سال ۱۴۱۴ هـ ق - ۱۳۷۲ هـ ش می باشد. دوستان گرامی توجه داشته باشند که مطلب فوق از روی نوار پیاده شده است و به همین علت کمی از نظر دستوری با یک مقاله متفاوت می باشد. راهش پر رهرو باد.

الحمد لله و الصلاة والسلام على رسول الله صلى الله عليه وسلم

اما بعد:

از میان چند صد سؤال که در شبهای گذشته تا حالا رسیده من به یک سؤال از این چند سؤال جواب می دهم و در باره همه سؤالا صحبت می کنم. استدعا می کنم که شما در هر شرایطی هستید به محتوای این موضوع توجه فرمایید. این سؤال یک سؤال از صد سؤال است که جواب می دهم.

سوال: چرا در مذهب اهل سنت وفات و تولد بزرگان و ائمه را جشن نمی گیرند و برای آنها نوحه خوانی و سینه زنی نمی کنند؟ این یک سؤال از صدها سؤال. به این یکی جواب می دهم حالا صد های دیگر را درباره اش حرف می زنم؛ دقت بفرمایید، جواب:

در کلیه مذاهب اهل سنت بلا استثنا فقط احترام بزرگان مرحوم شده به سه چیز است:

۱- نام آنها را به خوبی یاد کنیم : حضرت سیدنا علی کرم الله وجهه، حضرت سیدنا عمر رضی الله عنه، حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم ...

۲- از خدا برای آن بزرگان درود و رحمت بخواهیم. اگر صحابه کرام است می گوییم رضی الله عنه (خدا از او خشنود باد) اگر از پیامبران هستند بگوییم علیه السلام (بر او سلام) اگر شخص رسول اکرم را نام بردید می گوییم صلی الله علیه و سلم. اگر بعد از صحابه کرام از بزرگان نام بردید می گوییم رحمه الله علیه.

۳- گفتار و کردار آنها را مورد توجه قرار می دهیم و سعی می کنیم دنباله رو مخلص آنها باشیم.

جز این سه چیز در مذهب اهل سنت چیزی بنام احترام شخص مرده وجود ندارد. خوب نیست! در مذهب وجود ندارد، شما آقای سؤال کننده می توانید سنی نباشید، اشکال نداره، آزادید سنی نباشید. ولی اگر گفتی من سنی هستم [بدان که] مراسمی بنام سینه زنی و عزاداری در مذهب [اهل سنت] نداریم. نمی شود چیزی به مذهب چسبانید. می شود از خانه بیرون رفت [اما] نمی شود زمین، اتاق، و دیوار خانه را عوض کرد. این مطلب خیلی جالب است، خوب در مذهب وجود ندارد، حتی قول ضعیفی هم نیست، هیچ قولی وجود ندارد. این را برای ادای امانت عرض می کنم چون روز حساب ما مسئول گفتار خودمان هستیم. کار ما گویندگان مذهبی خیلی مشکلتر از کار عوام است. اگر خداوند با لطف و کرمش ما را ببخشد شما شنوندگان ما هزار سال قبل از ما به بهشت می روید. اگر به لطف خدا بهشتی نصیب ما شده باشد شما هزار سال جلوتر می روید چون سینه و جیم شما آنجا کمتر است، مسئولیت شما کمتر است، ولی گوینده مذهبی آنجا پدرش در می آید. باید ثابت کند آنچه گفته مخلصانه بوده و مطابق عقیده خودش گفته، خلاف نگفته و ما نمی توانیم "خسر الدنيا و الآخرة" باشیم، خلاف عقیده مان به شما بگوییم، خلاف آنچه خوانده ایم به شما بگوییم، نمی توانیم چنین بکنیم. حالا [اگر] نود و نه سال دیگر [هم اگر بگذرد]. دقت بفرمایید هر مذهبی در جامعه مسلمین یک خصوصیت و رنگ و شکل خاصی دارد. این خصوصیت و رنگ و ویژگی مذهبی [را] هیچ وقت نمی توان عوض کرد. در طول ۱۴۰۰ سال

از زمانیکه فرق مختلف در اسلام بوجود آمدند، فرقی که بنام اهل سنت هستند چند خصوصیت داشته اند:

۱- سواد اعظم امت اسلام بوده اند. در طول تاریخ ۹۰ درصد بنام اهل سنت بوده اند.

۲- نسبت به جهان خارج سخنگوی جهان اسلام بوده اند. این حکومت‌های اهل سنت بوده اند که چه ظالم چه غیر ظالم، جزیه می گرفتند. این حکومت‌های اهل سنت بوده اند که بخارا و سمرقند را فتح کرده اند، فلسطین را از اول فتح کرده اند و بعد هم از صلیبی ها باز گرفتند. امپراطور چین فرستاده حکام اهل سنت را می پذیرفت. دربار واتیکان هم از سفرای خلفا استقبال می کرد، همان خلفای به اصطلاح ظالم.

۳- از خصوصیت اهل سنت این است که هرگز در برابر مخالفان خود خشونت نشان نمی دهند. فحش را به فحش جواب نمی دهند. بدی را به بدی تلافی نمی کنند، تندی را با تندی پاسخ نمی گویند، خشونت را با خشونت جواب نمی دهند. این از ویژگی های اهل سنت بوده است در طول ۱۴۰۰ سال و این خصوصیت [را] نمی توان تغییرش داد. می توانید خارجی (۱) باشید شمشیر بردارید هر کس گفت بالای چشمت ابرو به او بزنی. مساله ای نیست! ولی تا شما خود را سنی می دانی نمی توانید در مقابل مخالفان خشونت نشان بدهید. این در مذهب نیست، خلاف مذهب است. به این دلیل در جامعه بزرگ امت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم در هر صد سال احزاب و گروه های مختلفی تند رفته اند، حرکت کرده اند، به آسمانها پریده اند و یواش به زمین غلطیده اند ولی اهل سنت [نه] به کهکشانها پریده اند و [نه] در گودالها فرو رفته اند. دقت کردید، این شیوه اهل سنت است. ما اجازه نداریم در مقابل مخالفانم پرخاش کنیم. چنین چیزی امکان ندارد، چون خلاف مذهب است.

۴- اهل سنت همیشه عادت دارد حق خود، عقیده خود را، بدون تعرض به مسائل دیگران خیلی فشرده و خیلی واضح و صریح بیان می کند. شما آقای سنی مذهب اگر حق مذهب خود را درست یاد بگیرید نیاز به این ندارید که به دیگران پرخاش کنید و یا پاسخ فحش بدهید. اصلا نیاز به این پیدا نمی کنید. شما آنچه به نظر خودتان حق است درست یاد بگیرید کافی است.

در خاتمه عرایضم یک مثال [می آورم] این شاید شماره ۵ باشد : موضع گیری اهل سنت در مقابل برادران و در مقابل امت اسلامی، در مقابل فرقه های اسلامی که زیر پرچم اسلام با اهل سنت یکی هستند چنین است: امت اسلام حکم تشکل یک خانواده دارد که بعد از فوت پدر خانواده، وارثان بر سر تقسیم میراث اختلاف پیدا کرده اند. زنان، دختران و پدران امت مرحوم شده اند و این اختلاف را نتوانسته اند حل کنند تا [نوبت] به فرزندزادگان رسید. پسر زاده ها دو دسته شده اند اکثریت می گویند پدرانمان بر سر میراث اختلاف کرده اند حالا درست نیست آن اختلاف را بر ملا کنیم، همسایه ها را خبر دهیم، امت را هم خبر دهیم. خوب این اختلاف [را] داشته اند دیگر. خدا همه را ببخشد. این موضع گیری اهل سنت است. اما در داخل همین خانواده افرادی از نوادگان از پسران و دختران همان پدر مرحوم معتقدند خیر ما باید حق را بگوییم. باید این چیز را که می گوییم به همه اعلام کنیم که این خانواده مقدس نبوده و اکثریت نادرست و ظالم و خائن بوده اند! حالا این اختلاف بین اهل سنت است با دیگران. موضع گیری اهل سنت واضح است می گویند چون بر ملا کردن اختلافها، برملا کردن مسائلی که در صدر اسلام بوده، بعد از رحلت رسول الله بوده، موشکافی [آنها] بدیها را چند برابر نشان می دهد این به نفع نیست.

حالا خلاصه مطلب:

شما پاسخ ۹۹ سؤال را پی بگیرید. ما نمی توانیم... مذهب به ما اجازه نمی دهد که به جزئیات بپردازیم. بخواهیم وقتمان را به این صرف کنیم که آن پاسخی که فلانی داده بیهوده است. تازه تکرار فحش، فحش است. یک وقت در مدینه منوره بودیم حدود ۳۲ سال قبل. کتابی به مرحوم شیخ عبدالرحیم انصاری رحمه الله ارائه دادند - آن مرحوم ۶ یا ۷ سال قبل در مدینه منوره درگذشتند و در بقیع دفن شدند، او از علمای بزرگ اهل سنت بندرعباس است. او در آغاز کشف حجاب هجرت کرد رفت، چون نتوانست بی حجابی را تحمل کند هجرت کرد رفت به مدینه - در محضر ایشان بودیم کتابی آوردند که خیلی بد و بیراه گفته بود به خلفای ثلاثه و از مسلمانان اهل سنت خواسته بود که در مقابل دلایلش دلیل بیاورند. گفته بود اگر اهل سنت جوابی دارند جواب بدهند. شیخ رحمه الله علیه کتاب را گرفت و گفت سبحان الله اهل سنت کی به فحش جواب داده اند. هرگز! ما اجازه نداریم جواب فحش بدهیم. ما آنچه در کتابهایمان است مخلصانه بیان می کنیم. فضایل حضرت علی علیه السلام، فضایل حضرت عمر، فضایل بزرگان را بیان می کنیم. تاسف می خوریم به حال آن خواهران و برادرانی که تندرو هستند، گستاخانه و بدون توجه به مصلحت امت اختلافات را برملا می کنند. * ما جز اینکه دعا کنیم خدا هدایتشان کند، جز اینکه تاسف بخوریم چیز دیگری نداریم. و این موضع گیری صحیح اهل سنت است در دنیا. در قدیم هم همینطور بوده است حتی در مسائل خانوادگی. می گویند شخصی به حضور حسن بصری آمد. - حسن بصری از شاگردان حضرت علی بوده است و از علمای قرن اول هجری. او بین سالهای ۳۰ تا ۷۰ هجری زندگی می کرده است. به عنوان معلم و یک گوینده مذهبی، یک ناقل اخبار و احادیث از اصحاب رسول الله خصوصاً از حضرت علی در کوفه و بصره زندگی می کرده است. سخنگوی معروفی بوده است و احادیثش بسیار معتبر است - شخصی به حضور حسن بصری آمد

به او گفت فلان کس به تو فحش می داد. حسن به او گفت: خب! چه گفت؟ او فحشهای خیلی علنی و صریح به حسن داد و گفت او اینطور می گفت. حسن گفت: خدا او را ببخشد او پشت سر می گفت تو که روبروی من فحش می دهی! او خیلی گناهانش از تو کمتر است. لا اقل لطفش در باره من از تو بیشتر است. حالا هرگز ما نمی توانیم جواب کم لطفیها را یا بی ادبیها را، توهین ها را به مثل بدهیم. این شیوه ما نیست. این بود جواب...

سوالاتی که ده یازده شب گذشته به دست من رسیده همه اش درباره این است که درباره آنچه می گویند توهین به فلان کس می شود چه بگوییم؟ همین که عرض کردم بگویید دیگه. شما حق خودتان بگیرید و در مقابل آنچه بر خلاف مذهبتان هست می شنوید سکوت کنید. دعا کنید که خدا امت اسلام را عزت بدهد، همه را هدایت کند، دعا کنید خداوند ملت افغان را نجات بدهد، فلسطین را نجات بدهد. خداوند اسرائیل را نابود کند. خداوند مردم بوسنی را عزت دهد. دعا کنید ؛ جواب فحش [را] ، فحش ندهید، جواب ناسزا [را] ناسزا ندهید. اصلاً گوشتان بدهکار این حرفها نباشد. این لب مطلب است.

والسلام علیکم و رحمۃ الله و برکاته

افراط و تفریط شیعیان در مورد اهل بیت

در کتاب اصول الاخبار نوشته حسین آملی ص ۷۹ آمده است: پیامبر صلی الله علیه وسلم به سوی خانه عائشه اشاره کرده و فرمود: ریشه کفر در اینجا خواهد بود. در کتاب حیاة القلوب مجلسی آمده است: عائشه و حفصه می خواستند پیامبر صلی الله علیه وسلم را مسموم کرده و بکشند.

ویژگی شیعه چیزی نیست جز غلو ایشان در مورد تعدادی از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وسلم و ائمه که آنان را تا مرز تقدیس و پرستش بالا می برند و نسبت به بقیه اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وسلم توهین و ناسزا روا داشته و اصولاً آنها را در زمره اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وسلم بشمار نمی آورند. همان رفتاری که نسبت به عائشه و حفصه رضی الله عنهما روا می دارند. اما از نظر اهل سنت

اینان از اهل بیت پیامبرند و برای این ادعای خود دلایل محکم و متقنی از خود قرآن دارند. آنچنانکه خداوند در مورد همسران پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً» همانا که خدا می خواهد ناپاکی از شما اهل بیت دور شود و پاک کند شما را پاک کردنی. (سوره احزاب آیه ۳۳) که اراده تشریحی خدایتعالی در آن مطرح می باشد و نه اراده تکوینی. از نظر شیعه در این آیه همسران پیامبر صلی الله علیه وسلم مورد خطاب نیستند درحالیکه این آیه در میان آیاتی است که خطاب کلی آنها همسران رسول خدا صلی الله علیه وسلم می باشند. آیاتی که در

آنها همسران پیامبر ملزم به وفاداری بیت نبوت، تقوی پیشه نمودن، حفظ حجاب و متانت، امر به نماز و زکات و اطاعت از اوامر رسول خدا صلی الله علیه وسلم می شوند و خداوند دو راه مقابلشان قرار می دهد که اگر خدا و رسول وی را انتخاب کنند باید ملتزم به این اوامر باشند و اگر زندگی دنیا و زینتهای آنرا انتخاب کنند دیگر افتخار همسری رسول الله صلی الله علیه وسلم را نخواهند داشت. نیز شیعیان استدلال می کنند که اگر منظور خداوند در این آیات همسران رسول خدا است می بایست صیغه مؤنث بکار

می‌رفت از آنجائیکه فعل به صورت جمع مذکر (یطهرکم) بکار رفته است خطاب به همسران پیامبر صلی الله علیه وسلم نبوده بلکه گروه دیگری که به زعم ایشان فقط اهل بیت هستند مورد خطاب آیه بوده‌اند (و با این استدلال بی اساس عصمت اهل بیت و به تبع آن عصمت سایر ائمه را نتیجه می‌گیرند) اصولاً در زبان عربی صیغه مذکر بر صیغه مؤنث غالب است این قاعده در نحو به قاعده تغلیب معروف است. برای مثال در زبان عربی هر گاه شخصی وارد مکانی شود که عده‌ای خانم در آنجا حاضر باشند باید بگوید: السلام علیکن. اما اگر در این مکان فقط یک مرد نیز حاضر باشد بنا بر همین قاعده تغلیب صیغه به مذکر تبدیل می‌شود. یعنی باید بگوید: السلام علیکم. واژه اهل بیت نیز از همین خصوصیت برخوردار است. برای رد استدلال شیعه در مورد فوق کافیت به روش تفسیر قرآن توسط قرآن، دست یازیده، به چند آیه دیگر قرآن که از اهل بیت سخنی رفته است توجه کنیم. مثلاً خطاب فرشتگان به همسر حضرت ابراهیم علیه السلام که گفتند: «رحمة الله و برکاته علیکم اهل البیت» و یا این آیه شریفه از قول حضرت موسی علیه السلام به همسرش که می‌فرماید: «قال لاهله امکتوا» در هر دو مورد فوق شیعیان نیز مانند اهل سنت معتقدند که مخاطبین این آیات همسران حضرت ابراهیم و حضرت موسی علیهما السلام بوده و برای اهل یا اهل بیت صیغه جمع مذکر بکار رفته است. به این اصل علماء بزرگ شیعه همچون طبرسی در مجمع البیان، ج ۴ ص ۲۱۱ و علی بن ابراهیم القمی در تفسیر قمی ج ۲ ص ۱۳۹ و کاشانی در تفسیر منهج الصادقین ج ۷ ص ۹۵ اذعان نموده‌اند. بنابراین همچنانکه دیدیم در قرآن کریم اطلاق اهل بیت به همسران به وضوح قابل ملاحظه است پس چگونه است کسانی که مدعی تکریم و بزرگداشت اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وسلم هستند، به همسران پیامبر صلی الله علیه وسلم که به تعبیر قرآن مادران مؤمنین هستند احترام بایسته و شایسته را روا نمی‌دارند؟ مگر نه این است که خداوند می‌فرماید: «النبی اولى بالمؤمنین من انفسهم و ازواجه امهاتهم» پیامبر بر مؤمنین از خودشان اولی‌تر است و همسران ایشان مادران مؤمنین هستند. (سوره احزاب آیه ۷۶) وانگهی مگر نه اینکه خداوند

از نیت و تمایل باطنی عائشه و حفصه بنابر آنچه شیعیان مدعیند که آنها قصد جان پیامبر صلی الله علیه وسلم را داشته‌اند، آگاهی داشته تا پیامبرش را از این خطر آگاه سازد؟

بار دیگر بر می‌گردیم به مسئله غلو شیعیان در مورد اهل بیت مسیحیان که ادعای دوستی حضرت عیسی علیه السلام را داشتند از او اطاعت و فرمانبرداری نمی‌کردند بلکه در تعریف و تمجید از او از حد گذشته، او را می‌پرستیدند. اینچنین محبتی چیزی نیست مگر پیروی از خواهش‌های نفسانی. تعریف و تمجید از کسی به تنهایی کافی نمی‌باشد بلکه آنچه لازمهٔ هدایت است اطاعت و پیروی است. چرا که تحسین مبالغه‌آمیز باعث فریب شخص تحسینگر شده و این توهم را در وی بوجود می‌آورد که این عمل باعث شفاعت او نزد خداوند می‌گردد و هم اینکه اینگونه زیاده رویها دروازه‌های تعقل و آزاداندیشی او را می‌بندد. اهل تشیع نیز همانند مسیحیان با غلو و زیاده روی از حدود عقل و شرع فراتر رفته‌اند.

اهل سنت جانب اعتدال را گرفته‌اند. هم نسبت به کسانی که بدگویی اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وسلم را می‌کنند (مثل خوارج) و هم نسبت به کسانی که در دوستی اهل بیت افراط می‌نمایند (مثل شیعیان) و این افراط را تا بدان حد رسانیده‌اند که اهل بیت را می‌پرستند و ثواب زیارت قبور ائمه را بیشتر از ثواب زیارت کعبه می‌پندارند و می‌گویند: هر کسی قبور اهل بیت را زیارت کند خداوند جهنم را بر او حرام و بهشت را بر او واجب می‌گرداند.

(عیون الاخبار ابن بابویه قمی ص ۲۵۵ و کتاب مع الخطیب فی خطوط العریضه از عبدالله انصاری ص ۱۸)

آیا نامی جز شرک می‌توان بر این اعتقادات نهاد؟

اهل سنت این مسئله که قبرها واسطه بین بندگان و پروردگارشان قرار می‌گیرند را بشدت مردود می‌دانند. اگر فرض کنیم زیارت یکی از مقابر اهل بیت برابر با صد حج است، پس چرا زیارت مرقد پیامبر صلی الله علیه وسلم با چنین ثوابی شاید بیشتر از آن نباشد؟ چرا این چنین غلوهایی را صرفاً در حق اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وسلم ملاحظه می‌کنیم. در حالیکه نسبت به حضرت محمد صلی الله علیه وسلم چنین افراطهایی را نمی‌بینیم؟ آیا شیعیان اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وسلم را بالاتر از خود پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم دانسته و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وسلم را بیشتر از خود او دوست دارند؟

مسئله امامت

شیعیان معتقدند خداوند تصریح به امامت علی رضی الله عنه و فرزندان او کرده است و علی شایسته‌تر و اولی‌تر از دیگران به‌جانشینی پیامبر صلی الله علیه وسلم بوده است، و می‌گویند ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم به علی و فرزندانش ظلم کرده و حق خلافتشان را غصب کرده‌اند، و اضافه می‌کنند هر کس معتقد به صحت خلافت ابوبکر و عمر و عثمان باشد، فاسق بلکه کافر است.

مجلسی در بحار الانوار ج ۲۳ ص ۳۹۰ می‌نویسد: شیعه بر این اصل متفقند که هر کس امامت یکی از ائمه و اطاعت از آنها را که خداوند فرض دانسته است انکار کند، کافر و همیشه در جهنم خواهد بود. کلینی نیز می‌نویسد: نافرمانی علی کفر و اعتقاد به برتری کس دیگری جز او شرک است. (الکافی، الحجه، ۴۵ و ۵۲)

در تفسیر نور الثقلین ج ۱ ص ۶۵۴ آمده است: آیاتی در قرآن تصریح به امامت علی کرده‌اند اما این آیات را از قرآن حذف کرده‌اند. اما این آیات را از قرآن حذف کرده‌اند. مانند: «یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک فی علی و ان لم تفعل فما بلغت رسالته»

آنچه از گفته‌های خمینی نیز می‌توان استنباط کرد این است که او بر این باور بوده که قرآن تحریف شده است. خمینی در کتاب حکومت اسلامی می‌نویسد: ما معتقدیم که پیامبر صلی الله علیه وسلم باید جانشین خود را معین می‌کرد و این کار را هم کرد و اگر این کار را نمی‌کرد، رسالت خود را ابلاغ نکرده بود (حکومت اسلامی ص ۲۰)

اعتقاد به وجود نصی در قرآن که در آن به امامت علی و فرزندانش تصریح کرده باشد، تناقضات و ایرادات ساختاری مهمی را بوجود خواهد آورد.

اولین تناقض: آنچه مسلمین در امر خلافت بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم انجام دادند بر اساس شوری و مشورت بوده است. چنانکه خداوند می فرماید: «و امرهم شوری بینهم» «در اموراتان با یکدیگر مشورت کنید» سوره شوری آیه ۳۸. واضح است که خلافت هم از امور مسلمین، بلکه از مهمترین آنهاست.

دومین تناقض: در نهج البلاغه آمده است که حضرت علی رضی الله عنه به معاویه متذکر شد که شوری از آن مهاجرین و انصار است و هرگاه بر امامت فردی اتفاق کردند، آن موجب رضایت خداوند خواهد بود و از آن خشنود خواهد شد. (نهج البلاغه ج ۳ ص ۷)

در ادامه روایتی که از آنحضرت نقل شد، آمده است: سپس علی از معاویه خواست که با او بیعت کند و گفت: قومی بامن بیعت کرده اند بر آنچه که با ابوبکر و عمر بیعت کرده بودند، پس نه شخصی که حاضر است می تواند به رأی خود برگزیند و نه شخصی که غایب است می تواند رأی مردم را رد کند. از این روایت می توان پی برد که علی (رض) معتقد بوده که خلافت ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله تعالی عنهم مطابق موازین شرعی و بر اساس مشورت و رضایت مردم بوده است.

سومین تناقض: سنی و شیعه متفق القولند که حضرت علی رضی الله عنه با خلفای سه گانه بیعت کرده است. گرچه برخی از بزرگان شیعه می گویند علی رضی الله عنه ابتدا اعتراض نمود، اما اعتراف می کنند که علی رضی الله عنه پس از خلافت را پذیرفت و با ایشان بیعت نمود.

بنابراین بیعت علی رضی الله عنه اعتراف به مشروعیت و صحت خلافت آنها و حجتی بر شیعیان است. مجلسی که حکم به تکفیر کسی می‌کند که معتقد به شرعی بودن خلافت ابوبکر و عمر و عثمان باشد، نسبت به حضرت علی که با آنها بیعت کرده است چه حکمی می‌کند؟

کاشف الغطاء در کتاب اصل الشیعه و اصولها ص ۹۱ می‌نویسد: علی چون دید که ابوبکر و عمر نهایت سعی خود رامعطوف اعتلا و نشر کلمه توحید، تجهیزات ارتش و گسترش فتوحات اسلامی نموده‌اند و در جهت رفع ظلم و ستم و تبعیضها کوشش می‌کنند، با آنان صلح و بیعت کرد.

گفته‌های کاشف الغطاء مغایر گفته‌های تیجانی است، آنجا که می‌گوید: آنها (ابوبکر و عمر) در جهاد سستی کرده و به دنیا‌گرایی پیدا کردند.

در شرح نهج البلاغه از علی (رضی الله عنه) روایت است که ایشان به هنگام بیعت با ابوبکر (رضی الله عنه) گفتند: از نظر ما مستحق‌ترین فرد برای خلافت ابوبکر است، چرا که او یار غار پیامبر صلی الله علیه وسلم بوده و ما گذشته نیک او را می‌دانیم. او کسی است که پیامبر صلی الله علیه وسلم به او دستور داد که امامت مردم را در نماز برعهده گیرد در حالیکه پیامبر صلی الله علیه وسلم در قید حیات بود. (شرح نهج البلاغه، ج ۱ ص ۱۳۲)

آخوندهای شیعه برای توجیه بیعت علی رضی الله عنه با خلفای سه‌گانه دو دلیل می‌آورند. اول اینکه: بیعت علی رضی الله عنه بخاطر اسلام و هراس از، از بین رفتن آن بوده است. در رد این توجیه همین بس که بگوئیم دوران خلافت ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم عصر طلایی اسلامی بوده که خلافت اسلامی از شرق تا بخارا و از غرب تا شمال آفریقا گسترش پیدا کرد.

دوم اینکه: بیعت علی رضی الله عنه تقیه بوده است. «و به عبارتی دیگر عذر بدتر از گناه» یعنی اینکه علی رضی الله عنه به ظاهر بیعت کرده است و در واقع از بیعت با آنها ناخستود بوده است. این دلیل از دلیل اول بی اساس تر است، چرا که از علی رضی الله عنه چهره‌ای سازشکار و فریبنده و ترسو ترسیم می‌کند که آنچه را که می‌گوید و می‌کند بر خلاف تمایل باطنی اش می‌باشد. و برآستی آیا علی چنین شخصیتی داشت؟ و مگر نه این که شاعت و حق طلبی آنحضرت زبازد شیعه و سنی می‌باشد؟ در نهج البلاغه از علی رضی الله عنه روایت شده که: من از آن گروهی هستم که ملامت هیچ ملامتگری آنها را از راه خدا باز نمی‌دارد. (ص ۱۹۵)

پذیرش اینکه علی رضی الله عنه تقیه کرده باشد، در حالیکه ایشان وزیر و قاضی خلفای سه گانه بوده‌اند، دشوار است. کما اینکه دشوار است که بپذیریم علی دخترش را به نکاح حضرت عمر در آورد و سه نفر از فرزندانش را به نام خلفای سه‌گانه نامگذاری کرد و این همه را در حال تقیه انجام داده باشد. اهل سنت می‌گویند نسبت دادن تقیه به شجاع‌ترین فرد روی زمین طعنه و ریشخندی به اهل بیت است و می‌پرسند آیا شایسته است شیعیان که مدعی دوستی علی رضی الله عنه هستند چنین نسبت‌هایی به ایشان بدهند که حتی درشان یک آدم معمولی هم نیست؟!

در نهج البلاغه روایت شده است که علی رضی الله عنه پیشنهاد خلافت را رد کرد و گفت: مرا رها کنید و کسی دیگر را بجوئید، من اگر وزیرتان باشم برایتان بهتر از آن است که امیرتان باشم. (ص ۱۸۲-۱۸۱) و در صفحه ۳۲۲ نهج البلاغه اضافه شده است که بعد از کشته شدن حضرت عثمان هنگامیکه مردم با علی بیعت کردند، ایشان گفتند: به خدا قسم من نه‌علاقه‌ای به خلافت داشتم و نه آرزوی ولایت، اما شما مرا به آن دعوت دادید و مرا بر آن گماشتید.

از این دو روایت می‌توان دریافت که علی رضی الله عنه معتقد به وجود ایه‌ای در مورد امامت نبوده است و اگر چنین می‌بود نمی‌گفت مرا رها کنید و کسی دیگر را بجوئید. چرا که در این صورت از دستور خداوند سرپیچی کرده بود. (به فرض اینکه بپذیریم قرآن به امامت علی تصریح کرده باشد).

اهل سنت و تشیع متفق القولند که امام حسن رضی الله عنه به نفع معاویه از خلافت کناره گرفت. چنانکه پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده بود: پسر من حسن رضی الله عنه مرد والامقامی است و شاید که خداوند به واسطه او بین دو گروه بزرگ از مسلمین تفاهم و آشتی برقرار کند. سوال اینجاست که چرا امام حسن رضی الله عنه از خلافت کناره‌گیری کرد؟ هر چند که بعضی از زعمای شیعه به این اقدام ایشان معترض هستند. همچون سلیمان بن سرد که یکی از زعمای شیعه است خطاب به ایشان می‌گوید: السلام علیک یا مذل المومنین، یعنی سلام بر تو ای ذلیل کننده مسلمین (بجای اینکه بگوید السلام علیک یا امیرالمومنین). همین مطلب در کتاب رجال الکشی ص ۱۰۳ و تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۲۱۵ و ارشاد المفید ص ۱۹۰ و الفصول المعجم فی معرفه احوال الائمه ص ۱۶۲ و احتجاج طبرسی ص ۱۴۸ آمده است. ملا محمد باقر مجلسی هم در کتاب جلاء العیوم ج ۱ ص ۳۹۳ به این مطلب اذعان کرده است. در اینجا اهل سنت می‌پرسند بحث و جدل پیرامون گذشته و اینکه ابتدا چه کسی می‌بایست خلیفه می‌شد چه سودی دارد؟ آیا شیعیان می‌پندارند که می‌توانیم تاریخ را به عقب برگردانیم و این بار خلافت را به علی رضی الله عنه بدهیم؟ نتیجه این بحث و جدلها جز اختلاف و تفرقه بیشتر آیا چیز دیگری است؟ اگر شیعیان به راستی خواهان وحدت امت اسلامی هستند چرا خاطرات گذشته را تازه می‌کنند؟ ما از آنها می‌پرسیم مگر آنها اعتقاد به عصمت علی رضی الله عنه ندارند و مگر به نظر آنها حسن رضی الله عنه معصوم نیست؟ پس چگونه است که شیعیان به موضوعی تکیه می‌کنند که علی و حسن رضی الله عنهما از آن موضوع دست برداشته و کناره گرفته‌اند.

تحقیق و تحلیلی پیرامون حدیث ارث^[1]

((تلك امهٌ قد خلت لها ما كسبت و لكم ما كسبتم ولا تسئلون عما كانوا يعملون)) (۲)؛ آنان قومی بودند که مردند و درگذشتند. آنچه به چنگ آوردند متعلق به خودشان است و آنچه شما فراچنگ آورده‌اید از آن شما است و شما پرسیده نخواهید شد از آنچه آنان می‌کردند. در شماره ۲ و ۳ ندای اسلام رابطه‌ی حسنه‌ی که میان اولین جانشین رسول خدا صلی الله علیه وسلم و خاندان آنحضرت بویژه حضرت فاطمه‌ی زهرا رضی الله عنهما نزد ابوبکر صدیق آمد و میراث پدرش فدک و خمس خیبر - رامطالبه کرد و ابوبکر صدیق رضی الله عنه از دادن میراث خودداری نمود و در جواب فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و سلم شنیدم که فرمودند: ((نحن معاشر الانبياء لانورث ما تركنا صدقه))، ما گروه انبیاء از خود مال به ارث نمی‌گذاریم مالی که از ماباقی می‌ماند صدقه است: ((فغضبت فاطمه فهجرنه فلم تكلمه حتى يوفيت))، فاطمه خشمگین شد و ابوبکر را ترک کرد و تا آخر عمر با او سخن نگفت. لذا از این روایات اهل سنت مشخص می‌شود که ابوبکر رضی الله عنه با خاندان رسول بویژه با فاطمه رضی الله عنها - حداقل در آخرین روزهای زندگی - رابطه خوبی نداشته است.

پاسخ این اعتراض به دوشیوه مطرح خواهد شد: اولاً: "بصورت ساده برای عموم خوانندگان، متناسب با درک و دانش شان.

ثانیاً: "بصورت علمی و تحقیقی برای علما و دانش پژوهان.

پاسخ به شیوه اول

[1] - بقره ۱۳۴-۱۴۱

وقتی فاطمه رضی الله عنها فدک و خمس خیبر و غیره را از صدیق رضی الله عنه مطالبه کرد، ابوبکر صدیق رضی الله عنه در جواب قول و گفته رسول خدا صلی الله علیه و سلم را برایش بیان کرد که: ما گروه انبیاء برای بازماندگان خود مال به ارث نمی گذاریم مالی که از م اباقی می ماند برای مسلمانان وقف و صدقه است. اکنون سؤال این است که آیا پس از آن ابوبکر صدیق رضی الله عنه در جواب فاطمه رضی الله عنها قول رسول خدا را بیان کرد، علتی برای ناخشنودی فاطمه رضی الله عنها پیدا می شود؟

اولاً: پس از شنیدن حدیث نبوی ناخشنود شدن خلاف تصریح آیات قرآنی است. زیرا خداوند می فرماید: ((وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا))^[2]

هیچ مرد و زن مومنی، در کاری که خدا و پیغمبرش داوری کرده باشند اختیاری از خود در آن ندارند، هر کس هم از دستور خدا و پیغمبرش سرپیچی کند، گرفتار گمراهی کاملاً آشکاری می گردد. و در آیه دیگری می فرماید: ((فَلَا تُؤْتُوا عَاهِدَهُمْ مَالًا وَلَا قُرْبًا يَتَرَفَعُوا بِهَا فِي مَفَاهِدِهِمْ لَمَّا كَانُوا فِي أَعْيُنِنَا قَدْ كَانُوا فِي كَيْدٍ مُبِينٍ))^[3] امانه! به پروردگارت سوگند که آنان مؤمن بشمار نمی آیند که تو را در اختلافات و درگیریهای خود با داوری نطلبند و سپس ملالی در دل خود از داوری تو نداشته و کاملاً تسلیم (قضاوت تو) باشند.

ثانیاً: خلاف مقضای عقل سلیم است که اولاد آنحضرت صلی الله علیه و سلم گفته ی رسول خدا صلی الله علیه و سلم را بشنوند و آنرا نپذیرند و برعکس از روایت کننده ی آن ناخشنود و بر او خشمگین و عصبانی شوند.

^[2] احزاب ۳۶

^[3] نساء ۶۵

عقل سلیم به چنین چیزی باور ندارد لذا طبق خواسته عقل سلیم و آیات قرآن بر آحاد امت رسول الله صلی الله علیه و سلم لازم و واجب است که گفته رسول خدا صلی الله علیه و سلم را با کمال یقین و اطمینان بپذیرد، زیرا ((ما ینطق عن الهوی، ان هو الا وحی یوحی))^[4] رسول خدا آنچه که می گوید از خواسته های نفس و هوای نیست، گفته ی او گفته ی خداست.

از این اصل کسی مستثنی نیست. حضرت فاطمه زهرا رضی الله عنها هم در این اصل داخل است. لذا وقتی حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنها قول پدرش نبی اکرم صلی الله علیه و سلم اولین خلیفه و جانشین بر حق رسول خدا صلی الله علیه و سلم در جواب خواسته فاطمه رضی الله عنها قول پدرش نبی اکرم صلی الله علیه و سلم را بیان نمود، حضرت فاطمه پس از مطلع شدن از حکم درست اظهار مسئله سکوت کرد و هیچگونه اعتراض نکرد و اظهار ناخوشنودی از صدیق رضی الله عنه ننمود. البته ما بر این مدعی خود دلایل و شواهدی داریم، اما اکنون به تحلیل و بررسی روایاتی که در آن ناخوشنودی و خشمگین شدن فاطمه زهرا رضی الله عنها از ابوبکر صدیق رضی الله عنه ذکر شده است می پردازیم تا شبهه ناخوشنودی فاطمه از ابوبکر صدیق رضی الله عنه که از کاهش و افزایش در متن روایات صورت گرفته برطرف شود و تفاوتی که در شیوه ی بیان روایات صورت گرفته برطرف شود و تفاوتی که در شیوه ی بیان روایت کنندگان بکار رفته یا تغییراتی که در بکار گیری در نوشتن این مقاله از کتاب رحماء بینهم، ج ۱ نوشته مولانا محمد نافع یکی از علما و نویسندگان برجسته پاکستان استفاده شده است.

الفاظ واقع شده بسهولت احساس شود. پس از بیان این مقدمه خدمت خوانندگان محترم عرض می شود که اولاً: مولانا محمد نافع - از علمای برجسته پاکستان - از کتابهای متداول متون حدیث و تاریخ روایاتی را که در آن خشمگین و ناخوشنود بودن و ترک سخن فاطمه رضی الله عنها با ابوبکر صدیق

^[4] نجم ۳-۴

رضی الله عنه ذکر شده است را بطور کامل بررسی نموده است که تقریباً در شانزده مورد در متون حدیث و تاریخ روایاتی یافته که در آن چنین الفاظی بکار رفته است و در تمام آن روایات، ابن شهاب زهری، راوی روایت از عروه و او از عایشه صدیقه رضی الله عنها است، و بجز روایت ابن شهاب زهری از هیچ راوی دیگری روایتی که در آن الفاظ جنجال بر انگیز بکار رفته باشد، یافت نشده است.

ثانیاً "ببررسی و تعمق در روایات مذکور مشخص می شود که پس از نقل قول صدیق - در جواب مطالبه فاطمه زهرارضی الله عنها - که قول رسول خدا صلی الله علیه وسلم ((لأنورث ما ترکنا صدقه)) را ذکر کرد و فرمود: ((انما یأکل آل محمد من هذا المال)) راوی عبارت ((فهجرته فاطمه فلم تکلمه حتی ماتت)) را بنا بر برداشت خود در روایت درج کرده است. و عبارت مذکور قول عایشه صدیقه رضی الله عنها نیست، گوینده ی این عبارت مرد است زیرا لفظ ((قال)) بکار رفته اگر قایل این عبارت عایشه صدیقه رضی الله عنها می بود باید مطابق قاعده عربی لفظ ((قالت)) بکار میرفت. لذا اکنون باید دید گوینده این عبارت چه کسی است. از تحقیق و بررسی به عمل آمده و از آنجایی که فقط ابن شهاب زهری در روایات خود چنین کلماتی را بکار برده است، مسلم و مشخص است که گوینده این عبارت هم ابن شهاب زهری است نه کسی دیگر.

ثالثاً "واقعیت چنین است که وقتی فاطمه زهرارضی الله عنها در مقابل خواسته خود از جانب حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه پاسخ قانع کننده ای شنید، سکوت اختیار کرد و اعتراض نکرد. حافظ ابن کثیر در تاریخ البدایه می فرماید: ((قد روینا ان فاطمه رضی الله عنها احتجت اولاً بالقیاس و بالمعموم فی الآیه الکریمه فاجابها الصدیق بالنقص علی الخصوص بالنفع فی حق النبی وانها سلمت له ما قال وهذا المجنون بهار رضی الله عنها)) (۱)؛ از روایات مشخص می شود که ابتداءً حضرت فاطمه رضی الله عنها برای طلب میراث پدرش نبی اکرم صلی الله علیه وسلم از قیاس و عموم آیه کریمه استدلال جست اما وقتی در پاسخ وی حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرمود: بنا بر قول رسول الله صلی الله علیه وسلم

پیامبر از عموم مسئله وراثت مستثنی است . و برای آن حضرت صلی الله علیه و سلم حکم خاصی است . حضرت زهرا رضی الله عنها پذیرفت وقانع شد. و نسبت به حضرت فاطمه رضی الله عنها گمان هم همین است .

اما ابن شهاب زهری - که از عروه و وی از عایشه صدیقه رضی الله عنها- این روایت را نقل کرده است ، بنا بر برداشت و گمان خودش سکوت حضرت فاطمه رضی الله عنها را برناخسودی و خشمگین شدنش حمل نموده و چنین الفاظی بکار برده است . در صورتیکه سکوت همیشه نشانه ی ناراحتی و رنجش نیست بلکه برعکس آن - همانگونه که در میان عوام الناس مشهور است- می توان آنرا علامت رضایت و خوشنودی تلقی کرد. خلاصه سخن اینکه کلمات جنجال برانگیزی که در این روایت بکار رفته در اصطلاح علمای حدیث ((ظن راوی))- برداشت راوی- است، و گوینده این کلمات عایشه صدیقه رضی الله عنها نیست. لذا در تمام جاهایی که کلمات ((غضب، وجد، هجرت و غیره)) بکار رفته گوینده آن ابن شهاب زهری است نه ام المؤمنین حضرت عایشه صدیقه . نا گفته نماند که شاگردان ابن شهاب زهری در چندین مورد از شانزده موردی که در روایت چنین کلماتی بکار رفته ، لفظ ((قال)) را حذف کرده اند. کلمات جنجال برانگیز هم اغلب بعد از لفظ ((قال)) به کار رفته است. که در پاسخ شیوه دوم آن موارد بیان خواهد شد ، و در اینجا نیازی به ذکر آن اساس نمی شود. خلاصه اینکه حضرت فاطمه ی زهرا بعد از شنیدن جواب ابوبکر صدیق رضی الله عنه هرگز خشمگین و ناراحت نشد و با شنیدن پاسخ حضرت ابوبکر رضی الله عنه قانع شد و سکوت اختیار کرد . در روایاتی که الفاظ مورد بحث بکار رفته، برداشت ابن شهاب زهری است که در آن روایات درج شده. البته بر این مدعا شواهد و قراین متعددی موجود است که به ذکر بعضی از آنها می پردازیم امام احمد در مسند خود در بحث مسندات فاطمه رضی الله عنها روایت کرده ((...حدثني جعفر بن عمرو بن اميت قال: دخلت فاطمه على ابي بكر، فقالت: اخبرني رسول الله صلى الله عليه وسلم اني اول اهله لحوقا" به...)) (۱) حضرت فاطمه رضی الله عنها به نزد حضرت ابوبکر صدیق

رضی الله عنه آمد وگفت: رسول خدا صلی الله علیه وسلم به من گفت از اهل بیتش من اولین کسی خواهم بود که بعد از رحلت اش به او خواهم پیوست. از این روایت چنین بر می آید که:

اولا: در میان آن بزرگواران دشمنی و رنجشی وجود نداشت، و گرنه چگونه به نزد یکدیگر می رفتند.

۱- تاریخ البدایه و النهایه، ج ۵، ص ۲۸۹ - مستند امام احمد، ج ۶، ص ۲۸۳، احادیث فاطمه ثانیاً"

:حضرت فاطمه با حضرت ابوبکر صدیق صحبت معمولی نداشت، بلکه حدیث و گفته رسول خدا صلی الله علیه و سلم را که مایه خیر و برکت است برای وی بیان کرد و این خود دال بر آن است که آنان خیر خواهی یکدیگر را می خواستند. ثالثاً: رسول خدا صلی الله علیه وسلم به حضرت فاطمه رضی الله عنهارازو سری از اسرارش را بیان کرد و حضرت فاطمه رضی الله عنها بعد از رحلت پیامبر آن سر را برای ابوبکر رضی الله عنه بیان نمود. معمولاً "دوست از شنیدن سر دوست شادمان میشود، حضرت فاطمه رضی الله عنها سر محبوب- رسول خدا- را برای محب- ابوبکر صدیق- بیان کرد تا او را خوشحال سازد.

رابعاً: از این روایت سخن گفتن فاطمه با ابوبکر ثابت شد، لذا ((فلم تکلمه حتی توفیت)) ظن راوی است و با واقعیت اصلاً تطبیق نمی کند و بر خلاف واقعیت است. پاسخ به شیوه دوم بعضیها بنابر روایت صحیح بخاری که در آن کلمات ((غضبت فاطمه فهجرته فلم تکلمه حتی ماتت...)) بکار رفته ادعای کنند که در میان فاطمه و حضرت ابوبکر رابطه حسنه وجود نداشته، برعکس در میان آنان رنجش و ناخشنودی حکم فرما بوده است و در مورد تزییع حق فاطمه از طرف خلیفه اول راهمین روایت استدلال می کنند. لذا برای روشن شدن حقیقت امر رابه بررسی و تحقیق علمی این روایت خواهیم پرداخت.

اولاً: کلماتی چون ((غضبت و هجرت ولم تکلمه و غیره)) جزء اصلی روایت مذکور نیست بلکه ((ظن راوی)) محسوب میشود.

نوشته و تحقیق بعضی از دانشمندان و محدثان مؤید این نظریه است. مولانا رشید احمد گنگوهی رحمه الله از دانشمندان و محدثان بزرگ شبه قاره هند در ((لامع الداری علی جامع البخاری)) می فرماید: ((قوله: فغضبت فاطمه... هذا ظن من الراوی حیث استنبط من عدم تکلمها اياه اها غضب علیه)) (۲)؛ فرمود: ((فغضبت فاطمه...)) برداشت راوی است که از عدم صحبت فاطمه با ابوبکر صدیق استنباط کرده است. عارف بالله و مجدد وقت حضرت مولانا اشرف علی تھانوی رحمه الله در ((فتاوی امدادیه)) در توجیه روایت مورد بحث نوشته: (در مسئله مطالبه ارث) حمل کرده اند و اگر بپذیریم که عدم تکلم بر معنی متبادر حمل شود، باز هم دلیل بر این نمی شود که این هجران بر اثر کدورت و ملامت خاطر بوده و اگر در روایتی تصریح هم شده باشد، ممکن است ((ظن راوی)) باشد. (۱)

ثانیا "ممکن است در ذهن خوانندگان گرامی این سؤال خطور کند که آیا ممکن است د ((صحیحین)) ظن راوی بکار رفته باشد؟ در پاسخ به این پرسش علمای حدیث گفته اند: در صحیحین در کنار روایات صحیح در بعضی موارد ظن راوی نیز دیده می شود. علامه سیدانور شاه کشمیری رحمه الله در فیض الباری علی صحیح البخاری میفرماید: ((وای اعتماد به - بالتاریخ - اذا لم یخلص الصحیحان عن الاوهام حتی صنفوا فیها کتبا" عدیده فاین التاریخ الذی یدونُ بافواه الناس وظنون المؤخرین لاسند لها ولا مدد...)) (۲)؛ ایشان می فرمایند: وقتی صحیحین - بخاری و مسلم - از اوهام راوی خالی نیستند و علمادرباره اوهام راوی در صحیحین کتابها نوشته اند، پس چه اعتمادی به کتابهای تاریخ است که از زبان مردم و گمانهای مؤرخین وبدون سند نوشته شده اند. لذا وقتی در روایت صحیح امکان ظن راوی وجود است و بویژه در روایت مورد بحث علمای بزرگ حدیث هم نوشته اند که در آن ظن بکار رفته، بسهولت می توان گفت: در این روایت کلماتی که دال بر رنجش و خشمگین بودن فاطمه زهرا است، ظن راوی است و از اصل روایت که گوینده آن حضرت عایشه رضی الله عنها است خارج می باشد. اکنون سؤال این است که آن راوی که ظن و برداشت خود را در روایت مورد نظر بکار برده کیست؟ قبلا"

گفتیم بابررسیهایی که انجام گرفته و تحقیقاتی که شده منبع و گوینده ی کلماتِ مدرج در روایت، این شهاب زهری است. چون کلماتی از قبیل ((غضبت ولم تتکلمه وغیره)) فقط در روایات این شهاب زهری دیده می شود، و غیر از این شهاب زهری تمام روایانی که روایات ((مطالبه فدک و خمس و توریث)) را روایت کرده اند، چنین کلماتی در مرویات خود بکار نبرده اند.

به کاربردن کلمه مدرج به این دلیل است که در بعضی موارد در روایت مورد بحث کلمه ((قال)) بکار رفته و بعد از آن کلمات ((غضنت ولم تتکلم وغیره...)) درج شده که این خود دلیل بر آن است که کلمات مورد نظر مقوله ی حضرت عایشه رضی الله عنهن ایست و گوینده ی آن کلمات فاعل ((قال)) - که مرد است - می باشد. زیرا اگر فاعل ((قال)) عایشه صدیقه بود، طبق قاعده ی زبان عربی فعل باید بصورت مؤنث یعنی ((قالت)) بکار رفت. مولانا محمد نافع تمام روایات مطالبه فدک و غیره را که در کتابهای (۲) لامع الدراری علی جامع البخاری، ج ۲، ص ۵۰، کتاب الجهاد، باب الخمس طبع سهارنپوری (۱) فتاوی امدادیه، ج ۲، کتاب المناظره، ص ۱۳۲، طبع قدیم مجتبیای دهلی با تغییراتی در کلمات از جهت ویرایش (۲) فیض الباری، ج ۴، باب مبعث النبی صلی الله علیه و سلم اهل سنت روایت شده، در کتاب ((رحماء بینهم)) جلد اول بطور فهرست وار ذکر کرده و تحقیقات خود را بر آن روایات بیان کرده که ذیلاً "خدمت خوانندگان محترم عرضه می شود.

مرویات مورد بحث کلاً "در ۳۶ جا ذکر شده که خلاصه آن چنین است:

۱- المصنف لهب الرزاق مورد ۱

۲- صحیح البخاری مورد ۵

۳- مسلم مورد ۲

۴- مسند امام احمد مورد ۵

۶- مسند ابی عوانه اسفراینی مورد ۳

۷-ترمذی.....مورد ۲

۸-ابوداود.....مورد ۴

۹-نسائی.....مورد ۱

۱۰-المتقی لابن جارود.....مورد ۱

۱۱-شرح المعانی الآثار للطحاوی.....مورد ۱

۱۲-مشکل الآثار للطحاوی.....مورد ۱

۱۳-السنن الكبرى للبيهقي.....مورد ۶

۱۴-تاریخ الامم والملوک لابن جابر طبری.....مورد ۱

۱۵-فتوح البلدان لبلاذری.....مورد ۱

این روایات در بعضی موارد بطور مفصل و در بعضی موارد بطور مجمل ذکر شده است. از تحقیق و بررسی چنین بر می آید که در یازده مورد در سند روایت ابن شهاب زهری نیست و اصل روایت هم از حضرت عایشه صدیقه رضی الله عنهن نقل شده ، بلکه از افراد دیگر مانند ابوهریره، ابوالطفیل عامر ابن وائله، ام هانی و غیره نقل شده، و در هیچ جایی از این یازده مورد کلمه ای که دال بر کدورت و رنجش در میان آن دو بزرگوار باشد، بکار نرفته است. و در بیست و پنج مورد دیگر که در سند آنها ابن شهاب زهری است روایات به گونه های مختلفی روایت شده؛ در نه مورد با وجود آن که ابن شهاب زهری در سند روایت است، روایت طوری نقل شده که کلمات مورد بحث در آن دیده نمی شود. و در موارد دیگر که ابن شهاب زهری در سند موجود است و کلمات جنجال برانگیز هم در آن بکار رفته، در بعضی موارد، کلمات مورد بحث بعد از ((قال)) دیده میشود و چنانکه گفتیم مقوله ی حضرت عایشه صدیقه رضی الله عنها نیست و گوینده ی آن فاعل ((قال)) است و این ((قال)) را معمر بن راشد یا کسی دیگر از شاگردان ابن شهاب زهری در روایت اضافه کرده و گوینده ی این کلمات ابن شهاب زهری است.

البته بعضی از شاگردان ابن شهاب در موارد متعددی لفظ ((قال)) را حذف کرده اند. اکنون بعضی از روایاتی که در آن لفظ ((قال)) بکار رفته خدمت خوانندگان گرامی بیان می شود: (۱) عبدالرزاق در ((المصنف)) روایت را چنین نقل کرده است: ((اخبّرنا عبدالرزاق بن معمر عن الزهري عن عروه عن عايشه ان فاطمه والعباس أتيا بآبكر يلتمسان ميراثهما من رسول الله صلى الله عليه وسلم و هما حينئذ يطلبان ارضه من فدك وسهمه من خيبر فقال لهما أبو بكر: سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: ((لا نورث ما تركنا صدقه انما يأكل آل محمد صلى الله عليه وسلم من هذا المال واني والله لا ادعا مرا" رایت رسول الله صلى الله عليه وسلم يصنعه الا صنعه)) قال ((فهجرته فاطمه فلم تكلم في ذلك حتى ماتت فدفنها على ليلا" ولم يؤذن بها ابوبكر رضي الله عنها)) (۱)

(۲) در ((مسند ابی عوانه)) جلد چهارم صفحه ۱۴۵ و ۱۴۶ در باب اخبار الداله علی الباحه ان يعمل فی اموال من لم یوجف علیه الخیل، چاپ مؤسسه دایره المعارف حیدرآباد دکن، بعینه همین روایت با تفاوتی جزئی در اول سند و در آخر متن نقل شده است (۳) علامه ابوبکر احمد بن الحسین البیهقی در جلد ششم ((السنن الکبری)) از عبدالله بن یحیی بن عبدالجبار و اواز اسماعیل بن محمد الصغار و اواز احمد بن منصور و اواز عبدالرزاق بعینه همین روایت را نقل کرده، البته در آخر متن این روایت بعد از لفظ ((قال)) ((فغضبت فاطمه رضی الله عنها فهجرته فلم تکلم حتی ماتت فدفنها علی لیلا" ولم يؤذن بها ابوبکر...)) بکار رفته است (۲)

(۴) امام بخاری در جلد دوم و در کتاب الفرائض روایت را چنین نقل کرده: ((حدثني عبدالله بن محمد قال حدثنا هشام قال

۱- المصنف لعبدالرزاق، ج ۵، حدیث شماره ۹۷۷۴، ص ۴۷۲-۴۷۳، طبع بیروت

۲- السنن الکبری بیهقی، ج ۶، ص ۳۰۰، کتاب قسم الفیء والغنیمه

اخبرنا معمر عن الزهري (۰۰۰)) و در آخر متن میگوید (۰۰۰) قال فهجرته فاطمه فلم تكلمه حتى ماتت...)) (۳)

(۵) امام مسلم در جلد دوم باب حکم الفیء از ابن شهاب زهري از عروه از عایشه صدیقه رضی الله عنها این روایت نقل نموده و در پایان روایت این عبارت را بکار برده: ((...قال فهجرته فلم تكلمه حتى توفيت...)) (۴)

(۶) محمد بن جریر طبری در تاریخ الامم و الملوك از ابوصالح الضراری و از عبدالرزاق بعینه روایت مژکور را نقل نموده و در آخر روایت می گوید: ((...قال فهجرته فاطمه فلم تكلمه فی ذلك حتى ماتت فدفعها علی لیلا" ولم يؤذن ابابكر...)) (۵)

حافظ عمادالدین ابن کثیر در جلد پنجم البدایه و النهایه در باب بیان انه علیه السلام قال ((لانورث)) همین روایت را از امام بخاری نقل کرده ، و در آن عبارت : ((قال فهجرته فاطمه فلم تكلمه حتى ماتت)) درج شده است . ابن ابی الحدید شارح نهج البلاغه از علمای شیعه در بحث مطالبه ی فدک فصل اول از ابوبکر جوهری با سند چنین روایت کرده : ((قال ابوبكر الجوهری)) اخبرنا ابوزید قال عدتنا اسحاق بن ادریس قال حدثنا محمد بن احمد عن معمر عن الزهري عن عروه عن عایشه...)) متن روایت را کما فی السابق روایت نموده ، در آخر روایت چنین نقل کرده است: ((قال فهجرته فاطمه فلم تكلمه حتى ماتت)). خواننده محترم مشاهده می کنند که در این روایات الفاظ جنجال برانگیز بعد از لفظ ((قال)) بکار رفته است و فاعل ((قال)) حضرت عایشه رضی الله عنها نیست و از بررسی به عمل آمده مشخص شده که فاعل آن مرد است و آن ابن شهاب زهري می باشد که بر مبنای برداشت خود از سکوت فاطمه رضی الله عنها چنین کلماتی بکار برده است.

شیوه عمل ابن شهاب زهري در روایات

در کتابهای تراجم و اسماء رجال علما ابوبکر محمد بن مسلم بن عبدالله بن شهاب زهري را مورد اعتماد و ثقة دانسته اند، او از دانشمندان و محدثين بزرگ محسوب می شود. با وجود این درباره طرز عملش در روایات نوشته اند که اوبعضی اوقات روایات را از طرف خود تفسیر می کرد و در ضمن گاهی علامت تفسیر را حذف می کرد، در چنین صورتی اصل روایت با تفسیرش مخلوط میشود مشخص نمی شد که اصل روایت کدام است و تفسیرش کدام. علامه سخاوی این شیوه عمل ابن شهاب زهري را در ((فتح المغیث)) شرح الفیه الحدیث العراقی در بحث مدرج (۱) ذکر کرده است. حافظ ابن حجر عسقلانی در ((النکت)) می فرماید: (کذاکان الزی یفسرالاحادیث کثیراً) و «بما سقط أذاه التفسیر فکان بعض اقرانه دائماً» یقول له: إفضیل کلامک من کلام النبی صلی الله علیه و سلم الی غیر ذلک من الحکایات. ((۲))

اکنون برای توضیح بیشتر چند روایت برای خوانندگان محترم ذکر خواهیم کرد، تا شیوه ی عمل ابن شهاب در بعضی روایات بیشتر روشن و آشکار گردد. و مشخص شود که بعضی از معاصرین زهري او را در این زمینه نصیحت میکردند. امام بخاری در ((تاریخ کبیر)) جلد دوم به حواله امام مالک قول ربیعہ بن ابی عبدالرحمان را درباره زهري او را در این زمینه نصیحت می کردند.

امام بخاری در ((تاریخ کبیر)) جلد دوم به حواله امام مالک قول ربیعہ بن عبدالرحمن را درباره زهري چنین نقل کرده است: ((قال عبدالعزیز بن عبدالله حدثنا مالک کان ربیعہ یقول الله بن شهاب ان حالتی لیس

تشبه حالک انا اقول برأی من شاه اخذوانت عن النبی صلی الله علیه وسلم فتحفظ.)) (۳) خطیب بغدادی در کتاب ((الفقیه و المتفقہ)) دو روایت را کاملاً با سند ذکر کرده است که با ملاحظه آن دو روایت برای خوانندگان گرامی شیوه ی کار زهري در بعضی روایات کاملاً آشکار خواهد شد. روایت اول: ((اخبرنا عثمان بن محمد بن یوسف العلاف انبانا محمد بن عبدالله الشافعی حدثنا الليث قال: قال ربیعہ لابن شهاب یا ابابکر اذا حدثت الناس برایک فاخبرهم بانه رایک و اذا حدثت الناس بشیء من السنه فاخبرهم أنه سنه لا یظنون انه رایک.)) (۴) روایت دوم: اخبرنا محمد بن الحسن بن الفضل القطان اخبرنا عبدالله بن جعفر ابن درستویه

حدثنا يعقوب بن سفیان ثنا محمد بن ابی ذکریان بن ابی وهب قال: حدثني مالك قال: قال ربيعة لابن شهاب: اذا خبرت الناس بشيء من رأيك فاخبرهم انه رأيك. ((۵)) از گفتگوی ربیعہ و ابن شہاب در این دو روایت، طرز عمل ابن شہاب برای خوانندگان محترم آشکار شده هیچ ابہامی برای آنان باقی نمی ماند. شمس الدین ذہبی ہم در ((تاریخ الاسلام)) و ((طبقات المشاہیر و الاعلام)) گفتگوی ربیعہ و ابن شہاب را ذکر کرده است، کہ خدمت خوانندگان محترم بیان می شود ((۰۰۰ قال الاویسی: قال مالک کان ربیعہ یقول للزهری ان حالی لیست تشبه حالک قال: وکیف؟ قال: أنا قول برای من شاء أخذہ ومن شاء ترک، و انت تُحدّث عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی حفظ.)) ((۶)) ۳- الصحیح البخاری، ج ۲، کتاب الفریض باب قول النبی صلی اللہ علیہ وسلم لانورث ماترکنا صدقہ، ص ۹۹۶، طبع مجتہائی ۴- صحیح مسلم، ج ۲، باب حکم الفیء، ص ۹۱-۹۲، طبع نور محمدی دہلی ۵- تاریخ الامم و الموک، جلد سوم، ص ۲۰۱-۲۰۲، تحت حدیث السقیفہ، السنہ الحادی عشرہ ۱- حدیثی کہ در آن را وی از طر خود عباراتی را اضافی کرده باشد.

۲- النکت علی کتاب ابن صلاح و الفیہ العراقی لابن حجر عسقلانی تحت النوع العشرون- همچنین فتح المغیث للسخاوری، ص ۱۰۳، بحث مدرج، مطبوعہ انوار محمدی لکهنو- طبع قدیم

۳- تاریخ کبیر، ج ۲، قسماول، ص ۲۶۲

۴- کتاب الفقیہ و المیفقہ باب ذکر اخلاق الفقیہ و ادبہ، ص ۱۴۸، طبع مکہ مکرمہ ۵- مرجع سابق

۶- تاریخ الاسلام للذہبی، ج ۵، ص ۲۴۸، طبع مصر خلاصہ این کہ ابن شہاب زہری گاهی رأی خود را از قول رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم تفکیک نمی کرد و مردم رأی او را از قول پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم تشخیص نمی دادند. بہمین علت معاصرین ابن شہاب مانند ربیعہ بن ابی عبدالرحمن او را نصیحت می کردند تا رأی خود را از روایت پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم برای مردم تفکیک کند، تا مردم قول او را با قول پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم مخلوط نکنند. مولانا محمد نافع در ((رحماء بینہم)) جلد اول می فرماید: کہ ادراج در روایت ابن شہاب زہری بی شمار است و علمای زیادی مانند: دار قطنی، طحاوی، ابن

عبدالبر، بیهقی، ابوبکر الحازمی، امام نووی، جمال الدین الزیلعی، ابن کثیر، ابن حجر عسقلانی، جلال الدین سیوطی، ملا علی قاری، وغیره صراحتاً "ادراجات او را ذکر کرده اند. با این تفصیل اگر در روایت مطالبه فدک هم الفاظ جنجال برانگیز را که بعد از لفظ ((قال)) به کار رفته اند از مدرجات و برداشت -ظن- ابن شهاب زهری قرار بدهیم موافق قیاس و عین واقعیت خواهد بود. البته نمی توان فقط ناخشنودی و رنجش ظاهری بزرگان و اولیاء الله را نسبت به یکدیگر سبب تنقید و یا خشم الهی نسبت به بعضی از آنها قرار داد. زیرا گاهی بنا بر سرشت و طبیعت بشری و بنا بر اختلاف شیوه و سلیقه و برداشتهای متفاوت در میان دوستان صمیمی عزیز هم سوء تفاهمهایی پیش می آید که سبب رنجش و ناراحتی می شود. اما با رفع آن سوء تفاهم آثار کدورت و رنجش هم از بین می رود و در میان آنان همان صمیمیت و دوستی قبلی برقرار می شود، در کتابهای فریقین روایات متعددی نقل شده که در موارد مختلف در میان حضرت علی رضی الله عنه و فاطمه رضی الله عنها ناراحتیهایی بوجود آمد اما توسط رسول خدا صلی الله علیه وسلم آن رنجش و کدورت از بین رفته و همان صمیمیت قبلی بین آن بزرگان برقرار شده است. علما و دانشمندان شیعه از قبیل ملا باقر مجلسی در حق الیقین و بحار الانوار و جلاء العیون، علامه طبرسی در احتجاج، شیخ طوسی در امالی و شیخ صدوق در علل الشرائع، مطالبه میراث از جانب فاطمه رضی الله عنها و خشمگین شدن او بر حضرت علی رضی الله عنه را و قصه کنیزی را که حضرت جعفر بن ابی طالب به برادرش حضرت علی هدیه کرد و سرانجام موجب رنجش حضرت فاطمه شد و همچنین قصه ازدواج حضرت علی با دختر ابی جهل را که باعث رنجش زهرا و رسول اکرم صلی الله علیه وسلم شد، نقل کرده اند. در اینجا به نقل یکی دو روایت اکتفا می کنیم.

ملا باقر مجلسی قصه کنیزک رادر ((جلاء العیون)) چنین نقل کرده است: ((در کتاب علل الشرائع و بشایر المصطفی و مناقب به سند های معتبر از ابو ذر و ابن عباس روایت کرده اند: چون جعفر طیار در حبشه بود، برای او کنیزی به هدیه فرستادند و قیمت او چها هزار درهم بود چون جعفر به مدینه آمد آن کنیزک

رابرای برادر خود علی علیه السلام به هدیه فرستادو آن کنیزک خدمت آن حضرت را می کردروزی حضرت فاطمه به خانه در آمدید سر علی علیه السلام دردامن آن کنیزک است چون آن حالت را ملاحظه نمودمتغیر گردید... فرمودمی خواهم مرا رخست دهی که به خانه پدرم روم حضرت امیر فرمود: رخست دادم پس فاطمه چادر بر سر کرد و برقع افکندو متوجه خانه پدر بزرگوار خود گردید... (۱). شیخ صدوق نیزدر ((علل الشرایع)) درباب یکصدو چهل ونه روایتی نقل کرده که شخصی به حضرت فاطمه رضی الله عنهاگفت: علی قصدازدواج بادختر ابوجهل را دارد ، حضرت فاطمه ناراحت و غمگین به خانه پدرش رسول الله صلی الله علیه وسلم رفت، چون پیامبر از ماجرا اطلاع یافت و حضرت فاطمه رضی الله عنها را بی قرار یافت به مسجد رفت و به عبادت مشغول شد و دعا کرد تا خداوند کدورت و رنجش آنان را بر طرف سازد، بعد از آن همراه حضرت فاطمه و فرزندانش به نزد حضرت علی رفت ، او خواب بود آن حضرت پاهایش را برپاهای علی گذاشت و فرمود: برخیز ای ابو تراب. آنان را که در آرامش بسر می بردند بی قرار نمودی پروابوبکر و عمر و طلحه رافراخوان، حضرت علی آنان را فراخواند، سپس به علی خطاب نموده فرمود: ای علی مگر نمی دانی که فاطمه پاره تن من است. آیا آنچه فاطمه می گوید درست است؟ حضرت علی فرمود: یا رسو خدا من چنین اراده ای نداشتم. به هر صورت خواننده گان محترم روایاتی که بر ناخشنودی حضرت فاطمه از حضرت علی دلالت می کرد ملاحظه نمودند.

اماین ناخشنودی و رنجش هرگز موجب انتقاد از حضرت علی رضی الله عنه نشده و نخواهد شد زیرا طبیعی است که گاهی در میان بزرگان بر اثر سوء تفاهم چنین مواردی پیش می آید، لکن ممکن آن است که رنجش و کدورت بر طرف شود و از میان این بزرگواران کدورت بر طرف شده است. لذا اگر ما فرض کنیم که به علت اختلاف رأی در دل فاطمه از جانب حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه هم رنجش و کدورتی بوجود آمده است ، روایات متعددی در کتابهای فریقین موجود است که بوضوح بر رفع کدورت

ورنجش از میان آن بزرگواران دلالت می کند. اکنون چند روایت که در آن رضایت حضرت فاطمه رضی الله عنها از حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه صراحتاً ذکر شده، خدمت خوانندگان محترم بیان می شود. روایت اول از ((طبقات ابن سعد)): ((... اخبرنا عبدالله بن نمیر حدثنا اسماعیل عن عامر

قال: جاء ابوبکر الی فاطمه حین مرضت فاستأذن، فقال علی: هذا ابوبکر علی الباب یستأذن

۱- جلاء العیون از تألیفات ملا محمد باقر مجلسی، ص: ۱۳۱

فان شئت ان تأذن له قالت وذلک احب الیک، قال: بعم، فدخل علیها و اعتذر الیها و کلمها فرضیت عنه..)) (۱)؛ عامر می گوید وقتی حضرت فاطمه مریض شد، حضرت ابوبکر به نزد او رفت و اجازه ورود خواست. حضرت علی به حضرت فاطمه گفت: ((ابوبکر اجازه ورود می خواهد،)) حضرت فاطمه فرمود: ((ورودش را می پسندی؟)) حضرت علی فرمود: ((بله،)) حضرت ابوبکر نزد فاطمه وارد شد و از او دلجویی نمود و حضرت فاطمه از او خشنود شد.

روایت دوم از ((سنن بیهقی)): ((... حدثنا ابو حمزه عن اسماعیل بن ابی خالد عن الشعبي قال: لما مرضت فاطمه أتاها ابوبکر الصدیق فاستأذن علیها فقال علی: یا فاطمه هذا ابوبکر یستأذن علیک فقالت: أتحب ان أذن له؟ قال: نعم، فأذنت له فدخل علیها یترضاها و قال: والله ما ترک الدار و المال و الأهل و العشیره الا ابتغاء مرضاه الله و مرضاه رسوله و مرضاتکم اهل البیت ثم ترضاها حتی رضیت))؛ (۲) هنگامی که فاطمه مریض شد ابوبکر صدیق به نزد او رفت و اجازه ورود خواست، حضرت علی رضی الله عنه به حضرت فاطمه گفت: ابوبکر است، اجازه ورود می خواهد. حضرت فاطمه فرمود: اگر دوست داری، به او اجازه بده، پس به او اجازه ورود داده شد. حضرت ابوبکر وارد شد و برای جلب رضایت فرمود: به خدا قسم به خاطر جلب خشنودی خدا و رسولش و شما اهل بیت، دیار و مال و اهل و خویشاوندان را ترک کردم و از فاطمه طلب رضایت نمود و او هم خشنود شد. روایت سوم از علامه اوزاعی: ((... وعن الاوزاعی قال: فخرج ابوبکر حتی قام علی

بابهافی یوم حارثم قال: لا ابرح مکانی حتی ترضی عنی بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم فدخل علیها علی فاقص علیها لترضی فرضیت ((۳).

روایت چهارم از کتابهای برادران اهل تشیع که در آن نیز رضایت و خشنودی حضرت فاطمه از حضرت صدیق صراحتاً ذکر شده است. ابن میثم بحرانی در شرح نهج البلاغه گفتگوی حضرت ابوبکر صدیق و حضرت فاطمه رضی الله عنهما را چنین نقل کرده است: ((قال: ان لک مالا بیک، کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یأخذ من فدک قوتکم و یقسم الباقی و یحمل منه فی سبیل الله و لک علی الله ان اصنع بها کما کان یصنع فرضیت به ذلک و اخذت العهد علیه به...)) (۴).

از روایت مذکور چنین بر می آید که اگر بالفرض و بنا بر طبیعت بشری در دل حضرت فاطمه رضی الله عنهما نسبت به حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه رنجش و کدورتی بوجود آمده باشد همان طور که از حضرت علی رضی الله عنه رنجیدند، در نهایت آن رنجش و کدورت رفع شده است و حضرت فاطمه رضی الله عنها در حالی از این دنیا رحلت نموده است که کاملاً از حضرت صدیق رضی الله عنه خشنودوراضی بوده است.

((اللهم ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان ولا تجعل فی قلوبنا غلا للذین آمنوا ربنا انک رءوف رحیم)).

۱- طبقات ابن سعد، ج ۸، ص ۳۷، طبع جدید بیروت - و سیره حلبیه، ج ۳، ص ۳۶۱

۲- السنن للبیهقی مع الجوهر النقی، ج ۶، ص ۳۰۱، مطبوعه حیدر آباد دکن، والاعتقاد علی مذهب السلف للبیهقی، ص ۱۸۱، طبع مصر

۳- ریاض النضره و مناقب العشره المبشره، ج ۱، ص ۱۵۶-۱۵۷

۴- شرح نهج البلاغه لابن میثم بحرانی، طبع ق

دیم، ج: ۳۵، ص: ۵۴۳ و طبع جدید تهران ج: ۵، ص: ۱۰۴

خ

عصمت ائمه و غلو در مورد آن

اهل سنت به خوبی به فضیلت و اهتمام اهل بیت (علیهم السلام) در دین واقفند. اما معتقدند این مقام مانع از انجام اشتباهات و لغزشهای احتمالی که طبیعت بشر مقتضی آن است، نخواهد بود. حتی پیامبران از اشتباه مصون نبوده‌اند. پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم فرموده است: (کل ابن آدم خطاء وخیر الخطائین التوابون) همه فرزندان آدم خطا کاراند و بهترین خطا کنندگان توبه کنندگانند. چه بسا پیامبرانی که پروردگارشان آنان را سرزنش نموده و برخی از مواضعشان را تصحیح کرده است.

چنانکه طرف خطاب خداوند در سوره عبس آیات ۱ تا ۱۱ پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وسلم) است، که می فرماید: (عَبَسَ وَتَوَلَّى # أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى # وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكَّى) "رو ترش کرد و اعراض نمود بسبب آنکه بیامد پیش او نابینا، چه چیز خبردار کرد شما را شاید وی پاک می شد (از گناهان بسبب پند شما)".

و یا در آیه ۴۳ سوره توبه خداوند خطاب به پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم فرموده است: «عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ» عفو کند خدا ترا چرا اجازه دادی به آنها.

همچنین در آیه ۳۷ سوره احزاب خداوند در مورد پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم می فرماید: «وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ» و پنهان می کردی در ضمیر خود آنچه خدا آشکار کننده آنست و از مردم می ترسیدی و خداوند سزاوارتر است به آن که از او بترسی.

همچنین قرآن درباره حضرت عیسی علیه السلام چنین فرموده است: «وَدَا النُّونَ إِذْ ذَهَبَ مُغَاصِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» و یاد کن

ذالنون را چون خشمگین برفت، پس گمان کرد که بر وی سخت نگیریم، پس ندا کرد تاریکی‌ها (در شکم ماهی) که هیچ معبودی به حق نیست جز تو، پاکی تورااست، بی شک من از ستمکاران بودم. (سوره انبیاء آیه ۸۷)

و یا در سوره هود آیه ۷ از قول نوح علیه السلام چنین می‌خوانیم: «قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي أَكُنَ مِنَ الْخَاسِرِينَ» گفت: پروردگارا بی شک به تو پناه می‌برم از اینکه بپرسم از تو آنچه را که مرا بدان‌آگاهی نیست و اگر نیامرزی و رحمت نکنی مرا از زیانکاران خواهم بود.

و نیز قرآن از قول حضرت ابراهیم علیه السلام می‌فرماید: «وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ» و آنکه توقع دارم که بیامرزد گناهانم را در روز قیامت (سوره شعراء آیه ۸۲)

وقتیکه پیامبران خدا چنین هستند آیا اعتقاد به عصمت ائمه طعن و توهین به ایشان و طبیعت بشری آنها نیست؟ خداوند سبب آفرینش بندگانش را در یکی از آیات قرآن چنین می‌فرماید: «لِيَبْلُوكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» تا شما رایبازماید که عمل کدامتان نیک و شایسته‌تر است. (سوره ملک آیه ۷۲)

بنابراین هیچ مخلوقی خارج از محدوده این آزمایش الهی نیست. خداوند عصمت را فقط از صفات و خصوصیات فرشتگان قرار داده و هیچ یک از افراد بشر را در این صفت به فرشتگان نیفزوده است.

خداوند می‌فرماید: «لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ» فرشتگان را از دستورات خداوند سرپیچی نیست و به آنچه دستور داده می‌شوند عمل می‌کنند. (سوره تحریم آیه ۴).

متععه یا ازدواج موقت

اهل سنت آنچه را که شیعه می‌گویند مبنی بر اینکه روایاتی در کتب حدیث اهل سنت هست که نشانگر این نکته است که ازدواج موقت ابتدا و برای چند روزی جائزه بوده را می‌پذیرند اما اختلاف در اینجاست که اهل سنت می‌گویند روایات دیگری در همین کتب حدیث شیعه و سنی آمده است مبنی بر اینکه ازدواج موقت که چند روزی در صدر اسلام حلال و جائز بود ولی بعداً خداوند در تحریم آن آیه‌ای نازل فرمود و یا گوشت الاغ که ابتدا جائز بود ولی رسول خدا صلی الله علیه وسلم برای همیشه آن را تحریم کرد.

لذا این سه مورد یعنی متعه، شراب و گوشت الاغ برای همیشه تحریم و ممنوع شده‌اند. کما اینکه موارد دیگری نیز هستند که برای همیشه منسوخ در کتاب خدا ثابت و معروف است، هم از اهل سنت و هم از اهل تشیع کسانی هستند که معتقدند گاهی سنت پیامبر قرآن را نسخ می‌کند. کما اینکه در نهج البلاغه ص ۲۶ به این مورد اشاره شده است. همچنین عدم مخالفت علی رضی الله عنه با نظریه فقهی عمر رضی الله عنه مبنی بر حرام بودن قطعی و دائمی ازدواج موقت نشاندهنده توافق اصحاب در حرمت قطعی این امر است. چرا که شأن علی رضی الله عنه بالاتر از این بوده که به باطل اعتراف کند و حق را بیوشاند آنهم در حالیکه خداوند از اهل علم وعده گرفته که حق را بیان کرده و آن را کتمان نکنند. پیامبر صلی الله علیه وسلم هم می‌فرمایند: هر کس حق را پوشیده نگهداشت، روز قیامت دهانش با آتش بسته می‌شود. علاوه بر این متعه یا صیغه‌ای که اهل تشیع جائز می‌دانند و به آن سفارش می‌کنند با ازدواج موقتی که در صدر اسلام و برای مدت محدودی جائز بوده است تفاوت‌های اساسی و ریشه‌ای دارد.

نخست اینکه: شیعیان ازدواج موقت را اصلی از اصول دین می‌دانند. ابن بابویه قمی در کتاب من لا یحضره الفقیه ج ۶ ص ۳۶۶ می‌گوید: جعفر صادق گفت: صیغه از دین من و پدران من است، هر کس به آن عمل کند به دین ما عمل کرده و هر کس منکر آن باشد منکر دین ما شده است. همچنین این مطلب در تفسیر منهج الصادقین نوشته کاشانی ج ۲ ص ۴۹۵ آمده است.

تفاوت دوم اینکه: بنابر اعتقاد شیعه کسی که منکر صیغه باشد کافر و مرتد است. (منهج الصادقین ج ۲ ص ۴۹۵)

سوم اینکه: شیعه صیغه را همانند صدقه می‌دانند که غضب خداوندی را از شخص دور می‌گرداند و خیالپردازی نموده و می‌گویند پیامبر صلی الله علیه وسلم گفته است که هر کس یکبار صیغه کند از ناخشنودی در امان خواهد بود. (تفسیر منهج الصادقین کاشانی ج ۲ ص ۴۹۳)

چهارم اینکه: کسی که صیغه می‌کند در ازای این عملش بخشش و غفران الهی شامل حال او می‌شود. ابن بابویه قمی در ص ۴۶۳ کتابش من لا یحضره الفقیه می‌نویسد: در شب معراج جبرئیل به پیامبر گفت: ای محمد خداوند می‌گوید من آن زنانی را از امت تو که صیغه می‌کنند، بخشیدم.

مردم از امام جعفر صادق پرسید: آیا کسی که صیغه می‌کند پاداشی به او خواهد رسید؟ جعفر صادق در جوابش گفت: اگر برای رضای خدا صیغه کند هر کلمه‌ای به آن زن بگوید برایش یک نیکی می‌نویسد، وقتیکه به آن نزدیک شود خداوند گناهانش را می‌بخشد و چون غسل کند غفران خداوندی به اندازه آبهایی که بر بدن او ریخته می‌شود، شامل حال او می‌شود. (من لا یحضره الفقیه ج ۶ ص ۳۳۶).

پنجم اینکه: شیعیان ازدواج موقت یا صیغه را مهمترین عاملی می‌دانند که می‌تواند رهگشای ورود آنان به بهشت باشد و معتقدند که ازدواج موقت آنان را به درجه‌ای می‌رساند که می‌توانند در بهشت با پیامبران

رقابت کنند. برای اثبات این سخن خود روایتی موهوم و جعلی به پیامبر صلی الله علیه وسلم نسبت می دهند که: هر کس یکبار صیغه کند از خشم خداوند در امان خواهد بود و اگر دوباره صیغه کند با نیکان روز قیامت محشور خواهد شد و اگر سه بار صیغه کند با من در بهشت رقابت خواهد کرد. (من لا یحضره الفقیه ج ۳ ص ۳۶۶)

ششم اینکه: آنها کسانی را که صیغه نمی کنند هشدار می دهند به اینکه در قیامت به آنان پاداش کمی می رسد، چنانکه گفته اند: هر کس در حالی از این دنیا برود که صیغه نکرده باشد، روز قیامت در حالی حاضر خواهد شد که اعضای بدنش قطع گردیده است. (تفسیر منهج الصادقین ج ۲ ص ۴۹۵)

هفتم اینکه: محدودیت عددی برای زنانیکه می توان صیغه کرد قائل نیستند یعنی که یک مرد می تواند هر تعداد زنیکه بخواهد مثلاً هزاران زن و یا بیشتر صدقه کند (الاستبصار شیخ طوسی ج ۳ ص ۱۴۳ و تهذیب الاحکام ج ۷ ص ۲۵۹)

هشتم اینکه: شیعیان معتقدند صیغه دوشیزه هم جائز است گرچه بدون اجازه ولی او و بدون گواه باشد. (تهذیب الاحکام ج ۷ ص ۲۵۴ و شرائح الاحکام نجم الدین الحللی ج ۲ ص ۱۸۶)

این گفته مغایر حکم پیامبر صلی الله علیه وسلم است که فرمود نکاح بدون اجازه ولی نادرست است.

تفاوت نهم: شیعه متعه دختر خردسال که هنوز به سن بلوغ نرسیده است را مباح می دانند. کلینی از ابی عبدالله روایت می کند که از او پرسیده شد: آیا دختر کوچک را می توان صیغه کرد؟ ابی عبدالله در جواب گفت: بله، مگر اینکه خیلی بچه باشد و فریب بخورد. به او گفته شد آن حدی که اگر به آن حد رسیده باشد دیگر فریب نمی خورد چقدر است؟ ابی عبدالله گفت: ده سال (الکافی فی الفروع ج ۵ ص ۴۳۶ الاستبصار طوسی ج ۳ ص ۱۴۵، تهذیب الاحکام ج ۷ ص ۲۵۵)

دهم اینکه: شیعیان لواط با زنی را که صیغه می‌شود جائز می‌دانند. در روایتی منسوب به امام رضا آمده است، هنگامیکه در مورد فرسؤال شد وی گفت: آیه‌ای از قرآن آن را حلال قرار داده است و آن اینکه حضرت لوط علیه السلام گفت: «هوَلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ اطهرکم» روزی قوم لوط می‌خواستند با مهمانهای او عمل لواط انجام دهند حضرت لوط گفت: دخترانم برای شما پاکیزه‌تر هستند، در صورتیکه لوط می‌دانست خواسته آنان چیست! (الاستبصار ج ۳ ص ۲۴۳، تهذیب الاحکام ج ۷ ص ۴۱۵)

تفاوت یازدهم اینکه: شیعیان معتقدند صیغه زن زناکار و یا شوهردار بلا اشکال است صیغه با پرداخت مهریه زن مشروع می‌شود، و نیازی به دانستن اینکه آیا زن شوهر دارد یا خیر نیست. کلینی در کتاب کافی به نقل از جعفر صادمی نویسد، روزی مردی خدمت ایشان رسیده و گفت: من بعضی مواقع که زن زیبایی را می‌بینم او را صیغه می‌کنم و باکی ندارم از اینکه شوهر دارد و یا زناکار است. جعفر صادق گفت: این به تو ربطی ندارد آنچه که بر تو لازم است این است که مهریه آن زن را بپردازی. (الكافی فی الفروع ج ۵ ص ۴۶۳، استبصار طوسی ج ۳ ص ۱۴۵، تهذیب الاحکام ج ۷ ص ۲۵۵)

در این مورد شیعیان استدلال می‌کنند که شاید صیغه باعث شود زن زناکار از عمل خویش دست بردارد. خمینی در کتاب تحریر الوسیله به این مورد اشاره کرده است.

دوازدهم: شیعه می‌گویند مدت زمانی صیغه می‌تواند ماهها، روزها و یا چند ساعت و یا برای چند دقیقه جهت ارضای غریزه جنسی زن و مرد باشد. (کافی فی الفروع ج ۵ ص ۴۶۰، الاستبصار طوسی ج ۳ ص ۱۵۱)

این نوع صیغه را استتجار الفروج می‌گویند و برای این موضوع در کتابهایشان عنوان گذاشته‌اند مثلاً باب ما یسمى باعارة الفروج.

با توجه به همه مواردی که ذکر شد می‌پرسیم فریب صیغه و رابطه نامشروع زنان و مردان در قبال پول چیست؟ اگر فرض کنیم کمترین مدت ازدواج موقت آنچنانکه بعضی از آنان مدعی هستند، یکماه باشد یک زن ممکن است ظرف یک سال در صیغه دوازده مرد باشد! کدام مسلمان شریفی راضی به این است که دوازده نفر در یکسال به نوبت با دختر یا خواهر و یا مادرش چنین عملی انجام دهند؟ اگر مدت صیغه کمتر از یکماه باشد تأمل کنید چه خواهد شد!

آیا با شأن انسانی یک زن متناسب است که زندگی خود را چنین بگذراند و از آغوش مردی به آغوش مرد دیگری درآید؟ و تازه این عمل بنام شریعت محمد صلی الله علیه وسلم انجام گیرد! و آیا این مغایر با گفته پیامبر صلی الله علیه وسلم نیست که فرمود: من مبعوث شده‌ام تا مکارم اخلاق را کامل کنم.

چه کسی این عمل را برای خواهر یا دخترش می‌پسندد؟

حدیثی از پیامبر صلی الله علیه وسلم نقل می‌کنیم که بیانگر کمال مکارم اخلاقی است. مردی خدمت پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: ای رسول خدا به من اجازه بده تا زنا کنم. اصحاب برافروخته شده و می‌خواستند آن مرد را تنبیه کنند، رسول خدا صلی الله علیه وسلم مانع شدند و از آن مرد پرسیدند آیا برای مادرت زنا را می‌پسندی؟ مرد گفت: خیر. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند بقیه مردم هم دوست ندارند با مادرشان زنا شود. آیا دوست داری کسی با خواهرت زنا کند؟ مرد گفت: خیر. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود بقیه مردم هم دوست ندارند کی با خواهرشان زنا کند. سپس از آن مرد پرسیدند آیا زنا را برای دخترت می‌پسندی؟ مرد گفت: خیر. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود مردم هم دوست ندارند کسی با دخترشان زنا کند.

این حدیث نشانگر این است که نباید مزایا و منافع شخصی خود را در صورتی که به زیان دیگران منجر شود در نظر بگیریم و آنچه را که برای خود نمی‌پسندیم نباید برای دیگران بپسندیم.

بیاد گفتگویی که میان دو نفر صورت گرفته بود افتادم یکی از این دو شیعه بود و از صیغه دفاع می‌کرد. وقتیکه از او پرسیده شد نظرت در مورد صیغه چیست؟ آن مرد گفته بود: بسیار کار خوبی است و وقتیکه به او گفته شده بود خواهرت را به صیغه من در بیاورد، آن مرد خشمگین شده، و با طرف مقابلش گلاویز شده بود.

باید پرسید ارزش و کرامت و عفت و حیائی که اسلام به زن بخشیده کجا و صیغه کجا؟ صیغه کرامت زن را پایمال می‌کند و موجب می‌شود که زن بی ارزش و کالایی برای تجارت باشد. اهل بدعت و نوآوران در دین از صیغه بعنوان مجوزوسندی برای لگدکوب کردن و تجارت زن آنها تحت نام پیروی از مذهبشان و دوستی اهل بیت استفاده می‌کنند. اسلام مرتبت و جایگاه زن را بالا برد اما اینها می‌خواهند زن را در گرداب ذلت و بی ارزشی بیندازند.

شیعیان اندیشه ازدواج موقت را برای جذب جوانان به مذهبشان بکار می‌گیرند زیرا که امتیاز ویژه‌ای است که سایر فرقه‌های مذاهب اسلامی آن را مردود می‌دانند. ازدواج موقت مجوزی است بای جذب کسانی که ایمان و اراده ضعیفی دارند و آنها را برای ارضاء تمایلات جنسی خواهان آزادی مطلق جنسی اند.

افزودن اَشْهَد اَنْ عَلِيًّا وَلِيَّ اللّٰهِ فِي الْاِذَانِ

توسط شیعیان

اهل سنت معتقدند که علی رضی الله عنه از اولیا بزرگ الهی است. اما این دلیل نمی‌شود که اذان شهادت بدهیم که علی رضی الله عنه ولی خداست. کما اینکه در زمان خود حضرت علی چنین مطالبی در اذان گفته نشده است. اصولاً داخل کردن چنین مطالبی در نماز راه را بر ورود مطالب دیگری در نماز باز خواهد کرد. مثلاً امام حسن و امام حسین و افراد دیگری نیز هستند که اولیاء خدا هستند، پس چرا در اذان شهادت به ولی الله بودن آنها ندهیم؟ یا اصلاً چرا اسامی پیامبران گذشته را در اذان داخل نکنیم؟ مگر شأن و مرتبه ائمه از شأن و مرتبه آنان بالاتر است؟ این بدعت در قرن دهم هجری و در زمان شاه اسماعیل صفوی موسوم شد. تمامی علمای شیعه به این مسئله اذعان می‌کنند و اضافه می‌کنند تکرار اشهدان علی ولی الله وحی خیر العمل در شه رو دیاری نشاندهنده وجود و کیان ملت شیعه در آنجاست. در صدر اسلام، نه در زمان علی رضی الله عنه و نه در زمان سایر اهل بیت چنین مطالبی در اذان گفته نشده است. ما از شیعیان می‌خواهیم که این بدعت را حذف و این اشتباه را تصحیح کنند و به اذانی که بلال حبشی رضی الله عنه در مسجد رسول اکرم و در محضر پیامبر صلی الله علیه وسلم و اصحاب و منجمله علی رضی الله عنه می‌گفت برگردند.

فضیلت و برتری صحابه

یکی از چیزهایی که بر فضیلت صحابه رضی الله عنهم دلالت می کند، مدح حضرت علی رضی الله عنه بر آنان و مدح آنان بر حضرت علی رضی الله عنه می باشد، وی درباره بیعت با حضرت ابوبکر رضی الله عنه می گوید: « فمشیت عنده ذلك إلى ابى بكر فبايعته و نهضت فى تلك الأحداث حتى زاغ الباطل و زهق و كانت كلمه الله هى العليا و لو كره الكافرون، فتولى أبوبكر تلك الامور فسيرو سددو قارب و اقتصد فصحبته مناصحاً و أطعته فيما أطاع الله فيه جاهداً». شرح نوح البلاغه ۹۴/۶، البحار ۵۶۶/۳۳، الغارات ثقفى: ۳۰۵/۲-۳۰۷

« آنگاه نزد ابوبکر رفته و با وی بیعت نمودم و در آن وقایع نقش ایفا کردم تا اینکه باطل نابود شد و دین خدا قالب گشت، گرچه کافران ناپسند بدارند، پس ابوبکر زمام امور را بدست گرفت پس آسانی و میانه روی کرد و به راه راست و درست رفت، خیر خواهانه همراهیش کردم و در آنچه از خداوند اطاعت نمود از او اطاعت کردم.»

در ابتدای این روایت آمده که حضرت علی رضی الله عنه در ابتدا از بیعت کردن امتناع ورزید؛ زیرا به خاطر قرابتی که با آن حضرت صلی الله علیه وسلم داشت، خود را به این امر حق دارتر می دانست و سپس بعد از آن بیعت نمود و حضرت ابوبکر رضی الله عنه را چنان که گذشت مدح و ستایش فرمود و اگر حضرت ابوبکر رضی الله عنه چنان نمی بود، هرگز او را به آن صفات نمی ستود.

سید محمد آل کاشف الغطا این واقعیت را صراحتاً بیان کرده است، او می گوید: « هنگامی که «حضرت علی رضی الله عنه» دید که هر دو خلیفه (اول و دوم) برای نشر توحید و تجهیز سپاه و توسعه فتوحات، آخرین توان خود را به کار گرفتند و تکروی و استبداد نکردند، با آنان بیعت و صلح نمود». نگا: اصل الشیعه الاثنی عشریه و اصولها ص ۱۲۳-۱۲۴

بنا بر این معلوم می‌شود که این سخن که صحابه رضی الله عنه با امر خدا و رسولش مخالفت کرده‌اند و خلفای ثلاثه حق حضرت علی رضی الله عنه را غصب و در روی زمین ستم کردند، سخنی بی اساس و باطل است، زیرا علاوه بر این روایت از حضرت علی رضی الله عنه، روایتی که میان وی و خلفای ثلاثه وجود داشته، بر خلاف این است؛ زیرا تنها رابطه‌ای که آنان با هم داشتند، رابطه‌ی دوستی و احترام و اعتراف به فضیلت یکدیگر بود.

حضرت علی رضی الله عنه خلافت شرعی و معتبر را خلافتی می‌داند که با مشورت مهاجرین و انصار باشد و او خلافت حضرت ابوبکر و عمر رضی الله عنهما را خلافتی مشروع می‌دانست و آنان را بسیار می‌ستود این مطلب را بیشتر توضیح خواهیم داد.

حضرت علی رضی الله عنه می‌فرماید: «انه بايعنى القوم الذين بايعوا ابابكر و عمر و عثمان على ما بايعوهم عليه فلم يكن للشاهد أن يختار و لا للغائب أن يرد و إنما الشورى مهاجرين و الانصار، فإن اجتمعوا على رجل و سموه اماماً كان ذلك لله رضا، فإن خرج منهم خارج بطعن او بدعة رده إلى ما خرج منه، فإن ابى قاتلوه على اتباعه غير سبيل المؤمنون و ولاة الله ما تولى» نهج البلاغه، شرح محمد عبیده: ۲۴۶، ۲۴۷، البحار، ۳۳/۶۷

«همان کسانی که با ابوبکر، عمر و عثمان بیعت کردند با همان شرایط و کیفیت با من بیعت نمودند، بنابراین نه آن که حاضر بود (هم‌اکنون) اختیار فسخ دارد و نه آن که غایب بود اجازه رد کردن، شوری فقط از آن مهاجرین و انصار است، اگر آنها متفقاً کسی را امام نامیدند خداوند راضی و خشنود است، اگر کسی از فرمان آنها با طعن و بدعت خارج گردد او را به جای خود می‌نشانند و اگر طغیان کند با او پیکار می‌کنند، چرا که از غیر طریق مؤمنان تبعیت کرده و خدا او را در بیراهه رها می‌سازد».

حضرت علی رضی الله عنه با این سخنان بر معاویه اقامه حجت نمود تا او را به بیعت کردن و اقرار و بیان کند که حق این است که: هر کسی را که مهاجرین و انصار با او بیعت کنند، خلافتش منعقد می‌شود و

رضای خداوند نیز بر آن خواهد بود، حضرت علی رضی الله عنه برتر از آن بوده که نا حق از کسی طرف داری کند و یا برای اثبات حق، به باطل استدلال کند و یا به خاطر کسی سخنی ناحق و باطل بگوید، مگر نه این است که شیعه معتقدند که او معصوم است، معصوم هرگز و تحت هیچ شرایطی سخن باطل و ناحقی نمی گوید.

از این گذشته در باره بیعت مهاجرین و انصار می گوید: اگر آنان به اتفاق مردی را برگزینند و او را امام بنامند، رضایت خداوند نیز بر آن خواهد بود، بدون تردید مهاجرین و انصار بر بیعت با او اتفاق داشتند همان گونه که پیش از آن بر بیعت با حضرت ابوبکر، عمر و عثمان رضی الله عنهم اتفاق نمودند و هر یک از آنان را امام مسلمین نامیدند.

حضرت علی رضی الله عنه این مطلب را بسیار روشن و واضح بیان نموده است، اما جای تأسف است که شیعه‌ها از این متن و امثال آن تجاهر کنند و یا به راستی از آن ناآگاه و بی خبر باشند و یا بکوشند تا آن را تأویل کنند و سپس ادعا کنند که ما پیروان امام علی رضی الله عنه هستیم. ایشان بیان نموده است که خلافت شرعی و معتبر آن است که از طریق مهاجرین و انصار منعقد شده باشد، و نگفته که در این زمینه از جانب خداوند نصی وجود دارد، و اگر بگوییم که عامه‌ی صحابه و مهاجرین و انصار مرتد شده‌اند، پس حضرت علی رضی الله عنه چگونه به خلافت رسیده است؟!.

مهدی موعود یا امام دوازدهم شیعیان

موضوع دیگری که در بررسی عقاید شیعه مهم است، اعتقاد شیعیان به ظهور مهدی، امام زمان است.

بر طبق عقیده اهل سنت در آخر الزمان و آنگاه که دنیا را فساد و گمراهی فرا گیرد، خداوند متعال توسط مردی از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وسلم که هنوز بدنیا نیامده است، اسلام و مسلمین را یاری می‌کند. نام او نام پیامبر صلی الله علیه وسلم و نام پدرش نام پدر پیامبر صلی الله علیه وسلم یعنی عبدالله و دعوت او همزمان با نزول حضرت عیسی علیه السلام خواهد بود. در همین رابطه احادیث زیادی در کتب حدیث اهل سنت آمده است. بر خلاف اهل سنت شیعیان می‌گویند او نه محمد بن عبدالله بلکه محمد فرزندحسن عسکری است که در قرن دوم هجری بدنیا آمده و از ۵ سالگی در سردابی در سامرا پناه گرفته و مخفی شده است. بعد از گذشت ۱۲۰۰ سال شیعیان هنوز منتظرند تا این شخص از سرداب بیرون بیاید و آنان را هدایت کند!

قصد ما این نیست که ببینیم آیا از نظر عقلی و علمی امکان این هست که شخصی ۱۲۰۰ سال آنهم درون یک سرداب بتواند زنده بماند، هرچند که موازین عقلی و علمی چنین فریضه‌ای را رد می‌کنند. اما، ما معتقدیم که خداوند قادر به هرکاری و فراتر از یافته‌ها و دانش‌های بشری است و تصریح قرآن در مورد عمر حضرت نوح علیه السلام یا عمر اصحاب کهف مارا بسنده می‌کند.

در رد این تصور و پندار شیعیان کافی است که به کتب خود شیعیان در این مورد نظری بیفکنیم، در این نوشته‌ها آمده است که حسن عسکری عقیم بود و فرزندی نداشت.

محدثین شیعه روایت می کنند که بعد از وفات حسن عسکری، از آنجائی که او فرزندی نداشت و همسران و کنیزانش هم باردار بودند بناچار اقوام و خویشاوندانش میراث او را بین مادر و برادرش جعفر تقسیم کردند. (کافی ص ۵۰۵- الارشادالمفید ص ۳۳۹- کشف الغمه ص ۴۰۸- الفصول المهمه ص ۲۸۹-

اعلام الوری طبرسی ص ۳۷۷- و کتاب جلاء العیوم ج ۲ ص ۷۶۲)

فرزندی برای امام حسن عسکری در زندگی او ثابت نیست و عموم مردم بعد از مرگ امام حسن عسکری برای او فرزندی ندیده و نشناخته اند. (اعلام الوری طبرسی ص ۳۸۰ و الارشاد المفید ص ۳۴۵)

پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم فرموده که عمر امت من بین ۷۰ تا ۹۰ سال است. با اینهمه شیعیان تا امروز بر وجود همچنین فردی که غایب است و عمرش از عمر نوح علیه السلام هم بیشتر

است اصرار می کنند. جالب اینجاست که شخصی را مأمور کرده اند تا بیرون سردابی که ادعا می کنند اما زمان در آنجا مخفی شده است مرتباً فریاد بزند - اخرج عجل الله فرجک - وقتیکه این مرد بمیرد کس دیگری جانشین او می شود. این مکان به نوبه خود منبع درآمد عظیمی است برای مراجع و آخوندهای شیعه چرا که تعداد زیادی از شیعیان همه روزه جهت زیارت و یا طلب شفاء و رفع مشکلاتشان به این مکان می روند و خیرات و نذرهایشان را به اصطلاح تقدیم امام زمان می کنند.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لولّیه و الصلاة علی نبیه

دوست گرامی سلام بر تو باد! از من خواسته بودی نظر خود را در باره اساس مذهب امامیه و

همچنین فقه امامیه بطور اجمال بنویسم. اینک در خواست ترا اجابت کردم و از خداوند متعال مسألت می کنم که بفضل عظیم خود مرا از هر گونه تعصب جاهلانه باز دارد و از بصیرت و انصاف بهره مند فرماید، و میکوشم تا گفتارم موجز باشد. والله المستعان و علیه التکلان.

۱- بنیان مذهب امامیه در برابر دیگر مذاهب اسلامی بر این اصل استوار است که علی و یازده

فرزندش از سوی خداوند Y بوسیله رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم به خلافت و وصایت آنحضرت

انتخاب شده، پس شورای مهاجرین و انصار برای انتخاب خلیفه و امام مسلمین نامشروع و باطل بوده

است! اما این ادعا با نامه صریحی که خود فرقه امامیه از علی نقل کرده اند مخالفت دارد، چنانچه در نهج البلاغه نامه ای از علی بدین صورت گزارش شده است:

(انه بايعنى القوم الذين بايعوا ابا بكر و عمر و عثمان على ما بايعوهم عليه فلم يكن

للساهد ان يختار ولا للغائب ان يرد، و إنما الشورى للمهاجرين والأنصار فان اجتمعوا

على رجل و سموه إماما كان ذالك لله رضى فان خرج عن أمرهم خارج بطعن أو بدعه

ردوه إلى ما خرج منه فان أبى قاتلوه على إتباعه غير سبيل المؤمنين...)

(نامه ششم نهج البلاغه)

یعنی: «گروهی که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کردند بهمان طریق با من بیعت کردند، پس کسی که

شاهد بوده نباید دیگری را اختیار کند و کسی که غایب بوده نباید منتخب آنها را رد کند، و جز این نیست

که شوری از مهاجرین و انصار است، بنابر این اگر آنها بر مردی اتفاق کردند و او را امام نامیدند این کار موجب رضای خداست، پس کسی که بسبب طعن و بدعت از امر ایشان بیرون رفت او را بر میگردانند، اگر از برگشت خودداری نمود با او می جنگند که غیر راه مؤمنان را پیروی کرده است».

این نامه علاوه بر نهج البلاغه در یکی از کتب معتبر و قدیم شیعه نیر دیده میشود که آن **«وقعه صفین»** تألیف نصر بن مزاحم السفری متوفی ۴۱۲ هجری قمری است که اخیراً در ایران تجدید چاپ شده است که در صفحه ۲۹ آن همین نامه آمده، مفاد نامه مزبور با قرآن کریم نیز می سازد، که در سوره شریفه توبه میفرماید:

(وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ) (التوبة: ۱۰۰)

یعنی: «و پیشی گیرندگان نخستین از مهاجرین و انصار و کسانی که بوسیله نیکوکاری از ایشان پیروی کردند خدا از همه آنان راضی شده و آنها نیز از خدا خشنودند و برای ایشان باغستانهایی مهیا فرموده که نهرها از زیر درختان آنها روان است و همیشه در آنجا خواهند ماند و این رستگاری بزرگی است».

چنانکه ملاحظه میشود در این آیه کریمه صریحاً به پیشی گیرندگان مهاجر و انصار وعده بهشت

داده است، و نیز در باره امور آنها فرموده است:

(وَأْمُرُهُمْ سُورَى بَيْنَهُمْ) الشوری: ۳۸

یعنی: «و کارشان را بمشورت یکدیگر انجام دهند».

اینک اگر عده ای بهشتی بشوری بنشینند و کسی را بعنوان پیشوا تعیین کنند، آیا این کار مخالفت رضای خداست؟ یا بقول علی (ع) **كَانَ ذَلِكَ لِلَّهِ رِضَى** (شگفتا که فرقه امامیه نه به آنچه خودشان از علی (ع) روایت میکنند توجه کافی دارند و نه به آیات صریح قرآن!!

در نهج البلاغه مینویسد، علی (ع) فرمود:

(والله ما كانت لي في الخلافة رغبة ولا في الولاية إربة و لكنكم دعوتموني إليها و حملتموني عليها) (خطبه ۲۷۶)

یعنی: «سوگند بخدا من رغبتی به خلافت نداشتم و نیازی بولایت در من نبود شما مرا بسوی خلافت خواندید و مرا بدان وادار کردید».

اگر علی (ع) از سوی خدا **Y** برای خلافت و ولایت تعیین شده بود چرا میل و رغبت نداشت و از آن روی گردان بود؟ آیا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هم به نبوت و رسالت خود بی میل و بی رغبت بود؟!

اگر علی (ع) از سوی خدا انتخاب شده بود چرا با ابوبکر (ع) و عمر (ع) بیعت کرد؟ چنانچه در کتب شیعه امامیه بدان تصریح شده است؟

(در کتاب غارات ثقفی و مستدرک نهج البلاغه و دیگر کتب امامیه آمده).

بعنوان نمونه در «الغارات» اثر ابو إسحاق ثقفی «متوفی ۲۸۳ هجری» میخوانیم: که علی (ع) پس از قتل محمد بن ابی بکر نامه ای بیاران خود در مصر نوشت، ضمن آن نامه از خلافت ابوبکر یاد کرده مینویسد: **(فمشیت عند ذالك إلى أبي بكر فبايعته)** «الغارات جزء اول ص ۲۰۴»

یعنی: «در آن هنگام بسوی ابوبکر رفتم و با او بیعت کردم».

و در باره عمر (ع) مینویسد: **(تولى عمر الأمور و كان مرضى السيرة ميمون النقيبه)** (صفحه ۲۰۷)

یعنی: «عمر کارهای خلافت را بعهدہ گرفت و پسندیده سیرت و فرخنده نفس بود».

(قال الجوهری فی الصحاح: فلان میمون النقیبه، اذا کان مبارک النفس)

اینها مضمون نامه های علی علیه السلام است که علاوه بر اهل سنت خود شیعه آنها را نقل کرده و قدمای امامیه بدانها تصریح نموده اند.

آیا علی علیه السلام با غاصب بیعت میکنند؟ آیا بیعت بخلافت ابوبکر رضی الله عنه از سوی کسی که خداوند

متعال او را خلیفه کرده است صحیح است؟ آیا علی علیه السلام از ظالم و غاصب تعریف و تمجید مینماید و او را

پسندیده سیرت و فرخنده نفس میشمارد؟! پس چرا از خدا تعالی نمی ترسند و انصاف پیشه نمی کنند؟ در

کتاب «الصفین» آمده که علی علیه السلام درباره ابوبکر رضی الله عنه و عمر رضی الله عنه گفت:

(أحسننا السیره و عدلا فی الأمة) (ص ۲۰۱)

یعنی: «آن دو رفتار نیکو داشتند و در میان امت بعدالت رفتار کردند».

اما شیعه امامیه میگویند: آن دو غاصب و ظالم بودند، پهلوی فاطمه رضی الله عنها زهرا را شکستند!!

اما اگر ادعای شیعه امامیه را به قرآن عرضه کنیم می بینیم قرآن درباره مهاجرین میفرماید:

«اگر به آنها در زمین قدرت دهیم نماز بر پای میسازند و زکات میدهند و امر به معروف و نهی از منکر

مینمایند».

ولی شیعه میگوید چون خدا به ایشان قدرت داد، خلافت علی علیه السلام را غصب کردند و ظلم نمودند و فاطمه را

آزردند! خدای متعال در سوره حج میفرماید:

الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ.....الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَاللَّهُ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ
(الحج ۴۰/۴۱)

آیا ما دست از نامه های موثق علی u و آیه های قرآن برداریم و ادعا های این و آن را باور کنیم و در میان امت اسلام اختلاف اندازی و فرقه بازی راه بیندازیم؟ مگر خداوند نمی فرماید: (وَلَا تَفَرَّقُوا) «پراکنده نشوید». مگر علی u در نهج البلاغه نگفته است:

(والزموا السواد الأعظم فان يد الله مع الجماعة و إياكم و التفرقة) (خطبة ۱۴۷)

یعنی: «از سواد اعظم و اکثریت مسلمانان جدا نشوید که دست خدا با جماعت است و از تفرقه بپرهیزید». شگفتا امروز که مسلمین به در خانه علی u ریختند و خواستند که با آنحضرت بیعت به خلافت کنند، فرمود: (دَعُونِي وَ التمسوا غيري) (خطبة ۹۱) یعنی: «مرا رها کنید و غیر منی را برای اینکار بخواهید».

سر انجام با اصرار زیاد راضی شد. آیا اگر خدا او را بخلافت انتخاب کرده بود این استنکاف برای چه بود و چرا وظیفه خدایی خود را بعهده نمی گرفت؟ چرا بتصریح کتب شیعه پشت سر خلفا نماز میخواند؟ چنانچه در «وسائل الشیعه» مینویسد:

(قد أنکح رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم، و صلى على u و راءهم)

یعنی: «رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم با ایشان «خلفا» منا کحت نمود (دختر ابوبکر t و عمر t را گرفت و دو دختر خود را به عثمان t داد) و علی u پشت سر آنها نماز خواند».

«سائل الشیعه چاپ سنگی کتاب الصلاة ص ۵۲۶»

چرا علیؑ بقول امامیه ستمگران و ظالمان و بدعت گذاران را تأیید میکرد، آیا همهٔ اینها برای تقویت اسلام بود؟!!

وانگهی چرا از (۱۲) امام در قرآن نام و وصفی نیست ولی از اصحاب کهف و ذو القرنین و لقمان و هارون و غیره بتفصیل سخن آمده است؟ آیا کتاب هدایت باید آنچه را که قرنهای مایهٔ اختلاف امت میشود فروگذارد و دربارهٔ گذشتگان سخن بگوید؟ آخر انصاف شما کجا رفت؟

بارها دیده ایم که علمای امامیه (هداهم الله تعالی الی الحق) به حدیث غدیر استشهد می کنند که علیؑ از سوی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به خلافت انتخاب شده در حالیکه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بمناسبت اختلافی که عده ای با علیؑ پیدا کرده بودند (۱) در میان راه نه در مکه و

مدینه، از ولایت یعنی از محبت او سخن گفت نه از خلافت او! بدلیل اینکه فرمود: (من کنت مولاه فهذا علی مولاه)

سپس قرینه آورده: (اللهم وال من والاه و عاد من عاداه)

یعنی: «بار خدایا دوست بدار کسی را که علی را دوست میدارد و دشمن بدار کسی را که علی را دشمن میدارد».

دوستی و یاری چه ربطی به خلافت دارد؟ مولی بمعنای کسی است که باید او را دوست بداریم نه خلیفه و وصی.

اساساً از کجا ثابت شده که مَفْعَل بمعنای أَفْعَل آمده تا معلوم شود (مولى) به معنای (اولی) است؟ مگر در قرآن نداریم:

(فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَاِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَمَوَالِيكُمْ..) (الأحزاب: ۵)

یعنی: «اگر پدران ایشان را نشناختید آنها را برادران دینی و موالی خویش بدانید»

مگر در سوره تحریم نیامده:

(.. فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ) (التحریم: ۴)

یعنی: «خدا مولای پیامبر است و نیز جبرئیل و مؤمنان شایسته».

آیا مولی به معنی سر پرست آمده و مؤمنان سر پرست پیامبرانند؟

شگفتا چرا صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که مخاطب این کلمات بودند چنین مفهومی را

که امامیه ادعا دارند از خطبه غدیر نفهمیدند، ابن عساکر از نواده علی علیه السلام یعنی حسن مثنی نقل کرده که:

(قيل: ألم يقل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من كنت مولاه فهذا علي مولاه؟)

فقال بلى! ولكن والله لم يعن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم

(بذالك الأمانة والسلطان و لو أراد ذلك لأفصح لهم به فإن رسول الله صلى الله عليه و

آله و سلم كان أفصح المسلمين و لو كان الأمر كما قيل، لقال رسول الله صلى الله عليه و

و آله و سلم: يا أيها الناس هذا ولي أمركم و القائم عليكم من بعدى فاسمعوا له و

أطيعوا، والله لئن كان الله و رسوله اختارا علياً لهذا الأمر و جعله القائم للمسلمين من

بعده، ثم ترك عليّ أمر الله و رسوله لكان عليّ أول من ترك أمر الله و رسوله).

(روایت/الحافظ ابن عساکر فی تاریخه عن نفیل بن مرزوق عن الحسن بن الحسن)

یعنی: «از حسن مثنی فرزند حسن بن علی علیه السلام پرسیدند: آیا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نگفت:

من كنت مولاه فهذا عليّ مولاه؟ پاسخ داد، آری اما سوگند بخدا قصد پیامبر از این سخن امارت و

سلطنت نبود و اگر مقصودش این بود با کمال وضوح آنرا ادا می کرد، زیرا که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فصیح ترین

افراد نسبت به مسلمانان بود و اگر مرادش خلافت بود، میفرمود: ای مردم این علی فرماندار شما و قائم بر امور شما بعد از من است. پس سخن او را بشنوید و از وی اطاعت کنید. بخدا قسم اگر خدا Y و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم علی u را برای حکومت انتخاب کرده بودند و او را زمامدار مسلمین مینمودند، و سپس علی u فرمان خدا Y و رسول e را ترک کرده با خلفا بیعت مینمود در آن صورت نخستین گناهکار و نافرمان از امر خدای متعال و رسول الله I او بود.»

ملاحظه کنید نواده خود علی u چگونه قضاوت میکند، و آنوقت گروهی از علی u و فرزندانش جلو می افتند، و نامه های او را که خودشان نقل کرده اند به تأویل می برند و سخنانش را تحریف می کنند و به آثار فرزندانش توجه نمی کنند؟ تا آرای خود را به کرسی بنشانند و نسبت ضلالت به اکثریت مسلمین از صدر اسلام تا کنون بدهند. آیا از پاسخگویی در قیامت نمی ترسند؟!!

گاهی استدلال می کنند که در صحیح بخاری آمده است که پیامبر I فرمود:

(ایتونی بدواة و قرطاس اکتب لکم کتاباً لن تضلوا بعدی أبدا)

یعنی: «دوات و کاغذ برای من بیاورید تا چیزی برای شما بنویسم که هرگز پس از من گمراه نشوید».

آنگاه گویند چون عمر بن الخطاب t گفت: (حسبنا کتاب الله) یعنی: «کتاب خدا برای ما کافی است». و

پیامبر I از نوشتن صرف نظر کرد. در حالیکه بنظر امامیه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قصد

داشت درباره خلافت علی u چیزی بنویسد:

پاسخ اینکه: اولاً رسول خدا I املی بود و خط نمی نوشت ولی در این روایت آمده:

(اکتب لکم) یعنی تا برای شما بنویسم، و اگر مقصود آن بود که بگویم دیگران برای شما

بنویسند، میفرمود: (املی علیکم) یعنی برای شما املا کنم.)

ثانیاً بر طبق این روایت پیامبر r - معاذ الله - پایه گمراهی را تا ابد در میان امتش نهاد

زیرا فرمود: بنویسم و هرگز ننوشت! یا اینکه قرآن مجید فرمود:

(الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا) (المائدة: ۳)

یعنی: «امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم».

ثانیاً اگر این امر به دستور خدا بود، چگونه میشود گفت که پیامبر r دستور خدا Y را به خاطر مخالفت عمر t ترک کرد؟!

چهارم بنا بر آنکه حدیث کاملاً صحیح و بدون اشکال باشد بهر صورت رسول الله

صلی الله علیه و آله و سلم چیزی ننوشت و جانشین تعیین نکرد، پس فرقه امامیه چرا بر سر کاری که

انجام نشده با امت اسلامی به مخالفت برخاسته و به سایرین نسبت گمراهی و ضلالت میدهند؟!

پنجم از کجا میدانند که پیامبر اکرم r در صورتی که نامه ای مینوشت، ۱۲- امام از خاندانش

را برای امامت تعیین میفرمود مگر ایشان علم غیب دارند و از ما فی الضمیر رسول الله r آگاهند؟!

ششم اگر آقایان به صحیح بخاری اعتماد دارند پس چرا این حدیث را که پیامبر r با ابوبکر t و

عمر t و عثمان t به بالای کوه احد رفتند و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

اشاره بکوه فرمودند: (فلیس علیک الا نبی و صدیق و شهیدان)

یعنی: «بر بالای تو جز پیامبر و صدیق راست کردار و راست گفتار و دو شهید کسانی که در راه خدا

بقتل می رسند، کسی دیگر نیست».

صحیح بخاری، جزء الخامس، کتاب الفضائل صفحه ۱۹ > نمی پذیرند؟!

میگوئید درباره علیؑ روایات بسیاری داریم که باید از آنها تبعیت کنیم. گوئیم: درباره ابوبکرؓ و عمرؓ نیز روایات بسیار آمده مبنی بر اینکه باید آن دو را تبعیت کرد، و این روایات قابل جمع اند و منافات با هم ندارند مثل آنچه از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مروی است که فرمودند:

(اقتدوا باللذین من بعدی اَبی بکر و عمر) یعنی: «پس از من به ابوبکر و عمر اقتدا کنید.»

یا فرمودند: (إنی لا ادری ما بقائی فیکم فاقتدوا باللذین من بعدی، و أشار إلی اَبی بکر و عمر)

یعنی: «من نمی دانم که چند روز میان شما میمانم پس از من به این دو تن اقتدا کنید و به ابوبکرؓ و عمرؓ اشاره فرمودند.»

این حدیث را ترمذی در صحیح خود آورده و دیگران نیز به اسناد گوناگون نقل کرده اند. البته ما فضائل علیؑ و اهل البیت را انکار نمی کنیم و حتی برتری علیؑ بر دیگر خلفا را رد نمی نمائیم. اما موضوع انتخاب آن حضرت از سوی خدا برای خلافت امری دیگر است که با آثار موثق خود علیؑ از طریق شیعیه امامیه نمی سازد، تا چه رسد به آثاری که اهل سنت روایت کرده اند. بعنوان نمونه علاوه بر آنچه گفته شد مسعودی که علمای امامیه او را از خود میدانند در جزء دوم از کتاب مروج الذهب در صفحه ۴۱۲ مینویسد:

(دخل علیؑ الناس یسألونه، فقالوا یا امیر المؤمنین ارایت ان فقدناک و لا نفقدک أنبایع الحسن؟ قال: لا أمرکم و لا أنهاکم و انتم أبصر.)

یعنی: «مردم در زمان خلافت علیؑ و پس از ضربت خوردن آنحضرت، بر علیؑ وارد شدند و پرسیدند: ای امیر مؤمنان به ما خبر ده که اگر ترا از دست دادیم، و خدا کند که از دست ندهیم، آیا با حسن فرزندان بیعت کنیم؟ علیؑ فرمود: من نه به شما امر میکنم که بیعت کنید و نه شما را از اینکار نهی می

نمائم. شما به کار خود بیناترید.»

باز در صفحه ۴۱۴ مینویسد، مردم به علی u گفتند:

(إِلا تعهد یا امیر المؤمنین؟ قال: ولکنی اترکهم کما ترکهم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم).

یعنی: «ای امیر مؤمنان آیا عهد خلافت را به کسی واگذار نمیکنی؟ فرمود: نه. لیکن ایشانرا ترک میکنم همچنانکه رسول الله I آنها را ترک کرد و کسی را بخلافت نگماشت.»

این آثاری است که شیعه امامیه در کتب تاریخ و حدیث خود شان از علی u آورده اند. و نظایر همین آثار

را اهل سنت و شیعه زیدیه نیز از آن حضرت نقل کرده اند. مانند آنچه احمد بن حنبل در مسند جلد ۱

صفحه ۱۳۰ رقم ۱۰۷۸ آورده است که مضمون ما را بازگو میکند، و همین آثار که خود امامیه ناقل آنند

حجت ما بر ایشان نزد پروردگار است.

مانند آنچه در مستدرک وسائل الشیعه و بحار الانوار مجلسی آورده اند که علی u فرمود:

(ولواجب فی حکم الله و حکم الإسلام علی المسلمین بعد ما یموت إمامهم أو یقتل

ضالاً کان أو مهتدیان، مظلوماً کان أو ظالماً، حلال الدم أو حرام الدم إن لا یعملوا عملاً و

لا یحدثوا حدثاً و لا یقدموا یداً أو رجلاً ولا یبدوا بشی قبل إن یختاروا لأنفسهم) در

بحار الأنوار- لجمیع أمرهم) إماماً عقیفاً عالماً عارفاً بالقضاء و السنه)

> کتاب مسلم بن قیس ص ۱۷۱ چاپ نجف و جلد ۱۱ بحار الانوار چاپ کمپانی ص ۵۱۳

یعنی: «در حکم خدا Y و اسلام بر مسلمین واجب است پس از اینکه امامشان مُرد یا کشته شد، خواه

گمراه باشد یا راه یافته، مظلوم باشد یا ظالم، خونش حلال باشد یا حرام، در هر صورت واجب است که

مسلمین هیچ عملی انجام ندهند و کاری نکنند و دست بجلو نبرند و پای فرا پیش نهند و عملی را شروع نکنند مگر آنکه پیش از هر کاری برای خودشان امامی انتخاب نمایند که عقیف و دانشمند و آگاه از قضا و سنت باشد».

در اینجا هم چنانچه ملاحظه میشود علی u امامت را امری اختیاری و انتخابی می شمارد نه انتصابی و تعیین شده از جانب خدا Y.

از اینها گذشته چطور بقول امامیه ۷۷۰۰۰ تن در غدیر خم فهمیدند که علی u از سوی خداوند Y بخلافت پیامبر I انتخاب شده ولی همه سکوت کردند و خلافت ابوبکر را پذیرفتند؟! آن هم پس از گذشت کمتر از دو ماه؟!

آیا مهاجرین اولیه که خدا در سوره توبه آیه ۱۰۰ وعده بهشت به آنها داده همه کافر شدند؟! گیرم که مهاجرین - معاذ الله - مرتد گشتند، و امر خدا U و نصب رسول خدا I را نادیده گرفتند، آیا انصار که سودی از آن میان نبردند و خلیفه از آنان انتخاب نشد، چرا سکوت کردند و چرا به حکم خدا Y و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نرفتند و با علی u بیعت نمودند؟ مگر ایشان نبودند که پیامبر I را پس از اینکه قومش قصد جان او را نمودند، یاریش دادند؟ مگر اینها آنهمه جانفشانی در راه اسلام نکردند؟ مگر خدا Y درباره ایشان در قرآن فرمود:

(وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ) (الأنفال: ۷۴)

یعنی: «کسانی که به مهاجرین مأوی و مسکن دادند و ایشان را یاری کردند حَقًّا مؤمن هستند و برای ایشان آمرزش و روزی پسندیده ای در آخرت مقرر شده است».

۱- آیا این مؤمنان حقیقی همگی بدون دلیل و بدون نفع دنیا و آخرت فرمان

خدای U و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را مبنی بر خلافت علی u را کنار گذاشتند؟! آیا می توان

همه این دلایل واضح را نادیده انگاشت؟! (لقد وضح المقال إن استفادوا و لكن أين من ترك العناد)!! یعنی: براستی گفتار روشن است اگر گوش دهند و استفاده کنند لیکن کجاست آنکه لجاجت و دشمنی و تعصب بیجا را ترک کند.

۲- ادعای دوم شیعه امامیه آنست که اهل بیت پیامبر I از هر گونه سهو و خطا و فراموشی معصوم اند و بهیچ وجه اشتباه در آراء ایشان راه ندارد، و لذا مسلمین باید در امور فقهی و تفسیری از ایشان تبعیت کنند و جز به آثار آنها که در کتب حدیث امامیه آمده بچیز دیگری متمسک نشوند.

این ادعا نیز از چند جهت خطا است:

اول آنکه پیامبر I که بتصدیق امامیه و دیگران از همه افراد خاندانش مقام بالاتر داشت، از اشتباه و خطا مصون نبودند، چنانچه بنقل قرآن این موضوع ثابت می شود. خدای تعالی خطاب به پیامبر I میفرماید: (لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ) التوبه ۴۳ «چرا به ایشان اجازه دادی»؟! باز Y میفرماید: (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ) (التحریم: ۱)

یعنی: «ای پیامبر چرا چیزی را که خدا برای تو حلال کرده است بر خود حرام می کنی و از این راه خشنودی همسرانت را میجویی؟ این قبیل آیات در قرآن مجید نشان میدهند که پیامبر I گاهی دچار اشتباه هم می شده است و به کسانی اجازه میداده که از جنگ تخلف کنند یا به خاطر رضای همسرانش خود را به سختی می افکنده است و از امر حلالی خود را محروم می ساخته است.

ولی فرق پیامبر I با دیگران در این بود که خدای سبحان او را از اشتباهش آگاه میفرمود و به اصلاح دستور میداد، اما این نوع ارتباط میان خدای Y و غیر پیامبر I نبود. لذا آنها اشتباه می کردند اما چون مقام نبوت نداشتند خدای Y آنها را بوسیله وحی مطلع نمی کرد و خاندان پیامبر I هم شامل همین حکم میشدند و اشتباهاتی در تاریخ از آنها نقل شده که خواهد آمد.

دوم آنکه آیاتی صریح در قرآن الکریم آمده که نسبت نسیان و فراموشی به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم میدهد. از قبیل:

(وَادْخُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ) (الکَهِف: ۲۴)

یعنی: «خدایت را یاد کن چون دچار فراموشی شدی». که در سوره کَهِف آمده و به اتفاق مفسران رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به مشرکان مکه که درباره اصحاب کَهِف سؤال کرده بودند، وعده داد فردا پاسخ شما را از پیک وحی میگیرم ولی گفتن (انشأ الله) را از یاد برد، و وحی الهی برای تربیت رسول خدا I مدتی نیامده و پس از تأخیر چنین نازل شد که:

(وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ وَادْخُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ)

الکَهِف: ۲۳ و ۲۴

یعنی: «در هیچ موردی مگو که من آنرا فردا انجام میدهم مگر آنکه بگوئی: اگر خدا بخواهد و خدای خود را بیاد آور چون فراموش کردی».

در این صورت اهل بیت پیامبر I چگونه از همه نوع فراموشی یا اشتباه مصون بودند؟ مگر خدای تعالی به پیامبرش نفرمود:

(وَإِمَّا يُنَسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَعْتُدْ بَعْدَ الذِّكْرِى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ) (الأنعام: ۶۸)

یعنی: «اگر شیطان یاد مرا از یاد دل تو فراموش کرد بعد از یاد آوری مجدد من، دیگر با ظالمان منشین».

سوم آنکه آثار تاریخی نشان میدهند که برای اهل بیت اشتباهاتی پیش می آمده است چه در موضوعات و چه در احکام.

به عنوان نمونه در نهج البلاغه نامه ای از علی u آمده به فرماندار خود در شیراز یعنی منذر بن جارود عبدي، نوشته است، علی u در این نامه می نویسد:

(إِذَا بَعْدَ، فَإِنْ صَلَّحَ أُبَيْكُ غَرْنِي مَنَكُ وَظَنَنْتَ أَنَّكَ تَتَّبِعُ هَدِيَّةً وَتَسْلُكُ سَبِيلَهُ)

(نامه شماره: ۷۱)

یعنی: «شایستگی پدرت مرا درباره تو فریب داد و گمان کردم که دنبال هدایت او میروی و از طریقی که پدرت رفت رهسپار می شوی».

ومنذر بن جارود کسی بود که علی u درباره وی اشتباه کرد او را به حکومت شیراز فرستاد و او هم ۴۰۰۰ درهم از بیت المال را تصرف کرده بنزد معاویه گریخت چنانچه شارحین نهج البلاغه نوشته اند.

می بینید که اشتباهی رخ داده ولی خداوند Y فرشته ای نازل نفرمود و به علی u وحی نکرد و او را از خیانت منذر بن جارود خبر نداد بلکه پس از گریختن وی علی u از حال او، به تاراج رفتن اموال مردم آگاه شد.

شاهد دیگر آنست که در تهذیب الأحکام شیخ طوسی که از کتب اربعه شیعه است، در جزء سوم صفحه ۴۰ چاپ نجف) مینویسد:

(صلى على الناس على غير طهر و كانت الظهر ثم دخل، فخرج مناديه: إن أمير المؤمنين صلى على غير طهر فأعيدوا فليبلغ الشاهد الغائب)

یعنی: «علی u نماز ظهر را بدون وضو خواند پس داخل منزل شد، آنگاه منادی آن حضرت بیرون آمد و اعلام کرد که امیر مؤمنان بدون وضو نماز خوانده و نمازتان را اعاده کنید و حاضر به غائب ابلاغ کند».

بنابر این فراموشی و سهو حتی در اعمال دینی اهل بیت راه داشته است.

محمد بن ادریس حلی از اعلام شیعه امامیه در صفحه ۴۸۴ از کتاب السرائر از فضل روایت کرده است

که: (ذکرت لأبی عبدالله u السهو فقال و یفلت من ذالک احد؟ ربما أقعدت الخادم

خلفی حتی یحفظ علی صلواتی)

یعنی: «نزد ابو عبدالله صادق u از سهو سخن گفتم، فرمود: مگر ممکن است کسی از سهو بر کنار ماند؟

بسا میشود که من خدمتکار خود را پشت سرم می نشانم تا حساب نماز مرا نگاه دارد».

در کتب علماء و تواریخ شیعه امامیه مضبوط است امام حسن u با پدر بزرگوارش در مسائل سیاسی و

دینی اختلاف داشت، اگر بگوئیم حق با امام حسن u بود، در آن صورت پدرش یعنی امام علی u اشتباه

می کرده و اگر گفتیم حق با پدر بوده، پسر خطا کرده است. اینک به نقل روایت توجه کنید:

دینوری (متوفی ۲۸۲هـ) در کتاب أخبار الطوال بمناسبت حرکت علی u برای جنگ جمل در صفحه ۱۲۵

از کتاب خود مینویسد:

(فدنا منه الحسن فقال یا أبت أشرت علیک حین قتل عثمان وراح الناس إلیک وغدوا

وسألوک إن تقوم بهذا الامر إلا تقبله حتی تأتیک طاعة جمیع الناس فی الآفاق و

أشرت علیک حین بلغک خروج الزبیر و طلحة بعایشه إلی البصره إن ترجع إلی المدینه

فتقیم فی بیتک، و أشرت علیک حین حوصر عثمان إن تخرج من المدینه فإن قتل، قتل

و أنت غائب فلم تقبل رأی فی شیء من ذالک).

یعنی: «امام حسن علیه السلام به علی علیه السلام نزدیک شد و گفت: ای پدر هنگامی که عثمان کشته شد و مردم صبحگاه بسوی تو آمدند و از تو درخواست کردند که خلافت را بر عهده بگیری من به سوی تو اشاره کردم که قبول نکنی تا همه مردم در تمام آفاق از تو اطاعت کنند و نیز هنگامی که خبر خروج طلحه و زبیر با عائشه بسوی بصره به تو رسید، اشاره کردم که به مدینه باز گردی و در خانه ات بنشین، و همچنین هنگامی که عثمان محاصره شد، به تو اشاره نمودم که از مدینه خارج شوی پس اگر او کشته شد در حالی کشته شده که تو در مدینه نبودی و تو در هیچیک از این امور رأی مرا قبول نکردی.»

آیا می توان گفت امام حسن علیه السلام از هر خطایی معصوم بوده و با وجود این علی علیه السلام رأی

او را نمی پذیرفته است؟ البته خیر! لذا علی علیه السلام به او چنین پاسخ می دهد:

(فقال علی علیه السلام: أما انتظاری طاعة جميع الناس من جميع الأفاق، فإن البيعة لا تكون إلا

لمن حضر الحرمین من المهاجرین و الأنصار فإذا رضوا و سلموا و جب علی جميع الناس الرضا و التسليم. و أما رجوعی إلى بیتی و الجلوس فيه فإن رجوعی لو رجعت كان غدراً بالأمة و لم آمن إن تقع الفرقة و تتصدع عصا هذه الأمة و أما خروجی حين حوصر عثمان فكيف أمني ذالك؟ و قد كان الناس أحاطوا بعثمان فاكفف یا بني عما أنا

اعلم به منك)

یعنی: «علی علیه السلام پاسخ داد: اما درباره انتظار من که همه مردم در تمام آفاق اطاعت کنند، بیعت تنها حق کسانی است از مهاجرین و انصار که در حرمین (مکه و مدینه) حضور دارند و چون آنان راضی و تسلیم شدند واجب است که همه مردم راضی و تسلیم گردند. و اما بازگشت من بخانه و نشستنم در خانه، اینکار را اگر انجام میدادم، نیرنگ و مکرری درباره این امت انجام داده بودم و آسوده خاطر نبودم از اینکه تفرقه بیفتد و این امت وحدتشان به پراکندگی تبدیل شود. و اما خروج من از مدینه هنگامی که عثمان

محاصره شده بود چگونه برای من امکان داشت در حالیکه من نیز محاصره بودم مانند عثمان t مورد احاطه مردم قرار گرفته بودم.) پس ای پسر جانم خود را از سخن گفتن درباره امری که من به آن از تو دانا ترم باز دار (و اعتراض مکن).

نظیر همین اعتراض و سؤال و جواب در مصادر شیعه امامیه نیز بتصریح آمده چنانکه در کتاب مجالس شیخ مفید و بحارالانوار مجلسی (جلد ۸ صفحه ۳۵۳) میخوانیم که: امام حسن a به امیر مؤمنان a گفت:

(اخرج من المدینه و اعتزل فإن الناس لابد لهم منك و انهم لیأتونک و لو کنت بصنعاء
أخاف أن یقتل هذا الرجل و أنت حاضره)

یعنی: «ای پدر از مدینه بیرون برو و از مردم کناره گیری کن، پس مردم ناگزیر از تو هستند و بسراغ تو خواهند آمد، هر چند تو در صنعاء (مرکز یمن) باشی و من می ترسم که این مرد (عثمان t) کشته شود، در حالیکه تو در مقتل او (مدینه) حاضر باشی.»
علی a در جواب فرمود:

(یا بنی أخرج من دار هجرتی؟ و ما أظن أحداً یجتري علی هذا القول؟!)

یعنی: «ای پسر جان آیا من از سرای هجرت خود بیرون روم؟ گمان نمی کنم (کسی جرأت کند چنین تهمتیه بمن بزند که موجب کشتن عثمان شده ام).

و دیدیم ظن علی a در این باره اصابت به واقع نکرد و متأسفانه این تهمت ناروا را به او زدند. باز شبیه همین اثر را در امالی شیخ طوسی از اساطین امامیه در صفحه ۵۱ می خوانیم و همه دلالت دارند بر اینکه خطا و اشتباه در اهل بیت پیغمبر I راه می یافته است.

یکی دیگر از ادله ای که بر این معنا گواه است آثار متناقضی است که در کتب

فقهی شیعه امامیه از ائمه نقل شده است بطوریکه نتوانسته اند یکی از آنها را حمل بر تقیه بکنند زیرا

چیزی نبوده که مایه بیم و هراس و تقیه از مخالفان باشد، مانند دو خبر متناقض که یکی از امام جعفر

صادق علیه السلام و دیگری از فرزندش امام موسی علیه السلام نقل شده است بشرح زیر:

در کتاب الطهاره از وسائل الشیعه از شیخ حرّ عاملی (صفحه ۲۱۰ چاپ سنگی) آمده است: محمد بن

یعقوب کلینی از علی بن ابراهیم از پدرش از ابی عمیر از حفص بن البختری از جمیل بن دراج از ابی

عبدالله الصادق علیه السلام در زیارت قبور روایت کرده اند که گفت:

(إِنَّهُمْ يَأْنَسُونَ بَكُمْ فَإِذَا غَبْتُمْ عَنْهُمْ اسْتَوْحَشُوا) (روایت دیگر: (محمد بن علی بن حسین ابن

بابویه) به اسناد از صفوان ابن یحیی که گفت:

(قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الْمَوْسَى بْنِ الْجَعْفَرِ: بَلَّغْنِي إِنْ الْمُؤْمِنِ إِذَا أَتَاهُ الزَّائِرُ أَنْسَ بِهِ فَإِذَا

انصرف عنه استوحش فقال لا يستوحش)

مفاد روایت اول اینکه امام صادق علیه السلام گفتند که وقتی شما زیارت قبور می روید (مراد دیدار قبور مؤمنان

است چرا که از زیارت قبور کفار و دعا برای آنها نهی شده) آنها بشما انس میگیرند و وقتی از آنها غایب

شدید بوحشت می افتند!!

ومفاد روایت دوم آنست که: امام موسی بن جعفر گفتند: چون از زیارت قبور مؤمنین برگشتید آنها

بوحشت نمی افتند!

این قبیل روایات مجموعاً میرساند که ائمه آرای گوناگون و متضادی داشتند پس خواه نا خواه همه آرای

آنها نمی تواند صحیح باشد.

داستان اختلاف امام حسین u با امام حسن u بر سر ماجرای صلح با معاویه در میان شیعه و سنی معروف است و در کتب فریقین آمده است ۲ و بر اشتباهی از آن دو بزرگوار دلالت دارد.

در اینجا شیعه امامیه استدلال میکنند به آیه شریفه تطهیر که:

(إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا)
(الأحزاب: ۳۳)

و ادعا دارند که بدلیل این آیه اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از هر نوع خطا و اشتباه مصون بودند!

جواب آنست که اولاً خود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بنص قرآن الکریم

گاهی اشتباه می کردند پس چگونه اهل بیتش از او جلو افتاده اند؟

ثانیاً آیه مزبور از رفع پلیدی درباره اهل بیت سخن میگوید و خطا و اشتباه پلیدی نیست، پلیدی از گناه و معصیت پدید می آید.

ثالثاً آیه مزبور از اراده تشریحی خدا Y در رفع پلیدی اهل بیت سخن میگوید نه از

اراده تکوینی حق که جبر لازم آید. و این نوع اراده برای طهارت درباره عموم مؤمنان نیز آمده است و اختصاص به اهل بیت پیامبر I ندارد. چنانچه میفرماید:

(وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ) (المائدة: من الآية ۶)

یعنی: «اما خدا اراده دارد شما را پاک کند».

و این دلیل نیست که همه مؤمنان از گناه و سهو و نسیان و خطا بر کنار شده اند.

خلاصه آنکه اهل بیت هم مانند دیگر مردم از سهو و خطا دور نبوده اند. و تمام سخنانشان مانند سخن

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که در حفظ و عنایت خدا نبوده است:

(فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا) (الطور: من الآية ٤٨)

یعنی: «تو ای رسول منظور نظر مائی».

حجّت نیست، انبیاء بودند که چون سهو و غفلت میکردند خدا بیادشان می آورد و حجّت خدا بوسیله

انبیاء علیهم السلام بر مردم تمام شده است بدلیل آیه شریفه:

(لئلا يكون للناس على الله حجة بعد الرسل) (النساء: من الآية ١٦٥)

یعنی «که پس از فرستادن رسولان مردم را بر خدا حجتی نباشد».

۳- در مورد فقه امامیه ادعای ایشان آنستکه چون رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

فرمودند:

(وإني تارك فيكم الثقلين: كتاب الله و عترتي ما إن تمسكتم بها لن تضلوا أبدا)

بنابر این فقه اسلامی را تنها از طریق اهل بیت باید گرفت.

جواب این است که بفرض قبول حدیث، چون در بعضی از روایات (کتاب الله و سنتی) آمده، این

حدیث بهیچوجه افاده نمی کند که فقه اسلامی را فقها باید از طریق اهل بیت تنها بگیرند، بخصوص که

می دانیم که قرآن الکریم فرموده است:

(فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ

لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ) التوبة: ١٢٢

یعنی: «چرا از هر فرقه ای دسته ای کوچ نمی کنند» رنج سفر را برای تحصیل فقه و علوم دینی تحمل

نمی کنند؟ تا در دین خدا تفقه کنند و سپس برگردند و قوم خود را انذار نمایند».

و این آیه بصراحت میرساند که فقه اسلامی تنها بوسیله اهل بیت منتقل به مردم نمی شده بلکه از هر طائفه ای عده ای می آمدند و نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تفقه می کردند و سپس بمیان قوم خود بازگشته تعلیم می دادند و آنها را از مخالفت با احکام خدا Y بر حذر می داشتند.

بعلاوه در تاریخ آمده است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مکرراً اصحابشان را برای تعلیم اقوام بسوی آنها میفرستاد مانند معاذ بن جبل t و حادثه بئر معونه و رجیع در تاریخ اسلام معروف و مشهور است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عده ای را برای تعلیم قرآن الکریم و احکام فرستاد و اعراب آنها را کشتند).

خلاصه آنکه دین خدا Y تنها بوسیله اهل بیت تبلیغ نمی شد تا مردم موظف باشند فقه را تنها از ایشان اخذ کنند و کبار صحابه نیز مبلغ دین بودند و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پس از خطبه هایش گاهی میفرمود: (فلیبلغ الشاهد الغائب) یعنی: «حاضر به غائب برساند».

و میفرمود:

(نُضِرَ اللهُ عَبْدًا سَمِعَ مَقَالَتِي فَوْعَاها و أَفَاها إِلى من لم يسمعها فرب حامل لیس بفقیه و رب حامل فقه إلى من هو أفقه منه)

یعنی: «خداوند بنده ای را که سخن مرا شنید و آنرا حفظ کرد و بکسی که نشنیده رسانید خرم گرداند که چه بسا کسی که خود فقیه نیست ولی سخن را به فقیه تر از خود می رساند».

بنابر این موظف هستیم برای شناخت فقه اسلامی به آثار صحابه Y که در کتب صحاح اهل سنت آمده است نیز مراجعه کنیم و آنها را فقیه بنامیم، چنانچه احادیث اهل بیت را که در کتب زیدیه و امامیه آمده لازمست ببینیم و آنها را نقد کنیم و فقه اسلام را بطور جامع الأطراف بررسی نمائیم.

فقه زیدیه و اهل سنت می تواند فقه امامیه را از یک مشکل اساسی بیرون بیاورد، و آن مشکل این است که در فقه امامیه معمولاً فقهاء معاصر خبر واحد را حجت می دانند، و حتی قرآن الکریم را با آن تخصیص میزنند و حجیت خبر واحد بقول خودشان در حال انسداد باب علم است، یعنی چون راهی ندارند که علم به احکام پیدا کنند ناچار به ظن روی می آورند. زیرا که خبر واحد ظنی است! بدلیل آنکه:

اولاً ما نمی توانیم یقین کنیم راوی دروغ نگفته و بغرض اطمینان کامل براستگویی او یقین نداریم، سهو و نسیان و خطا نکرده باشد بخصوص که احادیث را ائمه^ع اجازه داده بودند که نقل به معنا شود و در طول هزار و چند سال انتقال یک حدیث از چند نفر به یکدیگر به احتمال قوی تغییراتی در مفاد آن ایجاد شده است اما اگر ما به فقه زیدیه و اهل سنت رجوع کردیم و یک روایت از طرق گوناگون و به اسناد متفاوت دیدیم اطمینان و علم بصدور آنها پیدا می کنیم. پس خبر واحد وقتی حجت می شود که باب علم بسته باشد. و این راه بحمد الله بسته نیست ولی فقهای امامیه می خواهند از این راه وارد شوند و بهمان روایت ضعیف و ظنی خود که اخبار واحده است اکتفا میکنند و به احکام عجیب و غریب می رسند!

بویژه که ائمه اهل بیت^ع از ترس خلفای بنی امیه و بنی عباس غالباً در تقیه بودند و اظهار نظر صریح در احکام کمتر می کردند. بعلاوه کتب معروفی از ایشان در فقه باقی نمانده است و کتب فقهی و روائی شیعه پس از عصر ائمه تدوین شده و از اخبار صحیح و مستقیم گردآوری گشته است بعکس مذهب زیدی که کتاب المجموع الفقهی یا المسند را از امام زید^ع در دست دارند که املاء او و نوشته ابو خالد واسطی است که شاگرد امام زید^ع بوده است. و همچنین از فقهای اهل سنت کتبی مانند (الموطأ) از امام مالک رحمه الله، یا (الأمم) اثر امام شافعی رحمه الله، یا (المسند) اثر احمد بن حنبل رحمه الله موجود است

ولی از امامان شیعه کتابی فقهی در دست نیست و روایات متضاد و مختلف آنها را در قرون بعد، دیگران جمع آوری کرده اند، مانند کتب اربعه (کافی، تهذیب، استبصار، من لا یحضره الفقیه).

بنابر این بر علمای منصف لازم است که آثار امامیه را با فقه و روایات مذاهب دیگر تطبیق کنند و از راه علمی شرکت نمایند که خدای U میفرماید:

(وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ) الإسراء: من الآية ۳۶ یعنی: «چیزی را که بدان علم نداری پیروی مکن».

وَالسَّلَامُ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى وَاجْتَنَبَ الْهَوَى

«سلام و درود بر کسانی باد که از راه راست اسلامی (راه حضرت محمدI و خلفای راشدین Y) پیروی کردند و از آرزوها و تعصبات بیجا دوری گرفتند».

بقلم: حیدر علی قلمداران

۱- در میان علمای شیعه ابولفتوح رازی علت این اختلاف را بین کرده و می نویسد: ایشان عده ای از حاضران در حجه الوداع (شکایت علی U را با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کردند از آنکه در دلشان بود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: علی صواب کرده و چون آنان از کینه و بددلی نسبت به علی U خودداری نکردند! رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به خبر آمده و طی خطبه ای فرمود: ارفعوا السننکم عن علی فانه خشن فی ذات الله Y غیر مدهن فی دینه). یعنی: «زبانتان از علی کوتاه کنید که او مرد درشتی است در ایمان به بذات خدا Y و در دین خدا Y مدهنه نکند». مردمان چون خشم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و مبالغه او بدیدند زبان کوتاه کردند. چون رسول خدا I

حج بگذارد و برگشت، در راه به جایی رسید آنرا غدیر خم گویند خطبه ای بلیغ برای مردم خواند و تمام احکام خدا را که قبلاً بمردم رسانیده بود دوباره بازگو و تایید کرد و در آخر خطبه عِدِیْتُ (من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه) را که ترجمه اش در متن گذشت برای رفع کدورت و غرض ایجاد محبت او در قلب مسلمانان بیان فرمود..

(تفسیر ابوالفتوح سورة مائده صفحه ۱۹۱)

۲- به کتاب زندگانی امام حسین اثر محمد علی خلیلی مراجعه شود. روایت این موضوع را در آنجا گرد آورده است)

موقف شیعه در مورد اختلاف نظر یاران پیامبر صلی الله علیه وسلم

اهل سنت زبان و قلمشان را از آنچه بین اصحاب پیامبر صلی الله علیه وسلم روی داده است، پاک نگاه داشته‌اند و اعتقاد دارند که این مشاجرات فتنه‌ای بوده است که خداوند دستهای ما را از آلوده شدن به آن پاک نگاه داشته است، پس چرا قلم و زبانمان را بدان آلوده نمائیم. خصوصاً اینکه خداوند ما را از آنچه بین آنها پیش آمده است مؤاخذه نخواهد کرد. حق تعالی می‌فرماید: «تلك امة قد خلت لها ما كسبت و لكما ما كسبتم و لا تسئلون عما كانوا يعملون» و این امتی است که درگذشت، بر آنست آنچه حاصل نمودند و شما راست آنچه حاصل می‌نمائید و شما از آنچه آن گروه انجام می‌دادند سؤال نخواهید شد. (سوره بقره آیه ۱۳۴). علت اصلی اختلاف میان سنی و شیعه چیزی نیست جز اصرار شیعیان به تحریف قرآن و

هتک حرمت و ناسزاگویی به اصحاب و همسران پیامبر صلی الله علیه وسلم و مردود شمردن احادیثی که توسط اصحاب پیامبر صلی الله علیه وسلم جمع آوری شده است. و گفته‌ها و نوشته‌های ایشان مبنی بر اینکه اصحاب بعد از اینکه ایمان آوردند مجدداً به جاهلیت برگشتند. ما می‌گوئیم اگر این حلقه از زنجیره اختلافات برداشته نشود، اختلاف بین اهل سنت و تشیع تا ابد باقی خواهد ماند سمینارها و کنفرانسهایی که به منظور رفع اختلاف و تقریب میان دو گروه تشکیل می‌شود هیچ ثمری نخواهد داشت مگر اسراف بیت المال مسلمین. هتک حرمت و ناسزاگویی نسبت به اصحاب و همسران پیامبر صلی الله علیه وسلم خط بطلانی بر مذهب تشیع است.

جالب است بدانیم چه کسی ناسزاگویی به اصحاب پیامبر صلی الله علیه وسلم را برای شیعیان سنت قرار داد و او چه بدکرار بود. این عمل قبیح را اولین بار شخصی یهودی که تظاهر به مسلمانی می‌کرد بین شیعیان حضرت علی رضی الله عنه بدعت نهاد و متأسفانه امروز شاهد این بدعت هستیم.

این حقیقت را شیخ نوبختی که از بزرگترین و معتبرترین علمای شیعه است در کتاب فرق الشیعه ص ۴۴-۴۵ متذکر شده است. وی می نویسد که اساس ناسزاگویی به اصحاب پیامبر صلی الله علیه وسلم را عبدالله بن سبأ بدعت نمود. وی یهودی الاصل بوده که به تظاهر به اسلام اقدام به توطئه علیه اصحاب می کرد. نوبختی می نویسد: ابن سبأ از کسانی بود که بدگویی ابوبکر و عمر و عثمان و سایر اصحاب را می کرد و از آنها پراشت می نمود و می گفت علی او را به این کار مأمور کرده است. حضرت علی او را دستگیر و مؤاخذه نمود. وی اعتراف کرد که قصد او ایجاد تفرقه و جدائی میان مسلمین بوده است. آنگاه حضرت علی رضی الله عنه فرمان به کشتن او داد. مردم فریاد برآوردند: یا امیرالمؤمنین، آیا کسی را می کشی که ادعای دوستی ترا دارد؟ نوبختی اضافه می کند: این شخص آن هنگام که رسماً یهودی بود می گفت که یوشع وصی و جانشین موسی (ع) است و وقتی که به ظاهر مسلمان شد، می گفت علی وصی و جانشین پیامبر صلی الله علیه وسلم است. وی اولین فردی بود که جانشینی آنحضرت را عنوان نمود.

تشیع امروزی به اعتباری ریشه در یهودیت دارد و به اعتبار دیگری از مجوس (زرتشتیان) رسوماتی را به خود اختصاص داده است. بدین علت است که مخالفین شیعیان را رافضی می نامند. میرزا تقی در کتاب ناسخ التواریخ دلیل دیگری بر اینکه چرا شیعه موسوم به رافضه است بیان نموده است. و آن اینکه زید ابن علی رضی الله عنه یکی از بزرگان اهل بیت که فرقه شیعه زیدیه به ایشان منتسب می باشد، این فرقه در عقاید و عبادات همچون سایر مسلمین عمل می کنند و فقط معتقد به افضلیت ابوبکر می باشند لیکن خلافت خلفاء ثلاثه را نیز صحیح می دانند. متعرض شیعیان شدند که چرا به ابوبکر و عمر رضی الله عنهما تهمت های ناروا نسبت می دهند. شیعیان از او پرسیدند پس تو در مورد آنها چه می گویی؟ وی گفت من جز خیر در مورد آنها چیزی نمی گویم. آنها گفتند پس تو از ما نیستی و او را ترک کردند. زید

رضی الله عنه گفت: امروز مرا ترک کردند (رفضتمونی). پس از آن روز کسانی که زید بن علی را ترک کردند بدین مناسبت رافضه نامیده شدند. از آنروز زید بن علی رضی الله عنه کسانی را که در مذهب زیاده روی می کردند و طعنه و توهین به اصحاب را جائز می دانستند، با کلمه رافضه خطاب می کردند.

(ناسخ التواریخ ج ۳ ص ۵۹۰). در کتاب الغارات ثقفی ج ۱ ص ۳۰۲ آمده است: روزی عبدالله بن سبأ خدمت علی رضی الله عنه آمد و خواست او را عیبه ابوبکر و عمر رضی الله تعالی عنهما تحریک کند. علی رضی الله عنه او را تنبیه نمود و گفت آیا تو کاری جز این نداری؟ پس چگونه است که شیعیان از این سخنان علی رضی الله عنه پند و عبرت نمی گیرند و آگاه نمی شوند! و مگر نه این بود که علی رضی الله عنه عبدالله بن سبأ را به خاطر ناسزا گفتن به عمر و ابوبکر رضی الله عنهما به اعدام

محکوم نمود.

آیا شیعیان می‌توانند غیر مسلمانان را به اسلام دعوت کنند؟

حقیقت این است که محققین بعد از بررسی عملکرد شیعیان در این زمینه به این نتیجه رسیده‌اند که شیعه هیچگونه نقشی در دعوت غیر مسلمانان و کفار به اسلام نداشته‌اند. علت آن نیز کاملاً روشن و بدیهی است. به عکس اندیشه و اعمال و کردار شیعیان باعث بدبینی و دوری غیر مسلمانان از اسلام شده است.

اگر شیعه‌ای یک مسیحی را به اسلام دعوت کند، شاید آن مسیحی بپرسد به چه چیزم دعوت می‌کنی؟ شیعه می‌گوید به اسلام چرا که اسلام عاری از آن غلوی است که در مسیحیت در مورد عیسی مسیح وجود دارد. مسیحی در جواب می‌گوید شما به نوبه خودتان در مورد حضرت علی، حسین و دیگر امامان آنقدر غلو می‌کنید که می‌گوئید آنها قبل از آفرینش جهان نورهایی بوده‌اند. شما از حسین کمک می‌خواهید و می‌گوئید یا حسین. ما هم از حضرت عیسی علیه السلام کمک می‌خواهیم و می‌گوئیم یا عیسی مسیح. شیعه می‌گوید ترا به توحید و یگانگی خدا و عبادت او دعوت می‌کنم. مسیحی در جوابش می‌گوید چطور مرا به چنین چیزهایی می‌خوانی در حالیکه شما اسامی فرزندانان عبدالعلی و عبدالحسین می‌گذارید. شیعه می‌گوید شما بجای اینکه از خدا کمک بخواهید از عیسی کمک می‌خواهید. مسیحی می‌گوید شما هم همین کار را می‌کنید. قبور امامانتان را طواف کرده و از آنها یاری می‌خواهید به جای اینکه از خدا کمک بخواهید. ما هم همین کار را می‌کنیم از حضرت عیسی و مادرش کمک می‌خواهیم زیرا آنان نزد خداوند مقام بالایی دارند.

شیعه می‌گوید شما در مورد حضرت عیسی غلو کرده‌اید. مسیحی می‌گوید شما هم در مورد حسین غلو کرده‌اید. او وسایر امامانتان را برتر از همه مخلوقات و معصوم می‌دانید و برای آنان علم مطلق قائل

هستید و می گوئید امامانتان آنچه را که پیش آمده و آنچه را که پیش بیاید می دانند و حتی گفته اید آنان

دارای مقامی هستند که هیچ فرشته مقرب و یا هیچ پیامبری به آن مقام نمی رسند.

ما هم در مورد حضرت عیسی می گوئیم او قبل از آفرینش جهان نوری بوده و خداوند او را بر همه

فرشتگان و انبیاء برتری داده است. ما گفته ایم دوستی حضرت عیسی کفاره گناهان است شما نیز

می گوئید تا زمانی که کسی اهل بیت را دوست دارد، هر گناهی هم بکند به حسابش نوشته نخواهد شد.

شیعه می گوید کتاب شما دستخوش تحریف و تغییر قرار گرفته، مسیحی در جوابش می گوید شما شیعه ها

هم می گوئید که کتابتان قرآن تحریف شده و اصحاب آن را تغییر داده و اسم علی و آیاتی را که تصریح

به جانشینی علی بعد از پیامبرتان می کند، حذف کرده اند. پس چطور شما از ما می خواهید که کتاب

تحریف شده ای را ترک کنیم و به دنبال کتاب تحریف شده دیگری برویم!؟

ما می گوئیم انجیل تحریف نشده پیش خداست و شما می گوئید قرآن تحریف نشده نزد امام غایب است.

پس چه فرقی میان ما مسیحی ها و شما شیعیان وجود دارد؟

تازه ما مسیحی ها اصحاب و دوستان و پیروان حضرت عیسی علیه السلام را دوست داریم و آنان را

اسوه و الگوی خود می دانیم. در حالیکه شما شیعه ها اصحاب و یاران پیامبرتان را مورد سرزنش و توهین

قرار می دهید و می گوئید آنان شیطان و طاغوت بوده و از دین برگشته اند و پیروی از آنان ناجز است.

پس چگونه ما می توانیم پیشوایان نیک و شایسته خود را ترک کنیم و به دین پیامبر شما که اصحاب بدی

داشته روی بیاوریم. و چگونه مسیحیت را که دروغ و زنا را حرام اعلام کرده رها کنیم و به دین شما که

دروغ بنام تقیه و زنا را بنام صیغه مباح قرار داده است درآئیم؟

آیا شما می‌خواهید ما همانند شما با هود زنی و تظاهر به گریستن و عزاداری و ریختن خون خود به خدا نزدیک شویم؟ بنا به همین دلایل روشن و آشکار است که شیعیان نمی‌توانند کفار را به اسلام دعوت کنند. بلکه عمده تلاش شیعیان محدود به سعی برای تغییر مذهب برخی از مردم بی سواد و فقیر اهل سنت است که با سوءاستفاده از ناآگاهی و فقر مادیشان آنها را فریفته و تطمیع شان می‌کنند. کما اینکه میسیونرهای مسیحی با سوء استفاده از فقر مادی مسلمانان و با تطمیع تعداد از ایشان را به مسیحیت کشاندند.

بنا بر این بار دیگر تکرار می‌کنیم که شیعه نه تنها در دعوت غیر مسلمانان به اسلام هیچگونه نقشی نداشته، بلکه کار عمده شیعیان ایجاد تفرقه و اختلاف در صفوف مسلمین بوده است. علاوه بر این شیعیان دارای رسوماتی هستند که اذهان را از اسلام بدبین و شکوه و عظمت آئین پاک محمدی را مخدوش می‌کند. نمونه عملی افکار و اعمال شیعیان، اعمال نظام شیعه حاکم بر ایران است که از هنگام بدست گرفتن قدرت جز جنگ، دامن زدن به اختلافات، ترور و کشتار، تبعیض و ظلم و ستم نسبت به اهل سنت ایران و حتی ظلم و بیدادگری نسبت به شیعیان ایران و چپدین بار خرابکاری در حرم امن الهی، هیچگونه خیری برای امت اسلامی به ارمغان نیاورده است.

موقف تشیع از یاران پیامبر صلی الله علیه وسلم

در کتب شیعه آمده است از جمله کتاب کافی، الروضه ص ۲۶۵ و کتاب سلیم بن قیس عامری ص ۹۲ و کتاب حیاة القلوب ج ۲ ص ۲۶۰ از مجلسی: اصحاب پیامبر صلی الله علیه وسلم بعد از رحلت ایشان مرتد گردیدند بجز سه نفر ابودر، سلمان و مقداد. جای بسی شگفتی و تعجب از پیامبری است که با تأییدات الهی پس از ۲۳ سال زحمت و جهاد و مبارزه اصحابی تربیت نماید که بلافاصله پس از رحلت وی همگی به یکباره کافر و مرتد شوند! آیا نباید در صحت ادعای چنین معلمی که در پایان ۲۳ سال تحصیل در مکتب وحی همه شاگردان وی مردود می‌شوند، مگر ۳ یا ۴ نفر، شک کرد؟!

کلینی در کتاب کافی ج ۸ ص ۲۴۶ می‌نویسد: ابوبکر و عمر در حالی دنیا را ترک کردند که توبه نکرده و بیاد آنچه بر علی روا داشته بودند نیافتادند پس لعنت خدا و فرشتگان و مردم بر آنان باد. کلینی و صافی در شرح آیه: «ان الذین آمنوا ثم کفروا ثم آمنوا ثم کفروا» می‌گویند این آیه در مورد ابوبکر و عمرنازل شده است. چرا که ابوبکر و عمر ابتدا ایمان آوردند اما با عدم بیعت با علی کفر ورزیدند. در کتاب الطرائف ص ۴۰۱ و کتاب سلیم بن قیس عامری ص ۸۹ آمده است که عمر حاصل ارتباط نامشروع عبالمطلب بازنی بدکار بوده است. (و براستیکه قلم و زبان از بیان این گونه تهمتهای ناروا شرم دارد)

در مورد ابوبکر رضی الله عنه می‌گویند: او بدتر از شیطان بود. او و رفیقش عمر ...، ظالم و دروغگو بوده‌اند و هر کس بمیرد در حالیکه اعتقاد به خلافت آن‌ها دارد، به مرگ جاهلیت مرده است. (حق الیقین مجلسی ص ۲۰۴ چاپ ایران)

در مورد عثمان رضی الله عنه مجلسی در ص ۲۷۰ حق الیقین می‌نویسد هر کس معتقد باشد که عثمان مظلومانه مرده است گناهش از گناه کسی که گوساله می‌پرستد بیشتر است. آنچنانکه در کتاب «کذبوا

علی الشیعه» از محمد رضا رضوی و کتاب مع الخطیب فی خطوط العریضه مشاهده می کنیم آنها اصحاب پیامبر صلی الله علیه وسلم را متهم به دشمنی با اسلام و دروغگویی می کنند. ایناست گفتار اهل غلو در مورد سابقین در ایمان و نزدیکترین اصحاب و یاران رسول خدا صلی الله علیه وسلم. نشریات شیعیان در زمان حاضر هم نشاندهنده اصرار اهل تشیع بر همان مواضع سابقشان است. انتظار ما این بود که پس از برقراری حکومت به اصطلاح اسلامی در ایران، شاهد غلو و افراط کمتری باشیم، اگر چه آخوندهای شیعه خود از گفتگو پیرامون آنچه در کتابهای قدیمی شیعه آمده است شرمسارند اما هرگز جرأت تقبیح و رد اظهارات علماء پیشین را ندارند ولی بسیاری از شیعیان بیدار دل و آگاه به اصلاح عقاید خود پرداخته اند و از شرک و افراط اجتناب کرده و با برادران اهل سنت خویش در سراسر عالم اسلامی اختلاف عقیدتی چندانی ندارند.

زیارت قبور ائمه

اهل سنت وصیت پیامبرشان را بیاد دارند که فرمود: لعنت خدا بر یهود و نصاری که قبور پیامبران و نیکانشان را سجده گاه قرار دادند. مبدا شما نیز چنین کنید که من شما را از آن باز می‌دارم. اهل سنت وصیت پیامبرشان را بگوش جان شنیدند تا مبدا همانند یهود و نصاری به ظلمت بیکران شرک گرفتار شوند. کما اینکه حاجات خود را نیز بنا به وصیت پیامبرشان صرفاً از خداوند می‌خواهند چرا که ایشان فرموده است: «هرگاه چیزی خواستید فقط از خداوند بخواهید و اگر نیاز به کمک داشتید فقط از خداوند کمک بخواهید». لذا اهل سنت از مردگان کمک نخواستند بلکه خداوندی را که پیوسته حی است و هرگز نمی‌میرد تنها مأمّن و ملجأ خود می‌دانند که شایسته و قادر به برآوردن نیازها و حاجات بندگانش می‌باشد.

آقای مفید در کتاب الارشاد چاپ مکتبه البصیره قم ص ۲۵۲ چنین می‌نگارد: زیارت قبر امام حسین علیه السلام برابر با صد حج و صد عمره است. و هر که قبر او را زیارت کند به بهشت می‌رود. مشابه این مطلب را می‌توان در کتاب مع الخطیب فی خطوط العریضه نوشته شیخ شیعی انصاری ص ۱۸ نیز مشاهده نمود. آیا ائمه اهل بیت از این گفته‌ها راضی و خشنودند؟ یا آنچه ابن بابویه قمی در کتاب خود، عیون اخبار الرضی ج ۲ ص ۲۵۹ نوشته است، که اگر کسی قبر جعفر صادق علیه السلام را زیارت کند به او پاداش ۷۰ حج خواهد رسید و اگر کسی شبی در کنار قبر او بخوابد مثل این است که خداوند را در عرش زیارت کرده است. اگر اجر و ثواب زیارت قبور ائمه بیشتر از زیارت بیت الله الحرام باشد شکی نیست که دیگر هیچ‌علاقه و اشتیاقی برای زیارت خانه خدا باقی نخواهد ماند! و این نیست مگر دعوتی برای مقدس جلوه دادن بندگان خدا و گنبد و بارگاههای ایشان که خداوند ما را از آن باز داشته است. عمل شیعیان امروز به هنگام زیارت قبور ائمه از جمله بوسیدن در و دیوارهای مقابر، خواندن زیارتنامه‌های غلوآمیز، نذر کردن اموال جهت گنبد و ضریح قبور، طلب حاجت از ایشان برای

حل مشکلاتشان، طرف پیرامون مقابر ایشان و خرافات بسیار دیگر از این قبیل عیناً مشابه با اعمال یهود و نصاری است که پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم آنها را به خاطر اینگونه اعمالشان مستحق لعنت دانسته است. چنانکه می فرماید: خداوند یهود و نصاری را لعنت کند که قبرهای انبیاء و افراد نیک شان را سجده گاه قرار دادند.

عجیب تر اینکه مراجع و بزرگان شیعه برای توجیه بوسیدن و دست کشیدن بر قبور و ضرائح ائمه به بوسیدن حجرالاسود استناد می کنند و حال اینکه با استنباط احکام شرعی توسط قیاس (یکی از منابع استنباط احکام نزد اهل سنت) بشدت مخالفت می کنند.

اگر کسی به مقایسه منصفانه میان آنچه شیعیان امروز و مسیحیان و یهودیان به هنگام زیارت قبور انجام می دهند پردازد، بی شک ریشه واحدی را در می یابد. زیرا مسیحیان در کلیساها و دیرها تصاویر و تمائیل حضرت عیسی علیه السلام و مادرگرمیش را بوسیده، بر آنها دست می کشند و در مقابل آنها به عبادت می پردازند. همانگونه که یهودیان در زیارت قبور علماء و بزرگان شان از حد می گذرند. بودائیان و هندوها نیز اعمالی مشابه همچون بوسیدن بارگاهها و گریه و زاری و نذرکردن اموال و حاجت خواستن از صاحبان قبور انجام می دهند. این مشابهت و ارتباط زنجیره ای که بین شیعیان، یهودیان، مسیحیان، هندوها و بودائیان وجود دارد و ما شاهد آن هستیم، فرموده خداوند متعال را بیادمان می آورد که می فرماید: «یضاهئون قول الذین كفروا من قبل» با گفته کافران گذشته مشابهت اختیار می کنند. (سوره توبه آیه ۳۰).

منافق و فرصت ها

بعضی از روحانیون شیعه می گویند:

(یاران پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم پس از رحلت آن حضرت، حق امیر المؤمنین علی رضی الله عنه را غصب نمودند و دانسته دستور و سفارش رسول الله درباره جانشینی آن حضرت را، پنهان ساختند و راه نافرمانی در پیش گرفته و همگی آنها بر این کار متفق شدند.)

بیایید بطور فرضی با این نظر برادران شیعه خود موافقت کنیم و سپس از آنها بپرسیم:

آیا صحابه رضی الله عنهم با انجام اینکار کافر شدند؟

خود شان در جواب می گویند: (بله کافر شدند و مرتد گشتند!!)

و ظاهر قضیه هم این است که اگر کسی دانسته دستور خداوند (عز و جل) را عوض نماید یا قبول نکند یا منکر آن دستور شود و یا امر خدا (جل جلاله) را مخفی کند کافر می شود هرچند که بقیه کارهایش درست باشد بطور مثال:

شخصی که قانون زکات را نمی پذیرد اما در همان حال نماز می خواند و به حج میرود از دید تمام مذاهب کافر است.

آیا صحابه میدانستند که در صورت نافرمانی خدا (ج) در باره حق علی رضی الله عنه کافر میشدند؟

بله باید می دانستند، آنها افراد آگاهی به امور دین بودند و خودشان اعراب بیابانگرد را - که بلا فاصله پس از وفات پیامبر (صلی الله علیه و سلم) از دادن زکات ابا ورزیدند - کافر شمرده و فوراً جنگ با آنها را شروع کردند. در حالیکه این صحرا نشینان نماز می خواندند و ما بقی احکام اسلام را نیز قبول داشتند.

در چنین فرضی آیا کفر اینها بدتر بود یا کفر کفار مکه در عهد جاهلیت؟

لا بد کفر اینها! زیرا قلباً میدانستند که کافرند ولی در بین مردم میگفتند که مسلمانیم یعنی (استغفرالله) منافق هم بودند.

و منافق از کافر بدتر است و به همین سبب خداوند (عزوجل) جایگاه آنها را در جهنم پایین ترین طبقه مقرر فرموده است:

(إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ) سورة النساء آیه ۱۴۵

«حتماً منافقان در زیر ترین طبقه از آتش هستند».

اما سوال اینجاست که در چه اوضاعی منافق پیدا می شود؟

آنجا که قدرت در دست مسلمان باشد و اسلام موقع برتری در اجتماع بیابد نفاق پدیدار می گردد، بطورمثال در عهد حضرت رسول الله (صلی الله علیه و اله و سلم) در شهر مکه چون مسلمانان توانایی نداشتند بقیه مردم جملگی کافر بودند و منافقی وجود نداشت اما در مدینه که حکومت اسلامی بر پا بود برخی از کفار ظاهراً اسلام آوردند در حالیکه قلباً از آن نفرت داشتند یعنی منافق شدند. آیا اسلام در زمان خلافت حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه قدرت کافی داشت؟

با حرفی که عالم شیعی میزند جواب این پرسش منفی است زیرا آنها می گویند: (تمام صحابه مرتد شدند بنابراین قابل فهم نیست که بگوییم یاران پیامبر از ترس حضرت علی رضی الله عنه و چهار نفر طرفدار ایشان منافقت میکردند. و اصلاً اگر از علی رضی الله عنه می ترسیدند حش را نمی خوردند.

فراموش نکنیم وقتی که حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه زمام امور را بدست گرفتند اوضاع داخلی نابسامان بود. از یک طرف اعراب بیابانگرد مرتد شده بودند. پس ابوبکر رضی الله عنه از ترس آنها نفاق نمی کرد. از سوی دیگر عالمان شیعه میگویند در مراسم انتخاب حضرت علی رضی الله عنه به جانشینی، در غدیر خم جمعیت انبوهی شرکت داشتند و باز هم آنها را ادعا دارند از این جمعیت انبوه حاجیان فقط چهار (۴) تا دوازده (۱۲) نفر حسب روایات آنها، وقتی حق علی خورده شد زبان به اعتراض گشودند. بنابراین افکار عمومی مسلمانان هم برضد علی رضی الله عنه بود و دلیلی برای پیدایش نفاق نمی توان یافت.

و علاوه بر اینها در یمن و جاهای دیگر پیامبران دروغینی قد علم کرده بودند و اساس اسلام در خطر بود.

در چنین اوضاعی منافق باید تیشه بر دارد و بر ریشه اسلام بزند خصوصاً وقتی که قدرت هم بدست اوست دیگر نباید فرصت را هدر دهد.

اما می بینیم ابوبکر برای حفظ دین محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) از جان و مال مایه می گذارد اینرا چگونه می توان توجیه کرد؟

از همین صحابه ای که پیرو تشیع به کفر متهم شان می کند و منافقشان میدانند یکی پس از وفات پیامبر برای دفاع از دین او خود را با فلاخن به داخل قلعه کفار می اندازد و بر روی دریایی از دشمنان

میافتد و می جنگد و در قلعه را برای مسلمانان باز می کند هفتصد صحابه فقط در نبرد علیه مسیلمه کذاب به شهادت میرسند. همه این اتفاقات در دوره کوتاه زمام داری حضرت ابوبکر رضی الله عنه رویداد.

آنها چه اجباری داشتند که دین محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) را حفظ کنند؟ اصولاً منافق فاقد این روحیه است. و هر کس با کمترین آگاهی به متن قرآن و حد اقل ایمان به آن ناچار است این اصل که منافق نه فقط روحیه شهادت طلبی ندارد. بلکه در هر فرصتی بر ضد اسلام تلاش می کند را تصدیق نماید.

خداوند(جل جلاله) می فرماید.

(...فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا وَلَنْ تُقَاتِلُوا مَعِيَ عَدُوًّا إِنَّكُمْ رَضِيتُمْ بِالْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ

فَاعْبُدُوا مَعَ الْخَالِفِينَ) (التوبة: ۸۳) (پس ای محمد به منافقان بگو هرگز با من به قصد جهاد از شهر بیرون نخواهید رفت و هیچ وقت همراه من با دشمنی جهاد نخواهید کرد بدرستیکه شما در اول نیز نشستن را دوست داشتند پس همنشینی کنید با آنها بیکه باقی مانده اند از زنان و مجروحین و کودکان».

و همه ما میدانیم صحابه ای که شیعه آنها را بر کرسی اتهام می نشاند همیشه و در همه جنگها همراه حضرت بودند.

خداوند(جل جلاله) می فرماید:

(هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَيَّ مِنْ عِنْدِ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفُضُوا...) (المنافقون: ۷) «هم

انهایند که می گویند به کسانی که همراه رسول خداوند کمک مالی نکنید تا پراکنده شوند».

حضرت ابوبکر مردم مدینه را داشت مکه را داشت اعراب بیابانگرد را داشت روم و ایران را داشت مسیلمه در فرض شیعه، هم هدف او بود اما با همه این احوال به سنگر اسلام پناه برد، نه فقط به سنگر اسلام پناه برد، بلکه با همه کفار از هر فرقها ای که بودند جنگید و نه فقط با کفار جنگید بلکه ریشه آنها را از روی شبه جزیره عربستان کند.

این از تاریخ ثابت است برادران شیعه نیز قبول دارند که حضرت ابوبکر و عمر رضی الله عنهما به اسلام خدمت شایان توجه ای کردند. و ثابت است که در اوضاع نابسامان پدید آمده پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم، یاران پیامبر کشتی اسلام را در دریای پر تلاطم، به خوبی هدایت کردند و به ساحل امن رساندند.

و این هم از قرآن ثابت است که منافق به اسلام کمک نمی کند نه فقط کمک نمی کند بلکه اگر فرصت پیدا کند آنها را از بین می برد و به اثبات رساندیم که این فرصت در جلوی یاران قدرتمند رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بود.

پس نتیجه اینکه، باید قبول کنیم که صحابه نه فقط منافق نبودند بلکه مجاهدانی بودند که تاریخ اسلام پس از پایان یافتن دوره آنها دیگر هرگز آن دوره طلایی را به چشم ندیده هرکس اینرا نپذیرد با حقیقت دشمنی ورزیده است.

چون صحابه منافق و مرتد نبودند- آنطور که شرحش رفت - پس امکان ندارد که دستور خدا را درباره خلافت علی رضی الله عنه را نادیده می گرفتند و یا بدان گردن نمی نهادند و آنکس که چنین ادعائی دارد ناچار باید به تناقضی که در پی ادعایش مطرح می شود پاسخ گوید.

حضرت علی رضی الله عنه چرا سکوت کرد؟

در این گفتار می خواهیم رفتار شخصیت دیگر این داستان یعنی کسیکه مدعیان مدعی اند حقیقت غصب شده است را بررسی کنیم ما رفتار او در مقابل غاصبان را از منابعی نقل میکنیم که پیروان او از هر فرقه ای قبول دارند.

همه پذیرفته اند حضرت علی (رضی الله عنه) برای کسب حق خدا دادی دست به شمشیر نبردند و ۲۵ سال سکوت کردند، چرا؟

تا آنجا که من میدانم عالمان شیعه معمولاً برای توجیه این سکوت دو دلیل میاورند:

دلیل اول: حضرت بدان خاطر سکوت فرمود که اساس اسلام بخطر نیافتد ایشان مصلحت خود را فدای اسلام کردند زیرا اسلام جوان و نو پا بود و احتمال داشت بر اثر مخالفت حضرت علی بطور کلی نابود میشد.

دلیل دوم: حضرت علی قدرت نداشت که حق خود را بگیرد پس بناچار در مقابل دشمنان سکوت کرد.

اما این توجیهاات یک معنی دیگر هم دارد و آن اینکه خلفای پیش از حضرت علی به اسلام خدمت

میکردند و اعتراف ضمنی به این است که آن راد مردان، مومنانی بودند که هدفشان پیش بردن اهداف

اسلام بود لهذا خدمتشان تا آن اندازه مفید بود که حضرت علی این گناه عظیم یعنی غصب خلافت را

سهل شمردند و سکوت فرمودند.

صرف نظر از تضاد موجود در این دلیل بهر حال و حد اقل، یک موضوع ثابت می شود و آن اینکه اصحاب منافق و مرتد نبودند بلکه خادمان مخلص اسلام محسوب می شدند و با ثابت شدن این دیگر چگونه می توان اتهام عظیم نافرمانی از فرامین الهی را متوجه آن پاکبازان کرد.

و دلیل دوم که میگویند حضرت قدرت نداشت نیز دلیلی سست و بی پایه است زیرا برای گرفتن حق و اقدام برای راست کردن کجیها قدرت ملاک نیست حضرت محمد(صلی الله علیه وآله وسلم) نیز در اول نیرو نداشتند و یک تنه شروع کردند. و رفته رفته اصحاب پیرامون ایشان جمع شدند و تا بلاخره حکومت اسلام را پایه ریزی کردند و آنگهی مگر آدم قدرت نداشته باشد باید زیر بار حکومت منافقین ۲۵ سال زندگی کند؟ نه گمان نمی کنم این روش و سیره شیر خدا علی مرتضی رضی الله عنه باشد.

بعدها که حضرت علی خود بخلافت رسیدند در مقابل امیر شام- معاویه - رضی الله عنه نرمش نشان ندادند. درحالیکه قدرت کافی هم نداشتند و مصلحت هم نبود. و در جواب آنهایی که به ایشان عرض میکردند که معاویه در شام قوی و نیرومند است و بهتر است مدتی به او چیزی نگوئید. فرمودند: یک روز هم او را تحمل نمی کنم.

اینجا که میرسیم می گویند (علی مصلحت گرا نبود) پس حرف ما را میزنند یعنی اینکه دلیل دوم آنها به اعتراف خودشان بطور کلی نادرست است.

علی برای جان خود بخاطر پیش برد حق ارزشی قائل نبود فراموش نکنیم علی اولین فدائی در اسلام بود مگر این او نبود که به جای رسول خدا در رختخواب خوابید؟ و جانش را در معرض خطر گذاشت از این بالاتر حضرت علی(رضی الله عنه) میدانست که اگر حق با او باشد پیروز خواهد شد زیرا ابرقدرت یعنی خداوند(جل جلاله) او را تایید میکرد زیرا او این آیه را خوانده بود و به معنی آن آگاهی داشت که:

(كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ) (البقره: ۲۴۹)

چه بسا گروه اندکی که پیروز شدند بر جماعتی بزرگ به اراده خدا و خدا باشکیبایان است.

اغلب دانشمندان شیعه بر این باورند که هر گناهی که پس از وفات رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) رخ داد ریشه اش در همان انحراف اولیه است آنها جمله معروفی دارند که: (عمر گناهی از گناهان ابوبکر بود).

پس گناهان معاویه هم گناهی از گناهان ابوبکر محسوب می شود و بر اساس منطق واقعاً هم همینطور باید باشد اگر علی حقیقش توسط ابوبکر غصب نمی شد دیگر یزیدی میدان پیدا نمی کرد که امام حسین را بکشد.

حتما حضرت علی (رضی الله عنه) بیشتر از ما به این حقیقت که کژروی اولیه ای سنگ بنای تمام انحرافات بعدی است واقف بودند.

پس چرا سکوت کردند؟

چرا برای تغییر این ظلم عظیم آنطور اقدام نکردند که پسرشان حسین (رضی الله عنه) عمل کردند؟

و از این بالاتر دیگر چرا به آنها کمک کردند؟

ما در تاریخ خوانده ایم که آن حضرت مشاور خوبی برای خلفای سه گانه بودند عالمان شیعه به این قول حضرت عمر که فرمودند:

(اگر علی نمیبود عمر هلاک می شد) افتخار می کنند و آنرا دلیلی بر دانش علی میدانند من هم افتخار

میکنم به دانش علی رضی الله عنه هم به تواضع عمر رضی الله عنه و هم به دوستی و برادری موجود

در بین آن دو راد مرد بزرگ تاریخ ولی بهر حال این جمله ثابت می کند که علی خیر خواه عمر بود وقتی حضرت عمر اراده فرمود که برای جنگ با دشمنان اسلام شخصاً به میدان نبرد ایران برود حضرت علی فرمودند.

«اگر تو بروی و شکست بخوری یا بمیری روحیه سربازان خراب می شود اما اگر در مدینه باشی می توانی در پی هر شکست بر ایشان نیروی کمکی و تازه نفسی بفرستی علی حریص بود که عمر عمرش طولانی باشد نمی توان برای یک منافق مرتد عمر بیشتری را آرزو کرد.

نه با هیچ منطقی علی چنان کاری نمی کرد علی دشمن منافقان و مرتدان بود علی حتی با کفار حرف نمی زد علی دخترش را به عمر داد این مگر ممکن است که آدمی مثل علی دخترش را به کافری مرتد و منافق بدهد؟ این مگر امکان دارد که آدمی مثل علی دخترش را به کسی بدهد که نافرمانی خدا را در مهم ترین دستورات دین انجام داده است؟ اگر رفتار حضرت علی در قبال خلفای راشدین دیگر را با گفتار مدعیان پیروی او بسنجیم تضادی بزرگ می بینیم و ناچاریم بگوئیم:

یا آن رفتار از علی سر نزده.

یا این اقوال دروغ است.

اما همه موافقند به اینکه علی رضی الله عنه آنچه را بر شمرده ایم انجام داده است.

(و تازه ما می گوئیم حتی پیوند های دوستی و برادری آنها حتی زیادتر از آنچه بود که نوشتیم) اما بهر حال همان قدری هم که بین ما مشترک است کافی است پس می ماند این احتمال که آن اقوال دروغ است بله آن حرفها دروغ است پذیرش این جمله تنها راه خلاصی از مخمصه تضاد است.

اصلا این مسئله قابل درک و تصور نیست که خداوند تبارک و تعالی حکم رهبری امت بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) را بنام علی صادر فرماید و علی بنا به صلاح دید خود از آن حق صرف نظر کند.

اینجا مسئله حق مطرح نیست. مسئله وظیفه پیش میآید علی مؤظف بود که به دستور الله (جل جلاله) عمل کند او مامور بود که حکم خداوند (جل جلاله) را اجرا کند لذا اینکه می گویند (حق علی را خورده اند و علی سکوت کرد) جمله نادرست است.

باید بگویند: (مانع انجام وظیفه حضرت علی شدند و علی سکوت کرد) و این را چطور جرائت دارند که بگویند؟

در این جا عالمان شیعه برای ساختن پاسخی به این ایراد می گویند: (حضرت محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) وقتی به علی دستور الهی را ابلاغ فرمود در ضمن اضافه کردند که (یا علی اگر با تو ناسازگاری کردند و تو را نپذیرفتند سکوت کن) اگر این توجیه آنها را بپذیریم بهر ایش باید این را نیز باور کنیم که برای اولین بار و آخرین بار خداوند (جل جلاله) حکمی صادر کردند و تنفیذ آنرا مشروط به پذیرش مردم نمودند و الا تا آنجا که ما میدانیم در هیچ دستور الهی پذیرش مردم شرط اجرای آن از طرف مومنان نیست و مسلمانان موظفند چه مردم قبول کنند یا نکنند حکم الله (جل جلاله) را در روی کره زمین بمرحله اجرا در آورند و لو آنکه همه مردم دنیا یک طرف باشند مسلمان در طرف دیگر و لو آنکه جنگها شود و خونها بر زمین ریزد.

حتی یک مورد هم در تاریخ نیست که مومنان حکم الله را تنها به این دلیل که مردم نپذیرفته اند معلق بگذارند و اگر این حرف عالمان شیعه را بپذیریم بهمهراش باید باور کنیم که یک استثنا در سنت الهی پدید آمده است.

برای توجیه سکوت به چه دلایلی که نیاویخته اند علت این دور شدن از جاده منطق این است که آنها این مسئله که (حق علی خورده شده است) را محور ساخته اند و موضوعی غیر قابل بحث قرار داده اند. لذا دیگر پروای این را ندارند که برای آراستن آن حتی نظام خلقت را نیز زیر سوال ببرند!

اینجا شاید کسی بگوید:

« که برخی از فرامین اسلام گاهی معطل می شوند، آن هنگام که دیده شود ضرر انجام کاری از نفع آن بیشتر است. » و علی چون ضرر اقدام مسلحانه را بیش از فایده اش میدید لذا سکوت کرد.»

اما بلا فاصله می پرسیم که چه خیری و چه فایده ای میتواند در رهبری یک امت نو پا توسط مرتدان و منافقان باشد؟

پس راهی نمی ماند جز آنکه بپذیریم آنها منافق نبودند و در این صورت نمی توانیم اتهام عظیم انکار و نافرمانی و پنهان نمودن حکم الهی را به آنها نسبت دهیم.

با این تضاد کاری نمی شود کرد جز آنکه قبول کنیم از پای بست فرض مذهب تشیع نا درست است یعنی حقی جابجا نشده و علی (رضی الله عنه) جانشین رسمی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نبودند خداوند می فرماید:

(أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا) (النساء: ۸۲)

« آیا در قرآن تدبیر نمی کنند و اگر قرآن از جانب کس دیگری غیر از الله بود حتما در آن اختلاف و تضاد فراوان میافتند»

و این یک شاخص مهم برای شناسائی کلام حق و کتب باطل است. هر جاکه دیدید عقیده یا مذهبی برای توجیه باورهای خود دچار و دوگانه گوئی می شود یقین کنید که آن مذهب ریشه در دین الهی ندارد.

خداوند در قرآن به ما امر میکند که با منافقین بجنگیم:

(يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ) سورة التوبة آیه ۷۳

« ای پیامبر با کفار و منافقین جنگ کن » و امر می فرماید که به آنها سخت گیر باشیم (و غلظ علیهم) سورة التوبة آیه ۷۳

یعنی « و بر آنها سخت گیر باش و درشتی کن » و دستور می دهد که بر سر قبر آنها حاضر نشویم.

(وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰ أَحَدٍ مِّنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَىٰ قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَاتُوا

وَهُمْ فَاسِقُونَ) سورة التوبة آیه ۸۴

«و نماز نخوان بر جسد احدی از آنها و بر سر قبرشان نایست و برایشان طلب آمرزش نکن زیرا که آنها کافر شدند به خدا و پیامبرش و در حال بدکاری مردند)

نه پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و نه علی رضی الله عنه هیچکدام از این کارها را در حق اصحاب

نکردند و هر کسی خلاف اینرا بگوید دیگر خیلی دروغگو است زیرا چگونه ممکن است علی اصحاب را

کافر بداند و با این وصف حضرت عمر ایشان را در شورای شش نفری نامزد کند؟ شش نفری که قرار شد از بین خود یکی را برای جانشینی عمر برگزینند چگونه ممکن بود علی عمر را منافق بداند و عمر او را به مجلس خود راه داده و به نصایح او گوش فرا دهد. و بدانها عمل کند.

مخلص کلام اینکه علی نه با خلفای پیش از خود جنگید و نه به آنها سخت گیری کرد و نه از حاضر شدن بر سر قبر و مراسم تدفین آنها روی گردان بوده است اگر اصحاب منافق بودند معنی این است که علی به سه فرمان مذکور در آیات فوق عمل نکرده و نافرمانی خدا را مرتکب شده است و کی جرأت دارد اینرا بگوید؟

پیروان علی میگویند علی بخاطر مصالح اسلام سکوت کرد و این خاموشی را تا پایان خلافت سه خلیفه پیش از خویش ادامه داد پیروان علی چرا از علی پیروی نمی کنند؟ حالا که علی و عمر هر دو درگذشته اند دیگر چه مصلحتی در کار است؟ چرا پس از سه قرن این بحث ها زنده شد؟ آیا بهتر نبود حالا که علی بسفارش پیامبر بنا بگفته شما مهر خاموشی بر لب زد و اقدامی نکرد شما هم همانکار را میکردید؟ در زمان حضرت عثمان اسلام در اوج قدرت بود حضرت علی سکوت کرد شما چه مقصدی داشتید که در زمان ضعف اسلام این بگو مگو ها را شروع کردید؟ آیا بهتر نبود این واقعه را همچون علی فراموش میکردید و به قضاوت الهی وا می گذاشتید؟

اگر کسی بدقت تاریخ را مطالعه کند تاریخی که عالمان شیعه هم قبولش دارند با تعجب در می یابد که دعوایی در بین اهل بیت عمر و ابوبکر و اهل بیت علی رضی الله عنهم اجمعین وجود نداشته است . بیایید به موضوع ازدواج در بین این دو فامیل نظری بیاندازیم.

از حضرت محمد(صلی الله علیه وآله وسلم) شروع کنیم.

آن حضرت دو دختر خود را به همسری عثمان رضی الله عنه دادند. یعنی دختر اول که فوت کرد دختر دوم را دادند و دختر کوچک ایشان به عقد و ازدواج علی رضی الله عنه در آمد، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم دختری از ابوبکر رضی الله عنه بزنی گرفتند و با یک دختر عمر رضی الله عنه نیز عروسی کردند عمر هم یک دختر علی یعنی ام کلثوم کبری را به همسری خویش برگزید.

امام صادق مؤسس مذهب آنها مادرش از اهل بیت ابوبکر بود.

جریان به این صورت رخ داد که حضرت امام سجاد یعنی نوه حضرت علی رضی الله عنه وقتی پسرش باقر بزرگ شد رفت خانه عبدالرحمن نوه ابوبکر یعنی رفت خانه کسی که جدش حق حضرت علی را خورده بود و گفت که آمده دخترش ام فروه را برای باقر (رحمه الله علیه) خواستگاری کند و نوه ابوبکر هم قبول کرد.

از عجایب اینکه حتی مادر بزرگ حضرت امام صادق (رحمه الله علیه) نیز از نسل ابوبکر و نوه ایشان بوده است این سخن را خود امام و مؤسس مذهب شیعیان فرموده که (ابوبکر دو بار مرا زاییده است) منظور اینکه من از دو پشت مادری به ابوبکر میرسم. آیا اینها دلیلی براین نیست که ایداً جنگ و دعوائی بین ابوبکر و علی وجود نداشته است. و داستان جانشینی بلا فصل علی ساخته و پرداخته ذهن های بیمار است؟ و اصل و اساس ندارد؟

انتظار ندارم کسی که نمی خواهد حق را بپذیرد با شنیدن این رویداد های تاریخی مجاب شود زیرا او بالاتر از اینها را میداند و قانع نشده است.

بالا تر از این دیگر چیست؟ وقتی خود علی یعنی صاحب حق دختر جوانش دختر یازده ساله اش را -
دختری که از بطن فاطمه (رضی الله عنها) است را میدهد به بزرگترین دشمنش. میدهد به منافق و
مرتد؟ (استغفر الله) آری ام کلثوم را میدهد به عمر پنجاه و چند ساله.

داستان کاسه داغ تر از آش را شنیده اید بعضی از طرفداران علی اینطورند. اما امکان ندارد که کاسه داغ
تر از آش باشد و هر جا که کاسه را از آش داغ تر دیدید بدانید کاسه زیرینم کاسه است.

انگیزه غاصبان چی بود؟

در پیامی حق حضرت علی (رضی الله عنه) یا عبارت بهتر در مانع گشتن از انجام وظیفه چه انگیزه
های وجود داشت؟ عاملان این حرکت شنیع به چه دلایلی دست به این عمل ناشایست زدند؟!

به گفته برادران شیعه عاملان این جنایت تقریباً کلیه مسلمانان و خصوصاً یاران خاص پیامبر بودند آنها
تنها چهار، تا دوازده نفر را از این جرم عظیم تاریخی و دینی بری میدانند.

حالا بیاییم انگیزه را بررسی کنیم.

متهم ردیف اول از نظر آنها حضرت ابوبکر (رضی الله عنه) و عمر (رضی الله عنه) و عثمان (رضی الله

عنه) و دیگر صحابه کبار هستند انگیزه این بزرگواران چه بود؟

مسلماناً نه! به گواهی تاریخ و به گواهی اشخاصی چون خمینی اغلب این شخصیات بزرگ دینی زندگی
ساده ای داشتند و از مال خلافت سوء استفاده نمی کردند و ما با ذکر چند داستان زهد و تقوای آنها را

بتصویر می کشیم.

داستان اول:

روزی ابوبکر (رضی الله عنه) به خانه خویش تشریف بردند همسر شان مقداری حلوا در طبقی گذارد و جلوی ایشان نهاد فرمود (این از کجا آمده؟)

زن گفت (مدتی از خرج روزانه، اندکی به کنار می گذاشتم، تا مقداری کافی فراهم شد و توانستم این حلوا را درست کنم حضرت فرمود «پس آشکار شد که به آن اندکی که کنار می گذاشتی نیازی نداشتیم) و سپس به مامور بیت المال دستور دادند که از مستمری ایشان به همان اندازه کاسته شود.

داستان دوم:

روزی پیامبر برای جنگی اعانه جمع می فرمودند حضرت عمر (رضی الله عنه) نصف مال خود را آوردند و تقدیم کردند و حضرت ابوبکر آمدند و همه مال خود را در طبق اخلاص نهادند حضرت پیامبر پرسیدند (برای زن و بچه ات چیزی گذاشته ای؟) (عرض کرد خدا و رسولش را).

انسان پیرو هوای نفسانی، از مرگ می ترسد اما زندگی صحابه سراسر پر از امثال و نمونه هایست که نشان دهنده عدم واهمه آنها از مردن است.

و اصحاب دیگر پیامبر (صلی الله علیه و اله وسلم) نیز به همین ترتیب زیسته اند. آنها زاهدان و متقیانی بودند که از مرگ بیمی به دل راه نمی دادند. و بسادگی زندگی میکرده اند این را اهل تشیع در مورد اغلب اصحاب قبول دارد الا بعضی از آنها و بارزترین اعتراض آنها به حضرت عثمان رضی الله عنه است، ایراد میگیرند که خلیفه سوم فامیل بازی میکرد به آشنایان خویش بخشش های کلان میداد اما با این

وجود انکار نمی کنند که حضرت عثمان با وجود برخورداری از ثروت فراوان بسادگی زندگی میکردند و همین دلیل ما می شود تا بپرسیم:

هنگامیکه آن حضرت از مال خلافت که هیچ، حتی از مال شخصی خود جز برای گذران یک زندگی فقیرانه بهره نمیگرفتند چگونه راضی می شدند تا خویشاوندانشان سوء استفاده کنند؟ وبیت المال را بیغما برند؟

در حرف حرف آنها تضاد موج میزند

اگر سوء استفاده هم صورت گرفته بدون رضایت و اطلاع آن حضرت بوده است.

کاری که اصحاب و پسران آنها برای پیشبرد اسلام کرده اند

متأسفانه تا امروز نظیر آن دیده نشده بلکه حتی بعضی از دستاورد های آنها را ما مدعیان اسلام ناب محمدی از کف داده ایم مرز های شمالی ایران را مرز بین کفر و اسلام میدانیم اما آیا بی خبریم که در زمان صحابه و تابعین مرزهای کفر صدها کیلومتر دورتر از محل کنونی واقع بودند این همه به کوشش و همت صحابه حاصل شده بود.

با این تفصیل چگونه باور کنیم که یک عده منافق و مرتد و خائن و فرزندان آنها خدمتی به اسلام کرده اند که در ادوار بعدی مسلمانان هرگز مثل آنها نتوانستند انجام دهند آیا این کار نامه درخشان یاران پیامبر کافی نیست که نپذیریم آنها بهترین افراد این امت بودند نه بدترین آنها؟

از یهودی بپرسید که (بهترین افراد یهود کیانند) می گویند یاران موسی (علیه الصلاه والسلام) مسیحیان می گویند یاران عیسی (علیه الصلاه والسلام) مسلمانان می گویند یاران محمد (صلی الله علیه واله

وسلم) ولی نه همه مسلمانها متأسفانه بعضی می گویند بدترین افراد امت ما یاران محمد صلی الله علیه وسلم هستند؟ حالا بیایید فرض کنیم ابوبکر و عمر و عثمان (رضی الله عنه) عطش قدرت طلبی داشتند بیایید این فرض نادرست را بکنیم و بعد بپرسیم بسیار خوب بقیه اصحاب که سرشان از نمود قدرت بی کلاه ماند چرا این گناه بی لذت را کردند؟ و برای چی بخاطر آبادی دنیای دیگری آخرت خود را برباد دادند؟ چه باعث شد امروز بروند و حرف پیامبر را نادیده بگیرند و فردایش در جنگ با مسیلمه کذاب شهید شوند؟ مگر ابوبکر به آنها پول میداد یا مقام میداد؟ هر کس میداند ابوبکر عمر نه خودشان خوردند و نه اجازه دادند دیگران از بیت المال استفاده غلط کنند.

آخر کسی که این اتهام عظیم را متوجه مهاجر و انصار می کند باید انگیزه ای هم برایش بترشد اما عملکرد صحابه و شهادت آنها در راه اسلام و زندگانی زاهدانه و ساده آنها ساختن انگیزه را برای اتهام سازان بسی مشکل میکند.

و بلاخره میپرسیم (صحابه کبار حالا بهر علت مجهولی دست به این کار زدند عوام الناس که در غدیرهم حاضر بودند چرا در شورای سقیفه سکوت کردند؟ علت این سکوت عجیب چیست؟ آیا فراموش کرده بودند؟)

فاصله بین غدیر خم ادعایی شیعیان تا تاریخ وفات پیامبر فقط ۷ روز است چطور ۷۰ هزار نفر حاضر در جلسه این واقعه را فراموش کردند؟

بگفته آنها وقتی علی رسماً جانشین پیغمبر شد مردم حرف رسول خدا را خوب درک کردند حتی آمدند و به علی تبریک گفتند پس چرا یک نفر در روز وفات پیامبر از عوام الناس بلند نشد که بگوید؟ (آقایان

مگر پیامبر علی را تعیین نفرموده بود؟) آیا باور کنیم این ادعا را که همه عوام الناس یکباره برضد دستور رسول خدا همدست شدند؟

باور نمیکنیم چون همان عوام الناس بعداً و بتشویق عمر و ابوبکر رضی الله عنهم رفتند و در راه اسلام شهید شدند ایران را فتح کردند یمن را مصر را روم را.

فرض کنید امام مسجدی مردم را امر به تقوا و دین داری می کند بعد همین امام شب هنگام، با همان مردم میرود دزدی آیا فردایش اگر باز مردم را امر به امانت داری کند متاثر می شوند؟ مردمی که میدانستند عمر و ابوبکر غاصب حق اند دیگر چطور زیرا پرچم آنها برای گسترش حق در جهان جهاد میکردند؟ این غیر ممکن است.

شاید این سوال از توریسین های مذهب تشیع شده باشد که آنها در کتاب های خود انگیزه بر کناری علی را این دانستند که (علی قاتل پدران کافر مسلمانان هم عصر خود بود و بستگان مسلمان شده جدید شان چشم دیدن علی را نداشتند) اما این دروغ است دلیل بسست است زیرا:

۱- اصحاب این مسئله بر ایشان حل بود در بین آنها کسی بود که پدر کافر خود را بخاطر اسلام کشت و دیگری از پیامبر اجازه خواست تا پدر منافق خود را بکشد.

۲- اگر قرار بر تنفر بود باید از محمد (صلی الله علیه و اله وسلم) که سرچشمه اصلی انگیزه قتل کافران محارب بودند متنفر می شدند.

۳- دیگران بیش از علی کفار را کشتند مثلاً عمر در هر موضوعی مشورت به کشتن کفار میداد.

۴- این جاهلیت در بین مسلمانها نبود وحشی - حمزه سید شهیداً را کشت اما وقتی مسلمان شد کسی به

او نگفت بالای چشمش ابروست یا خالد بن ولید قاتل چند صحابه وقتی مسلمان شد حتی به ریاست

لشکر رسید و کسی هم اعتراض نکرد که یعنی چه، چرا باید قاتل برادر و پدر ما حالا رئیس ما باشد؟

۵- وتازه آنهاييکه پدران یا برادران شان بدست علی کشته شده بودند بیشتر در مکه بودند و چندان

صاحب رای شمار نمیرفتند و اگر کسی مثل ابو سفیان در مدینه بود بنا به گفته منابع شیعه از علی

طرفداری کرد و نگاه نکرد به اینکه علی یارانش را کشته است و حضرت علی نظر او را فتنه گری دانسته

و رد فرمود. پس این چه دلیلی است که میاورند آیا فقط دنبال دست اویزی می گردند تا نظریه غلط خود

را تفسیر کنند؟

گاهی نیز می گویند آنها از عدالت علی می ترسیدند.

ولی مگر عدالت علی چی بود که از آن بترسند؟ ابوبکر و عمر نیز عادل بودند و علی بگفته بعضی ها وقتی

عدالت عمر و ابوبکر را دید سکوت کرد و انگهی کسانیکه عدالت محمدی را دیده بودند و در مقابل آن

سرفرود آوردند چرا باید از حکومت عدل علی می ترسیدند؟ آیا علی از محمد (صلی الله علیه وآله وسلم)

عادل تر بود؟

صحابه که این چیزها برایشان تازگی نداشت آنها مردانی آب دیده بودند آنها داو طلبانه عدالت محمد

را پذیرفتند و انصار آن حضرت را به سرزمین خود دعوت کردند تا آنها حکومت کند.

شنیده می شود که میگویند: (از ترس شدت عمل عمر عوام ناس چیزی نگفتند.)

این دلیل هم مردود است زیرا اولاً عمر لشکری نداشت ثانیاً عمر که هیچ بطور کلی مهاجران در سرزمین مدینه قوی نبودند و انصار دست برتر را داشتند ثالثاً بعضی از انصار مثل سعد بن معاذ تا آخر عمر نه با ابوبکر بیعت کردند نه با عمر و کسی جرات نکرد به آنها چیزی بگوید.

آزادی بیان از بدیهات حکومت اسلامی بود و کسی از سخن گفتن واهمه نداشت.

داستان

روزی عمر (رضی الله عنه) در مسجد سخنرانی میکردند مردی برخاست و گفت:

(نه حرفت را می شنویم و نه اطاعت می کنیم) فرمود چرا؟ مرد گفت تو مردی بلند قامتی و با این وجود لباسی که از پارچه غنیمتی دوختی کاملاً به اندازه ات است درحالیکه سهم ما برای دوختن لباس کفاف نمی دهد.

عمر (رضی الله عنه) مجبور شد هم پسر خود را بخواهد تا شهادت دهد که سهم خود را به پدر داده و هم نشانه درز روی لباس را شاهد بیاورد.

آنوقت ها مردم از چماق نمی ترسیدند عامه مردم می توانستند بلند شوند و بگویند شما دورغ میگویند حق از آن علی است ولی کسی در شورای سقیفه بلند نشد.

هرکاری انگیزه ای می خواهد عالمان شیعه باید به این سوال جواب بدهند.

صحابه و زمان انحراف

عالمان شیعه اکثراً معتقدند که پیش از رحلت رسول خدا صحابه منافق بودند مثلاً می گویند: (به این خاطر نماز با دست باز فرض شد تا آنها که در آستین خود بتی داشتند رسوا گردند) می گویند در بستر مرگ حضرت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) می خواستند چیزی بنویسند تا مردم پس از ایشان گمراه نشوند اما صحابه به مشاجره پرداختند و توطئه چینی کردند تا حضرت آن حرفی مهم را ننویسند (بحث را دراز نمی کنیم مسئله از دو حال خارج نیست یا معتقدند که قبل از وفات پیامبر نفاق داشتند یا می گویند پس از رحلت رسول الله منافق شدند و ما هر دو نظریه را بررسی می کنیم. اگر بگویند آن بزرگوران قبل از وفات پیامبر منافق بودند می گویم راست نیست به این دلایل:

۱- نام نشان منافقان به آنحضرت معلوم بود دستور داشت که بر سر قبر آنها نماز نخواند و با آنها بجنگد و با آنها بشدت رفتار کند و بنابراین اگر نام صحابه در لیست آن حضرت بود دیگر معنی نداشت که رسول خدا آنها را از جمله نزدیکان و مقربان خود گرداند و در امور با آنها مشورت نماید.

۲- منافقین به جنگ نمی رفتند خداوند (جل جلاله) درباره آنها میفرماید)

وَإِذَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ أَنْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَجَاهِدُوا مَعَ رَسُولِهِ اسْتَأْذَنَكَ أُولُوا الطَّوْلِ مِنْهُمْ وَقَالُوا

دَرْنَا نَكُنْ مَعَ الْقَاعِدِينَ) (رضوا بان یكونوا مع الخوالف وطبع علی قلوبهم فهم

لا یفقهون) سورة التوبة آیه ۸۶ و ۸۷

(و اگر سوره ای فرود آید به این مضمون که به خدا ایمان آرید و در رکاب رسولش جهاد کنید کسانی از آنها که توانای و قدرت دارند میبایند و از تو اجازه معافی از جنگ را می گیرند و می گویند بگذار ما را تا با نشسته گان بنشینیم راضی شدند تا همراه یان عقب ماند گان باشند و بر قلب های آنها مهر نهاده شد

پس آنها نمی فهمند.) و باز درباره آنها میفرماید. (فَإِنْ رَجَعَكَ اللَّهُ إِلَى طَائِفَةٍ مِنْهُمْ فَاسْتَأْذَنُوكَ

لِلْخُرُوجِ فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا وَلَنْ تُقَاتِلُوا مَعِيَ عَدُوًّا إِنَّكُمْ رَضِيتُمْ بِالْفُجُودِ أُولَ مَرَّةٍ

فَأَقْعُدُوا مَعَ الْخَالِفِينَ) (التوبة: ۸۳)

(و پس آنوقت که خدا تو را پیروز از جنگ برگرداند بسوی گروهی از ایشان پس از تو برای بیرون رفتن

به قصد جهاد اجازه می طلبند در جواب این مردم بگو هرگز با من بیرون نخواهید شد و هرگز بامن

دشمنی جنگ نخواهید کرد شما بدرستیکه در اول راضی به نشستن شدید پس بنشینید با پس ماندگان!

در این جا خدا با کلمه (لن) واضح میکند که منافقان هرگز جهاد نخواهند کرد.

در حالیکه صحابه در جنگها حاضر بودند و اصولاً پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) غیر از صحابه کسی

دیگر را نداشت که به همراهیش به نبرد بروند.

آیا این آیه برای بیدار کردن ما کافی نیست؟

۳- اگر بگوییم که یاران پیامبر همگی در زمان حیات پیامبر منافق بودند پس نتیجه این می شود که

خداوند (جل جلاله) در اراده اش موفق نشد زیرا یکی از اهداف بعثت پیامبر این بود که نفوس مردم هم

عصر خود را پاک کند. (هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ

وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ) (الجمعه: ۲) (او خداست که

در میان بیسوادان پیامبری از بین خودشان برانگیخت تا آیاتش را برای آنها بخواند و پاکشان کند و کتاب

و حکمت را به آنها یاد دهد و بدرستی که قبل از آن در گمراهی آشکار بودند)

با حرف تشیع پاک نکرد. اینکه ما بگوئیم از میان هزاران نفری که در مدرسه محمدی درس خواندند فقط ۴ تا ۱۲ نفر موفق شدند توهین به حضرت محمد(ص) است این حرف این معنی را دارد که از زن پیامبر گرفته تا دوست صمیمی ایشان جملگی منافق بودند یعنی آن حضرت در دریای از نفاق که حول ایشان را گرفته بود می زیستند و اقدامی نمی کردند این تهمتی بس بزرگ بر رسول خداست درست آن است که بگوئیم (منافقین یک عده محدود بودند و حکومت اسلامی در قلمرو عربستان رواج پیدا کرد و مسلمانها خلیفه الارض شدند) یک عیب بزرگ عالمان شیعه این است که باقیاس کردن امر را بر مردم مشتبه می کنند مثلاً وقتی به آنها بگوئید چرا دور قبر حسین (رضی الله عنه) طواف می کنند؟ می گویند شما چرا دور کعبه طواف می کنید؟

می پرسیم: (چطور مهدی در گهواره حرف زد و.. ۱۲ سال عمر کرد؟) می گویند: (چطور ندارد همانطوریکه عیسی (علیه الصلاه والسلام) در گهواره حرف زده و نوح (علیه السلام) ۹۶۰ سال عمر کرد) همینطور در جواب اینکه چطور می شود از زن تا پدر زن از نزدیکترین دوست تا خویشاوند پیامبر همه منافق باشند میگویند (چطور ندارد همانطور که پسر نوح و زن لوط و نوح کافر بودند) این جوابهای سفسطه آمیز نباید کسی را گمراه کند در جوابشان می گوئیم: « ولی پسر و زن نوح به عذاب الهی گرفتار شدند و در حالیکه همانهای که شما آنها را همراهان بد طینت پیامبر میدانید پس از او خلیفه شدند نوح (علیه الصلاه والسلام) به امر خدا (جل جلاله) از زنش دوری کرد لوط (علیه الصلاه والسلام) به امر خدا (جل جلاله) زنش را شبانه در خانه رها کرد تا دچار عذاب شود اما محمد (علیه الصلاه والسلام) ابوبکر را همرايش به غار ثور برد وقت مرگ سرش بر سینه عایشه بود و پدرش را پیشنماز مردم کرد آری محمد(صلی الله علیه وآله وسلم) تا آخرین لحظه اصحاب خود را رها نکرد و فرقی در اینجاست

اگر کس ادعا کند که چون زن لوط (علیه الصلاه والسلام) کافر بود پس زن محمد(علیه الصلاه والسلام) هم است اگر همین دلیل باشد پس زن شما نیز کافر است اگر نوح ...۱ سال عمر کرد پس هر کس بتواند چنین عمری کند بنابراین من هم میتوانم بگویم هزار سال عمر می کنم.

این حرف ها به هدیایان بیشتر شباهت دارد تا دلایل علمی.

۴- از همه بالاتر اگر ما بپذیریم که اصحاب پیش از رحلت رسول خدا منافق بودند پس باید قرآن را انکار کنیم در جای جای کتاب خدا صحابه مدح شده اند و ما بعضی از آیات را شاهد میاوریم:

سوره فتح پس از صلح حدیبیه و ۵ سال قبل از وفات پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) نازل شد در صلح حدیبیه پیمان صلحی بین مسلمانان و کفار بسته شد و خداوند(جل جلاله) پس از آن درباره حضرت محمد این آیه را نازل کرد.

(لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا

مُسْتَقِيمًا وَيُنصِرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيمًا) سورة الفتح آیه ۲-۳

(تا پیامرزد خداوند برایت گناهان سابق و آینده ات را انعامش را بر تو تمام کند و براه راست هدایت نماید و تا خدا ترا یاری و نصرت کند نصرت قوی و باشوکت).

پس مسلمانان جلو آمدند و گفتند:

(مبارک باشد یا رسول خدا. الله (جل جلاله) مشخص فرمود که با تو در روز واپسین چه خواهد کرد یا

رسول الله با ما چه خواهد کرد؟)

و این آیات نازل شد:

(هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ وَلِلَّهِ جُنُودٌ

السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا لِيَدْخُلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّتِ تَجْرِي مِنْ

تحت الانهر خلدین فیها و یکفر عنهم سیئاتهم وکان ذلك عندالله فوزاً عظیماً) سورة

الفتح آیه ۴-۵

(او آن خدایست که فرود آورد آرامش و اطمینان را در دل‌های مومنان تا ایمان سابق شان با ایمانی تازه

زیادتر شود و برای خداست لشکرهای آسمانها و زمین و خداوند دانای باحکمت است و عاقبت نزول این

آرامش آنست که خداوند درآرد مردان و زنان مومن را در بهشت‌های که در آن رودها جاریست و

جاودان در آن باشند و بدیهایشان را از آنها زایل کند و این در نزد خدا یک پیروزی و رستگاری بزرگ

برای مومنان است)

این ماجراکه ذکرش رفت را حضرت انس بن مالک نقل فرمود و در کتب مسلم و بخاری به ثبت رسیده

است شاید اینجا برادری اعتراض کند و بگوید:

(ای برادر اگر ما انس بن مالک ترا قبول داشتیم و یا بخاری و یا مسلم را دیگر چه نیازی بود که تو این

کتاب را بنویسی؟) راست هم می گویند قرار نیست که در بحث ما از چیزهای مشترکی که هر دو قبول

داریم یعنی قرآن و عقل خارج شویم پس دوباره به قرآن رجوع می کنیم تا ببینیم چطور در همین سوره

فتح در چند آیه پایین تر خداوند (جل جلاله) رضایت خود را از مؤمنانی که در زیردرخت با رسولش بیعت

کرده اند اعلام میدارد.

لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ

السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا (الفتح: ۱۸) بدرستی که الله از مؤمنان خشنود شد آن

وقتی که بیعت میکردند با تو زیر درخت پس دانست آنچه که در دل ایشان است و پس فرود آورد آرامش را

بدر دل ایشان و پاداش داد ایشان را به پیروزی نزدیک «

خوب این قرآن جلوی ما است و ما عقل هم داریم بالاخره باید مشخص کنیم این افراد که زیر درخت با

پیامبر خدا بیعت کرده اند و خدا از آنها راضی شد چه کسانی بودند؟ در کتب تاریخی اهل تشیع هم ذکر

است که:

(وقتی حضرت عثمان تشریف برد به مکه تا با مکیان مذاکره کند و راه را بمنظور دخول صلح آمیز لشکر

حضرت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) برای انجام مناسک حج باز کند خبر آمد که مکیان حضرت

عثمان را کشتند و بعد حضرت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) مسلمانان را جمع کرد و در زیر

درختی نشست و از آنها بیعت گرفت که با مکیان بجنگند)

واضح است که همراه رسول خدا فقط علی بن ابی طالب (رضی الله عنه) نبود حدود ۱۴۰ نفر پیروان

ایشان بودند و همه حاضرین غیر از جدین قیس بیعت کردند شیعه هم قبول دارد که در این مراسم بیعت،

عمر و ابوبکر (رضی الله عنه) نیز بودند و ما به این دلیل است که پشت کلمه صحابه حروف (رض) که

اختصار (رضی الله عنه) است را می نویسیم.

شما دقت کنید که خداوند در این آیه چه می فرماید:

(فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا وَمَغَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا

وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا) سورة الفتح آیه ۱۸-۱۹

«پس دانست آنچه را که در دلها نشان است و سپس فرود آورد اطمینان و آرامش را بر آنها و پاداش داد ایشان را به پیروزی نزدیک و غنیمت های زیادی که خواهند گرفت و خداوند غالب و عزیز و با حکمت است.

این حرف چه معنی بزرگی دارد این الله است که از قلبهایشان خبر میدهد و از ایمان آنها تعریف می کند و به خاطر این ایمان محکم است که به آنها مژده میدهد مژده به پیروزی نزدیک:

این پاداش آنها بود بخاطر بیعت شان. و اشاره ای است به پیروزی بعدی آنها در جنگ خیبر با یهودیان که چنانکه میدانیم خیلی زود تحقق یافت یعنی وقتی رسول خدا از حدیبیه برگشت و قصد خیبر فرمود در مدینه منافقانی که همراه حضرت در سفر مکه شرکت نداشتند بطمع گرد آوری غنائم خواستند که بالشکر همراه شوند اما رسول خدا نپذیرفت و فرمود اگر بیاید به شما از مال غنیمت چیزی نمی دهم و سپس بهمراه همان مؤمنان که در حدیبیه بودند به خیبر رفت و یهودیان را شکست داد و غنیمت عظیمی بدست آورد.

حضرت عایشه رضی الله عنها میفرماید (تا روز خیبر یک شکم سیر خرما نخورده بودم)

(۱) نگاه کنید به صفحه ۳۲ همین کتاب

خدا را شکر. هزار مرتبه خدا را شکر عالمان شیعه برای آنکه قهرمانی حضرت علی رضی الله عنه را نشان دهند. اقرار دارند به اینکه حضرت ابوبکر و حضرت عمر در آن جنگ پرچمدار بودند. ولی رشادتی از خود نشان ندادند.

به هر حال از حرفشان استنباط می شود که آن حضرات نیز مشمول وعده الهی شدند و غنایم کثیری بدست آوردند و اگر هم کسی جهالت کند و انکار نماید می پرسیم (آیا فتح ۹ قلعه مستحکم کفار را علی به تنهایی انجام داد یا حضرت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) با لشکری آنها را در محاصره گرفت لشکر عظیمی که کمر یهودیان را شکست)

اگر بگویند علی به تنهایی و به کمک ۴ نفر دیگر یهودیان را شکست داد می گوئیم پس نگوئید که روزی که حق علی را خوردند علی قدرت نداشت آن علی که ۴ سال پیشتر توانسته بود یهودیان تا دندان مسلح را از بین ببرد بر اکتی می توانست عمر و ابوبکر و بقیه اصحاب را از بین ببرد و ریشه منافقان را بکند پس چرا اینکار را نکرد و چون جواب ندارند ناچاراً می پذیرند که همراه حضرت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) صدها مجاهد دیگر نیز بودند.

مجاهدینی که خداوند (جل جلاله) آنها را تایید فرموده است پس جاییکه قرآن آنها را مؤمن میداند آیا کسی که مؤمن به قرآن باشد دیگر حق دارد که علیه صحابه سخن گوید؟

آنها سخن های رکیک در حد اینکه آنها منافق بودند!!

جواب را باید برادران شیعه مومن به قرآن مجید بدهند!

با دلایل ذکر شده مشخص و به اصطلاح اظهر من الشمس است که صحابه تا لحظه وفات پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) مومنانی مخلص بودند و قرآن بر این گواهی میدهد و عقل و براهین و شواهد دیگر نیز همین را می گویند.

حالا احتمال دیگر را بررسی کنیم یعنی احتمال اینکه صحابه نه پیش از وفات بلکه پس از رحلت حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) منافق شدند این احتمال نیز غیر ممکن است که بوقوع پیوسته باشد به دلایل زیر:

(۱) نا ممکن است چونکه بدون انگیزه است توضیح میدهیم جاده ای را در نظر بگیرید که در آن حدود ۳۰ هزار ماشین در حال حرکتند یکباره اگر در روزنامه ای شما بخوانید که این ۳۰ هزار ماشین جز ۴ تا ۱۲ تا یکباره خراب شده و متوقف گشته اند باور می کنید؟ اگر بگویید احتمال دارد که چنین چیزی رخ دهد حد اقل بدنبال دلیل میگردید.

ما وقتیکه می گوئیم ۳۰ هزار صحابه اصحابیکه تا آخرین جنگ همراه رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) بودند یکباره و بلافاصله پس از رحلت آن حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) ایمانشان خراب شد باید دلیل ارائه دهیم وگرنه هیچ انسان خوب اندیشی حرف ما را نمی پذیرد.

(۲) گفتیم که خداوند(جل جلاله) در ماجرای صلح حدیبیه برقلب مومنان و صدق ایمان آنان گواهی داد و بر قلوب آنها آرامش را نازل فرمود آیه چنین میگوید:

(هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيُذْأَبُوا إِيمَانًا مَعَ إِيْمَانِهِمْ وَلِلَّهِ جُنُودُ

السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا لِيُدْخَلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ

تَخْتَبُهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَيُكَفَّرُ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَكَانَ ذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ فَوْزًا عَظِيمًا) سُورَةُ

الْفَتْحِ آيَةُ ٤٥

(او همان خدای است که آرامش را بردلهای مومنان نازل کرد تا ایمانشان با ایمانی دیگر فزونی گیرد و از برای الله است سپاهیان آسمانها و زمین و خداوند (جل جلاله) دانای با حکمت است)

نتیجه نزول این آرامش بر قلبهای مومنان آن است که عاقبت خدا (جل جلاله) زنها و مردان مومن را در باغهای که زیر آنها رودها جاریست وارد کند و جرمها و بدیهای آنها را از آنها زائل گرداند.

و این پاداش برای مومنان نزد خدا یک رستگاری بزرگ است. این آیه ۵ سال قبل از وفات پیامبر نازل شد ملاحظه کردید آیه می فرماید:

(ما بر قلب مومنان سکینه و آرامش نازل می کنیم تا ایمانشان با ایمانی تازه زیادتیر و زیادتیر شود).

خداوند نفرمود که ایمانشان کم شود یعنی عکس آنچه که علمای شیعه میگویند آنها مدعیند در عرض ۵ سال ایمان صحابه سیر نزولی پیموده به صفر رسید و زیر صفر رفت و این ادعا خلاف فرموده قرآن است. ما به همین دو دلیل بسنده می کنیم و قضاوت در باره ادعای آنانکه به کفر صحابه بعد از پیامبر معتقدند را به خوانندگان وا میگذاریم.

اینجا لازم است اشاره ای به یک طرفند برخی از علمای شیعه بنمایم البته قصد اساء ادب به عامه مردم را ندارم زیرا اغلب آنها مردمانی صادقند و تنها عییشان این است که از علوم دینی اطلاعات و آگاهی های غلطی دارند. وحتى قصد طعنه زدن به کلیه علمای شیعه را نیز ندارم زیرا در بین آنها نیز مردان خوش نیت وجود دارند متأسفانه یا به حقایق به دقت توجه نمی کنند و یا از چرخش در زندگی می ترسند.

روی حرف من به آن دسته از عالمان شیعه است که سعی دارند از واقعیت بگریزند و آنرا از عامه مخفی دارند .

طرفند آنها تقیه است یعنی جائیکه کمیشان لنگ آمد عقب می نشینند مثلاً در مسئله تحریف قرآن چون ادعای آنها محلی از اعراب ندارد بطور کلی منکرند که قرآن تحریف شده در حالیکه کتب آنها از این مسئله پر شده و عالمانی که به این امر معتقدند روی چشم آنها قرار دارند .

بر این اساس در سایه تقیه من میترسم که آنان بیایند و بگویند که:

(نویسنده این کتاب به ما افترا بسته و حرف در دهان ما گذاشته و کتاب را بر اساس یک فرض غلط

نوشته ما هرگز نگفته و نمی گوئیم عمر و ابوبکر منافق بودند بلکه آنها مؤمنانی بودند که فقط در مورد

حق علی دچار لغزش شدند اگر غیر از این بود چرا ما با مسلمانان دیگر معاشرت می کنیم زن میدهیم

زن میگیریم بر جنازه آنها حاضر می شویم و ذبیحه آنها را می خوریم و پشت امامشان نماز می گزاریم؟

اما صبر کنید. شما نمی توانید بگوئید فلان مسلمان بود اما بخشی از رسالت محمد(صلی الله علیه وآله و

سلم) را قبول نداشت در این حرف تضاد نهفته است کسی که نماز نخواند کافر نیست اما آنکه منکر

و جوب نماز شود مسلماً مسلمان نیست .

شما میگوئید این آیه در حق حضرت علی است

(يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ

يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ) (المائدة: ۶۷) (ای پیامبر برسان آنچه

را که از جانب پروردگارت بتو نازل شده و اگر این کار را نکنی پس رسالتی که بتو محول شده بود را انجام نداده ای خداوند تو را از مردم حفظ میکند بدرستی که او گروه کافران را هدایت نمی کند.

ببینید مسئله چقدر مهم است که پیامبر تهدید میشود که اگر نگوید علی جانشین من است از مقام پیامبری عزل میگردد این تفسیر شما از آیه است و حالا حساب کنید حال کسی را که بشنود ولی قبول نکند و پنهان کند و منکرشود و خود جای علی بنشیند عمر و ابوبکر و باقی صحابه با دو گوش خود شنیدند که حضرت فرمود علی جانشین من است از او پیروی کنید. عمر و ابو بکر باقی صحابه با ادعای شما با دو چشم خود دیدند که پیامبر بر روی بلندی علی را بر دست بالا برد و گفت آنچه که مدعیید گفت! با این موجود پیروی نکردند اصلاً منکر شدند که چنین حرفی را پیامبر زده آیه و حدیث را منکر شدند و پنهان کردند دیگر چطور آنها را مسلمان میدانید پس شما اگر به زبان هم انکار کنید چون عمل این کار کفر آمیز را به اصحاب نسبت میدهید پس قائل به کفر و نفاق آنها هستید و کتابهای شما هم مملو از جملاتی است که به صحابه عظیم شان پیامبر نسبت کفر را میدهند و اما اینکه پشت پیروان آنها نماز می خوانید وزن میدهید وزن می گیرید در جنازه آنها حاضر می شوید برای این است که شما به تقیه معتقد هستید و این سوال را خود شما جواب بدهید چرا با آن عقیده اینکارها را می کنید و دلیل این تضاد در عمل و گفتار خود را روشن کنید؟

چرا پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) جانشینی برنگزید؟

یکی از ایرادهای بزعم ایشان، مهم این است که می گویند: «چگونه می توان پذیرفت که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در امری چنین مهم سکوت کرده باشند و امت را مانند رمه ای بی چوپان بحال خود وا گذارند. این یک اصل غیر قابل بحث پیش ایشان است که هرگز کره زمین از حجت خدا

خالی نمی شود پس می گویند محال بود که پس از مرگ پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) این قانون دستخوش تغییر شود».

آنها به استدلال زیاد چنگ می زنند و آنرا از براهین قوی خود بحساب میآورند اما باز بر اساس فرمولی که داریم این نقطه نظر را نیز محک می زنیم تا ببینیم که آیا خالی از تناقض است یا نه؟ متأسفانه در اینجا نیز علماء شیعه دچار تناقض گوئی شده اند.

از یک سو می گویند دنیا از حجت خالی نمی شود و زمین بدون رهبری نمی ماند و محال است که امر مهم جانشینی پیامبر مسکوت گذارده شده باشد و از طرف دیگر ما عملاً می بینیم که امروز جهان حتی در نزد خود آنان از حجت خالی است و مسئله جانشینی پیامبر لا ینحل مانده است چطور دقت کنید به عرایضم!:

علماء شیعه می گویند خدا (جل جلاله) حضرت علی و بعد امام حسن و بعد امام حسین بعد امام سجاد و الی آخر تا مهدی ۱۲ امام را به جانشینی پیامبر برگزید می گوئیم بسیار خوب از آخری می پرسیم:

امام مهدی حالا کجاست؟

من نوعی را چرا خدا بدون رهبر گذاشته است؟

اگر از عدالت خدا بدور بود که امت محمد را بدون رهبر رها کند از عدل او بس دورتر خواهد بود که مرا و امثال مرا و شما را که از زمان پیامبر خیلی فاصله داریم بدون رهبر رها کند می گوئید (رها نکرده و رهبر ما مهدی است که حی و حاضر است) باز می پرسیم (خوب کجاست که من از او بپرسم که حق با کیست؟) شما در جواب من ای برادران اهل تشیع چه می گوئید مگر نمی گوئید که او پشت پرده غیب

پنهان است و دسترسی به او ممکن نیست و باید به قرآن و احادیث ائمه و پیامبر مراجعه کرد خوب پدر
آهزیده ها پس باز به حرف ما رسیدید.

مهدی از میان شما به پشت پرده غیب رفت و جانشینی نگذاشت و شما را بی رهبر گذاشت شما این حق
را به مهدی میدهد از عدالت خدا هم بدور نمی دانید خوب پس چرا وقتی می گوئیم پیامبر خدا (صلی
الله علیه وسلم) جانشینی برنگزید و قرآن و سنت را برای ما گذاشت ناراحت می شوید و آبرو درهم می
کشید؟

اول شما برای مهدی نایب درست کردید و ۷۰ سال که عمر یک آدم است مردم را سرگرم کردید و چون
زمینه را برای ظهورش آماده ندیدید عمرش را طولانی کردید و نایب را هم مردود دانستید و بالاخره
واضح است که امروز من بدون رهبر هستم شما خواننده هم بدون رهبر هستید و لازم است که خودمان
بنشینیم و رهبر خویش را برگزینیم و انتخاب رهبر را در پرتو هدایت‌های قرآن و سنت انجام دهیم
همانطور که برادران اهل تشیع انکار را می کنند و کردند اول خمینی را انتخاب کردند نمایندگان خبرگان
را انتخاب کردند اگر مهدی زنده و اوامرش ظاهر باشد که دیگر نیازی به انتخاب نیست وقتی رهبر الهی
در میان ما باشد ما دیگر کی هستیم که رهبر انتخاب کنیم وقتی حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و
سلم) در میانه صحابه بود کسی انتخاب نمی دانست یعنی چه. هیچکس نمی آمد امیر لشکر را خودش
انتخاب کند همه اینها به امر حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) بود و حضرت محمد (صلی الله
علیه و آله و سلم) را هم مردم انتخاب نکرده بودند این واضح است. او پیامبر و برگزیده الله (جل جلاله)
بود خوب حالا که ما به خود حق انتخاب رهبر را میدهیم چرا به صحابه نمی دهیم؟

این مثل لقمه از پشت گردن خوردن است پس از هزار و یک دلیل آخر می رسند به حرف ما. جای خنده دار قضیه اینجاست که در کشور ایران وقتی خمینی مرد کسی را به جانشینی خود انتخاب نکرد و شاید خواست خدا بود که اینطور شود از یک طرف منتظری را برکنار کرده بود و از طرف دیگر جانشین رسمی نداشت و بعد بزرگان ایران آمدند و یک رهبر جدید برگزیدند که نامش خامنه ای است. خامنه ای حکم رهبری خود را نه از خدا گرفت و نه از مهدی و نه حتی از رهبری قبلی.

خوب آدمهای حسابی آن چیزی را که غیر ممکن میدانستید و میگفتید محال است پیامبر انجام دهد رهبر شما و رئیس نظام شما انجام داد.

می گویند: اگر خمینی جانشینی انتخاب نکرد برای این بود که قانون اساسی وجود داشت مجلس خبرگان بود و در سایه دستورات آن رهبر انتخاب می شد که شد.

در جواب می گوئیم (یعنی قانون اساسی شما از قرآن دقیق تر بود در قرآن آمده که مسلمانها امور خود را با شوری اداره کنند و بر اساس آن دستور، مردم در امر خلافت شوری کردند و اکثریت قریب به اتفاق بر حضرت ابوبکر متفق شدند. و آنکس هم که قبول نکرد نه کودتا کرد نه دست به شمشیر برد. یا سکوت کرد یا به سفر رفت. و این قانون شورا است.

البته قصد ندارم وارد سیاست شوم تنها هدفم این است تا بیان کنم که اهل تشیع نمی توانند به عقاید خود جامه عمل پوشانند حتی وقتی حکومت از آن آنها هم باشد نمی توانند. چون با جوهر عقیده آنها، تضاد عجین شده و هر کس میداند که در عمل دو چیز متضاد واقع نمی شوند. و لو آنکه بصورت تئوری بتوان آنرا بیان نمود.

اما نمی خواهیم از جواب به این سوال که چرا پیامبر خلیفه ای برگزید طفره برویم ما دلایل زیادی داریم که عدم انتخاب جانشین توسط پیامبر را توضیح میدهد از آن جمله.

(۱) پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) قوم را بدون راهنما رها نکرد زیرا در بین آنها قرآن باقی ماند و این کتاب آسمانی دارای این خصوصیت بود و هست و خواهد بود که کتابی آسان و قابل فهم و استفاده برای همه است خداوند(جل جلاله) ۴ بار در یک سوره این آیه را تکراراً آورده است.

(وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ) سوره القمر آیه ۱۷ - ۲۲ - ۳۲ - ۴۰

(و براستیکه آسان گردانیدیم قرآن را برای پند گیری پس آیا هست کسی که پند گیرد؟)

و این هم ویژگی خاص قرآن است که نه دستخوش تحریف شده و نه می شود و نه خواهد شد گمان نمی کنیم در این باره کسی جرات کند حرف دیگری بزند پس قرآن و عملکرد رسول خدا که در کتب حدیث جمع شده چراغی فروزان برای راهنمای امت بودند و این سخن اساساً غلط است که بگوییم (امت چون رمه ای بی چوپان رها شده اند).

(۲) دوماً در قرآن و سنت امر شده که مسلمانها در امور خویش با یکدیگر مشورت کنند خداوند (جل

جلاله) در قرآن میفرماید:

(أْمُرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ) سوره الشوری آیه ۳۸

(مومنان) کارهایشان را در بین خویش با مشوره انجام میدهند)

و آنها نیز پس از رحلت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) چنین کردند و عملاً نیز موفق شدند.

۱. باید دقت کنیم که در عدم انتخاب جانشین مستقیم، حکمت بزرگی وجود دارد برای درک آن

نیاز به توجه و فهم است:

هنگامیکه حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) در قید حیات بودند چند بار برای خود جانشین و نائب برگزیدند مثلاً وقتی برای غزوه ای تشریف میبردند کسی را به جانشینی در مدینه میگذارند یا برعکس هنگامیکه خودشان با لشکر نمی رفتند کسی را از جانب خود امیر لشکر میکردند. در یکی از این جنگها خالد بن ولید فرمانده سپاه بود او به کفار حمله کرد یکی از کفار که مرگ خود را نزدیک میدید داد

زد:

(لا اله الا الله محمد رسول الله)

اما حضرت خالد اعتنایی نکرد و او را کشت وقتی حضرت خالد برگشت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) واقعه را که شنیدند بشدت ناراحت شدند و چهره شان سرخ شد و بارها به خالد فرمودند ای خالد آیا قلبش را شکافته بودی و دیده بودی که دروغ می گوید آنقدر این جمله را تکرار کردند تا حضرت خالد در دلش گفت. (ای کاش بس میکردند)

بعد حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) دستور دادند که دیه خون آن فرد را به اهلش بدهند بعد فرمودند.

(خدایا من ذمه خون آن شخص را قبول نمی کنم)

چرا حضرت این حرف را زدند؟ از اول نیز ذمه خون آن شخص بگردن حضرت خالد بود از اول هم به

حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) ربطی نداشت؟ نه اینطور نیست بهر حال خالد امیرمنتخب

حضرت محمد(صلی الله علیه و آله و سلم) بود و به زبان دیگر جانشین ایشان در بین لشکر بود پس دستور خالد مثل دستور پیامبر بود و عمل او عین عمل رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم).

لذا حضرت خالد خطا کرد حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) عکس العمل نشان دادند و خطای خالد را اصلاح کردند حالا تصور کنید خالد جانشین آن حضرت پس از وفات نیز می بودند و فرض کنید

که این واقعه پس از رحلت پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) اتفاق می افتاد هیچکس نمی توانست به خالد این برگزیده پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) اعتراض کند و این عمل حتی بصورت قانون

درمیاید. و تصور کنید خالد نیز برای خود جانشینی برمیگزید و او هم فقط یک خطا میکرد و به همین ترتیب تا امروز این جانشینان رسمی بنظر شما چند خطا میکردند همه این خطاها قانون میشد؟

شیعه متوجه این نکته شده که سعی کرده جانشینان پیامبر را معصوم از خطا معرفی کند اما این نادرست است زیرا اولاً عملاً خلاف این اتفاق افتاده و خالد(رضی الله عنه) برگزیده رسمی پیامبر اشتباهی کرد که

رسول خدا را به خشم آورد و ثانیاً انسان در صورتی می تواند از خطا مصون بماند که بوحی مرتبط باشد و پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) هم اگر با وحی سر و کار نداشت دچار خطا می شدند بطور مثال ایشان

می خواستند سرقبر منافقین نماز بخوانند که این آیه نازل شد:

(وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰ أَحَدٍ مِّنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَىٰ قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَاتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ) (التوبة: ۸۴)

و (ای محمد) بر سر مرده هیچیک از ایشان (منافقان) نماز مگذار و نایست بر سر قبرشان بدرستیکه

آنها کافر به خدا و رسولش شدند و مردند در حالیکه فاسق بودند) یا این آیه نازل شد:

(عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَتَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ) (التوبة: ۴۳)

خدا ترا ببخشد چرا تا زمانی که برایت واضح نشده بود که از بین اجازه گیران کی راست گو و کی دروغگو است به آنها اجازه دادی که به جنگ نیایند!

ومثل این زیاد است.

خداوند (جل جلاله) چون که عمل رسول خود را اسوه مؤمنان مقرر فرموده بود لهذا در هر مورد ایشان را مخاطب میکرد و رفتارشان را درست و بی خطا و صاف می کرد تا برای ما مرجع باشد و مرجع شد و ما میگوییم ایشان معصوم بودند، یعنی از خطاء و گناه بری بودند.

اما جانشین پیامبر (صلی الله علیه وآله و سلم) این امتیاز را نداشت و مثلاً اگر علی جانشین رسمی ایشان می شد این احتمال وجود داشت که خطای کند که بعداً بصورت قانون در آید و تازه گاهی خطاها در سلسله جانشینها می توانست ۱۸۰ درجه باهم فرق کند و ما را دچار سردرگمی نماید به این صورت که این احتمال وجود داشت که امام حسن کاری کند که امام علی خلاف آنرا کرده و یا امام حسین کاری کند که حسن نکرده و به این صورت عوض یک رهبر ۱۰۰ رهبر داشتیم که هرکسی به فتوای خود عمل میکرد و مسلمانان حیران می شدند و عملاً هم تاریخ شیعه با این مشکل روبروست که توضیح دهد. چرا علی با معاویه جنگید و پسرش با معاویه صلح کرد عالمان شیعه برای توجیه این رفتار متضاد مجبور شدند کتب قطوری بنویسند که تازه خواننده کنجکاو را قانع نمیکند.

به این دلیل ساده است که پیامبر (صلی الله علیه وآله و سلم) کسی را پس از خود برنگزید تا مبادا خطایش بنام اسلام تمام شود امروز ما در یک مسئله خلافی به قرآن و سنت مراجعه می کنیم و رای

هیچ شخصیت دیگری حتی شخصیتی چون ابوبکر (رضی الله عنه) درمقابل قرآن و سنت برای ما سند نیست و خود را ملزم به پیروی صد درصد از هیچکس جز قرآن و سنت نمی دانیم.

عالمان مذهب تشیع برای آنکه جواب اشکال را بدهند خود را بورطه ای بس خطرناک انداخته اند یعنی مدعی شدند که جانشینان پیامبر معصوم یعنی بری از خطا بودند و بواسطه الهام با الله (جل جلاله) در تماس بودند و فرق الهام و وحی را در این میدانند که در وحی می توان فرشته را دید و صدایش را شنید و در الهام فقط صدایش شنیده می شود و خودش قابل رویت نیستند به این ترتیب خاتمیت پیامبر (صلی الله علیه وآله و سلم) و جامعیت قرآن را عملاً منکر شده اند هرچند که بظاهر به آن اعتقاد دارند.

خاتمیت پیامبر را از اینرو منکرند که بهر حال باور دارند.

خداوند (جل جلاله) پس از حضرت محمد (صلی الله علیه وآله و سلم) از طریق فرشتگان با جانشینان او در تماس است همانگونه که با جانشینان موسی (علیه الصلاه والسلام) تماس داشت حالانکه نوع تماس اهمیتی ندارد؟! می خواهد با وحی باشد یا با الهام یا فاکس یا تلفن نتیجه مهم است مهم این است آنها می خواهند بگویند که ارشادات الهی برخلاف عقیده ما جامع نشده و باز بطریقی دیگر در حال تکمیل است و این انکار اصل خاتمیت پیامبر و جامعیت قرآن است و عجیب اینکه آنها به کتب الهام شده دیگری چون حفر و جامعه و صحیفه فاطمیه معتقدند **انا لله وانا الیه راجعون**. تمامی این مسائل از آنها سرچشمه گرفته که ایشان جانشینی علی را اصل قرار داده و برای دفاع از این اصل دیگر برایشان اهمیتی ندارد که حتی اگر بنوعی مجبور به انکار خاتمیت پیامبر یا کامل بودن قرآن شوند. با این بحث معلوم شد که چرا پیامبر جانشینی تعیین نکرد اما باز دلیل را تکرار می کنیم:

(چونکه جانشین باوحی مرتبط نبود و احتمال داشت در حکمی خطا کند و این خطا در صورتیکه او بر

گزیده پیامبر میبود به دین برمیگشت)

و این توضیح شیعه که می گویند جانشینان پیامبر معصوم و با خدا در تماس بودند را نمی پذیریم زیرا اگر

قبول کنیم باید آیه ۴۰ از سوره احزاب را منکرشویم

(مَا كَانَ مُحَمَّدٌ ابًا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ) (الأحزاب: ۴۰)

(نیست محمد پدر هیچیک از مردان شما و اما فرستاده خدا و آخرین پیامبران است.)

و اگر بگوییم «هم این آیه را قبول داریم و هم نازل شدن الهام برعلی را دوگانه گوئی کرده ایم و ما

دینی که دوگانه گوئی و تضاد در آن باشد را قبول نداریم زیرا الله فرموده است:

(وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا) (النساء: ۸۲)

و اگر کتاب آسمان دستورات دینی از جانب کس دیگری غیر از الله می بود حتماً و صد در صد در آن

اختلاف و تضاد فراوانی پیدا می کردند.

یعنی اگر از طرف خدا نباشد حتماً می توان در آن تضاد یافت.

چرا عجله کردند؟

و ایراد می گیرند) اگر صحابه ریگی به کفش نداشتند چرا هنوز که جسد پیامبر(صلی الله علیه و آله وسلم

(روی زمین بود به تکاپو افتادند تا جانشین انتخاب کنند علت این شتاب چه بود؟)

ما نمی دانیم از این حرف چه منظوری دارند؟ این حرف چه معنی دارد؟

مسئله عوام فریبی و ترس در کار نبود که تندی یا کندی عمل در سر نوشت علی تأثیری داشته باشد

چونکه برادران شیعه ما خود می گویند که در غدیر خم تمام مردم شنیدند و دیدند پیغمبر علی را به

جانشینی برگزید اما در شورای سقیفه کسی دم نزد حتی از عامه مردم همه صدایی در نیامد. بنابراین

گردانندگان پشت صحنه نگران این نبودند که (تأخیر در انتخاب جانشین احتمال ازدیاد محبوبیت علی را

بهمراه بیاورد).

مگر خارج از شهر لشکری به کمک علی میامد که صحابه شتاب کنند؟

این ایراد اصلاً یک عوام فریبی برای بد نام کردن یاران پیامبر است وگرنه این عجله در سر نوشت علی

بی تأثیر بوده است. بیا بیا فکر کنیم مثلاً اگر پس از دفن حضرت محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) بفکر

انتخاب جانشین میافتادند چه میشد؟ باز حضرت علی (رضی الله عنه) شانس نداشت حد اکثر کاری که

علی (رضی الله عنه) میتوانستند بکنند این بود که چیزی را که ۷۰ روز پیش همه شنیده بودند را دو باره

باز گویند آنها که حرف محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) را قبول نکردند مسلماً باز گوئی علی را نیز

پشت گوش میانداختند. این را شیعه می گوید که «آنها در ۷۰ روز پیش همه با علی بیعت کردند و به

جانشینی او اقرار نمودند ولی در شورای سقیفه یعنی ۷۰ روز بعد نقص عهد کردند.

مردمی که گوش شنوا به حرف رسول خدا نداشتند مسلماً سخنانی علی را هم قبول نمی کردند کما

اینکه به ادعا منابع شیعه روزهای بعد علی اعتراض کرد انکار و تغییری در اوضاع پیدا نشد.

پس تاجیل یا تاخیر درانتخاب جانشینی برای علی (رضی الله عنه) علی سویه بود. ومشخص نیست کسانیکه این ایراد را علم می کنند اگر قصد فریب دادن و بازی کردن با احساسات مردم را ندارند پس چه مقصدی دارند؟

اما با این وجود برای آنکه کسی از این نظر نیز سوء استفاده نکند علت شتاب صحابه را بروایت تاریخ ذکر می کنیم:

روز وفات پیامبر حضرت سعد بن عباده رهبر یک گروه از انصار همراه یاران خود در محلی بنام سقیفه بنی ساعده بودند و حضرت سعد برای یارانش و بقیه انصار حاضر در محل گفت که باید جانشین پیامبر را از بین مردم مدینه انتخاب کنیم و خود را که رئیس پیر انصار بود، ارجح به این مقام دید. بزرگان مهاجر تا آن لحظه به این فکر نبودند و شاید اگر عمل حضرت سعد نبود انتخاب جانشین به بعد از دفن رسول خدا موکول می شد. اما این حرکت ناگهانی سعد همه را وادار به مداخله کرد زیرا کبار مهاجران سعد را برای این کار ارجح نمی دیدند. این فقط عقیده مهاجرین نبود گروه بزرگی از انصار نیز بر همین رای بودند پس بدون دعوت و برنامه قبلی بزرگان مهاجر وارد محل اجتماع طرفداران سعد در سقیفه شدند و از قبل توطئه ای در کار نبود و اصلاً کسی آنجا حرف علی را نمی زد و بهر حال جر و بحث و مباحثه زیاد شد اما به نتیجه ای نرسیدند یعنی حضرت سعد بر حرف خود پافشاری کرد. اما فایده ورود مهاجرین به صحنه این بود که خیلی از انصار حرف و استدلال مهاجرین را پذیرفتند.

و ابوبکر که توسط عمر پیشنهاد شده بود را به خلافت برگزیدند. اما سعد مخالفت کرد از این رفتار حضرت سعد و مخالفت او با مصوبه شوری می توان حق را به آنهایی داد که معتقد بودند از سعد بهتر برای این مقام ابوبکر است. و از رای اکثریت انصار به ابوبکر می توان در یافت که آن بزرگواران نیز به این

نکته توجه داشتند و از رای انصار به ابوبکر متوجه این نکته و حقیقت عظیم می شویم که شاگردان مکتب محمدی چگونه تربیت شده بودند که در آن محیط جاهلی و قومی رای به فردی از کشور دیگر دادند.

(امروز ایران که اسلامی است بر اساس قانون اساسی آن، مسلمانی که از کشور دیگر باشد نمی تواند رهبر ایران شود.) و الا اگر همه انصار بدور حضرت سعد بن عباده جمع می شدند.

مسلماً مهاجرین قدرت این را نداشتند مخالفت کنند و خلافت بدست انصار میافتاد کسی که صحابه پیامبر را به مقام پرستی و قبیله پرستی متهم می کنند خوب است در این رفتار انصار دقت کند و ببیند که آنها چگونه خلافت که دردسترشان بود را به فردی از قبیله ای دیگر و از وطن دیگر دادند. آیا پس از این رای می توان انصار را متهم کرد که حرف رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) را در مورد حق علی نپذیرفتند و دادند کسی دیگری بخورد. مثل این است که گفته شود.

(دزدی مال دزدیده و در راه خدا بخشید) حیرت آور است این استدلال آنها.

بنابراین اگر درانتخاب رهبر عجله کردن گناه بود متوجه همه اصحاب نیست بلکه فقط حضرت سعد بن عباده (رضی الله عنه) مسئول آن است هرچند اول ثابت کردیم که در این عجله کردن هیچ توطئه ای مد نظر نبوده است البته ما این جسارت را در حق حضرت سعد بن عباده نمی کنیم او اجتهاد کرد که بهتر است خویش رهبر شود.

این موضوع را با افراد قبیله اش در میان گذاشت و اگر بگویم چرا حرص داشت و هول زد جواب این است که در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) مردم بر سر جسد مرده گریه نمی کردند و سینه نمی زدند و اینکارها را جاهلیت میدانستند و جسد پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) بر روی زمین همینطور نیافتاد

بلکه بهترین افراد خانواده اش مشغول غسل و کفن حضرت بودند لذا اگر سعد به کار دیگری پردازد چه ایرادی بر اوست.

در اینجا ما می پرسیم چرا حضرت علی به شوری نیامد تا جلوی انحراف را بگیرد اقلأ بیاد مردم بیاورد که در ۷۰ روز پیشتر در غدیر خم چه گفته اند چه و چه شنیده اند. مسئله شوری که مخفی نبود او هم می توانست مثل بقیه و با عجله به آنجا برود. آیا کدام امر مهم تر بود؟
(غسل دادن جسد پاک پیامبر یا جلوگیری از انحراف عظیم امت.)

حضرت علی می توانست کسی دیگری از فامیل پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) را مسئول غسل کند و خودش هم بیاید یا حد اقل آن ۴ تا ۱۲ نفر طرفدار علی چرا در جلسه حاضر نشدند و اگر شدند پس چرا چیزی نگفتند؟ بنی هاشم کجا بودند؟ آیا همه اینها دلیل بر این نیست که اصلاً ادعا دروغ است.
و حضرت علی خودش ادعا نمی کرده که خداوند (جل جلاله) او را جانشین پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) کرده است؟

شاید کسی بگوید آخر چطور انسان امر غسل پیامبر را رها کند مگر علی مثل سعد بود که فکر و ذکرش خلافت باشد.

جواب این است که مسئله خلافت در اینجا بعنوان یک مقام مطرح نیست بلکه یک وظیفه و یک امر مهم عبادی مورد بحث است لهذا حضرت علی (رضی الله عنه) اگر میدید که امت دارد دچار انحراف می شود و زحمات طاقت فرسایی پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) از بین میرود ناچاراً باید به شوری میامدند و اقلأ حرف خود را میگفتند. و اصولاً عجله در انتخاب رهبر عیبی ندارد اگر داشت در روز مرگ خمینی روز نامه

های کشور همزمان با اعلان مرگ خمینی اعلام نمی کردند که مجلس خبرگان تشکیل جلسه داده و خامنه ای را بعنوان رهبر برگزیده است.

اعضای شورای خبرگان مثل باد از همه جای ایران آمدند تهران حتی سر مرده خمینی هم نرفتند (باز صحابه که اول سر جسد حضرت رفتند) اول رفتند جانشین انتخاب کردند حتی دختر خمینی هم پیش از آنکه به فکر پدر باشد به فکر برادر بود و فردای مرگ خمینی و قبل از دفن او به یک خبرنگار آمریکائی گفت (پدرم گفت که برادرم پس از مرگ او میتواند وارد جهان سیاست شود پس می بینیم که اینکار بد نیست که آدم در انتخاب رهبر بعدی عجله کند اگر بد بود علمای شیعه پس از ۱۴ قرن از کار صحابه تقلید نمیکردند.

وقتی خمینی مرد رفسنجانی در آنجا حاضر بود رو به زنان خانواده اش کرد و گفت:

(ساکت باشید باید در فکر این باشیم که نظام را حفظ کنیم نظامی که خمینی موسس آن بوده.)

پس می بینید با همه علاقه به گریه وزاری وقتی مصلحت ایجاب کند و موضوع انتخاب جانشین در میان باشد حتی زنان از گریه وزاری منع می شوند.

اما باز هم میگویم که عموم صحابه در انتخاب جانشین عجله خاصی نشان دادند و اگر نبود عمل حضرت سعد بن عباده شاید اینکار را به بعد از دفن آن حضرت محول میکردند.

اما بهر حال به جنازه حضرت نیز بی اعتنائی نشد پس از پایان کار در شورای سقیفه صحابه برگشتند و منتظر ماندند تا مردم از حومه مدینه نیز بیایند و سپس جسد پاک حضرت محمد(صلی الله علیه و آله وسلم) را دفن کردند.

بهر حال چه انتخاب قبل از دفن چه پس از دفن شانس حضرت علی را زیاد و کم نمی کرد این نکته ای است که ما می خواستیم در این گفتار ثابت کنیم و همراه آن نیز این را تکرار کنیم که ایرادی که در مورد عجله کردن میگیرند یک نوع جوسازی است تا مردم گمان کنند که صحابه برای خوردن حق علی عجله کردند و دست یکی نمودند و تا مردم فکر کنند که آنها اعتنایی به حضرت رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) نداشتند یا تصور کنند که توطئه ای در کار بوده است.

قرآن و مخالفان صحابه

خداوند در قرآن می فرماید: (مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيُغَيِّظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا) (الفتح: ۲۹) محمد فرستاده خداست و همراهانش بر کفار خشن و در بین خود مهربانند و می بینی آنها را در حال رکوع و سجده که جویای فضل خدا و خشنودی اویند اثر سجده در چهره های ایشان مشهود است داستان ایشان در تورات و انجیل است ایشان (صحابه) مانند زراعتی هستند که ساقه سبز خود را بیرون دهد و پس قوی گرداند آنرا و پس محکم بایستد بر ساقه خود و زراع را به شگفت و کافران را به خشم آرد و الله به مومنان نیکوکار ایشان وعده مغفرت و پاداش عظیم میدهد (

(والذین معه) یعنی کسانی که با اویند یعنی یاران او را خداوند (جل جلاله) به صفاتی ارزنده وصف

نموده است از جمله:

آنها در مقابله با کفار سخت و خشن اند.

و در بین خود مهربانند.

و سپس می فرماید آنها مردمانی اند که زیاد نماز می خوانند و علاوه می نماید که هدف آنها از این رکوع و سجده جلب رضای الهی است یعنی الله گواهی به حسن نیت و اخلاص آنها میدهد.

و بعد میافزاید که قیافه آنها از اثر سجده نورانی است. و بالاخره به آنها وعده میدهد که مغفرت و پاداش بزرگ در انتظار صالحین آنها است.

خداوند صحابه را به نهالی تشبیه می کند که کم کم رشد نموده شاخ و برگ میدهد و کفار از این رشد به غیض می آیند در عمل صحابه نیز چون نهالی تازه پا بودند و سپس مدینه را گرفتند و بعد مکه و بعد خیبر و یمن و شبه جزیره عرب را و بعد ایران و مصر و روم را و از این درخت پرشاخ و برگ کفار به خشم آمدند.

استنباط امام مالک از این آیه این است که هر کسی به همراهان محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) یعنی صحابه رضی الله عنهم خشم و غیض داشته باشد کافر است.

در اینجا شاید کسی از اهل تشیع بگوید :

تو اول برادری خودت را ثابت کن و بعد تقاضای ارث بنما ما اصلاً قبول نداریم که عمر و ابوبکر و دیگران اصحاب رسول خدا بوده اند ما قبول نداریم که این آیه در باره آنها است.

اما با هر چه میشود شوخی کرد با قرآن نمیشود قرآن خودش متونش را تفسیر میکند ما با مراجعه به یک آیه دیگر ثابت می کنیم که ابوبکر یار رسول خدا بود و آنها نیز ناچار به قبول این حقیقت هستند الله (جل جلاله) می فرماید.

إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا) سوره التوبه آیه ۴۰

یعنی آن هنگام که محمد میگفت به یارش غم منخور به یقین خداوند باماست.

این آیه مربوط به هجرت حضرت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) از مکه و پناه گزینی او در غار ثور است و بدون نزاع و اختلاف همه معتقدیم به اینکه یار و رفیق غار رسول حضرت ابوبکر بوده است منتهی با این فرق که دشمنان ابوبکر می گویند ایشان بی صبری بخرچ داد و ترسید و دوستان ایشان می گویند ابوبکر (رضی الله عنهم) شجاعت به خرچ داد و غم خوار رسول بود کاری نداریم که حرف کی درست است مهم این است که باید قبول کنیم و هر دو گروه هم قبول دارند که هم صحبت رسول ابوبکر بوده است پس درمعنی آیه (محمد رسول الله والذین معه) که ذکرش رفت. بودن تردید ابوبکر نیز شامل (والذین معه) است. ابوبکر رفیق حیات آن حضرت بود کسی قدرت انکار اینرا ندارد. آیه این را می گوید تاریخ این حرف را میزند. و جز جاهل کسی منکر آن نیست و این هم آیه دیگر که شاهدی بر ادعای ماست.

**(لَكِنَّ الرَّسُولَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ جَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَأُولَئِكَ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ
وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ) التوبه آیه ۸۸-۸۹**

اما پیامبر و کسانی که همراه اویند (صحابه) جهاد می کنند با مالها و جانهای خود و آنها بر ایشان نیکی هاست و این گروه رستگار و نجات یافته اند.

خداوند برای آنها بهشتهای که در زیر آنها رود ها جاریست مهیا کرده و جاودان در آن بمانند آن پیروزی بس بزرگ است و باز خداوند (جل جلاله) میفرماید.

(لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلاً مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَاناً وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ) (الحشر: ۹)

(مال فی) برای فقیران مهاجری است که از دیار و مالهای خود اخراج شدند در حالیکه جویای فضل خدا و خشنودی اویند و نصرت میدهند خدا و رسولش را آنها همانا که را ستگویند! .

خوب حالا سوال دیگری از مخالفان می کنیم اگر آنها قبول ندارند که این همه آیات در حق صحابه باشد پس باید بگویند در حق کی است؟ بالاخره خداوند از مهاجرین و از مجاهدین و از مومنین سخن می گوید منظور خدا (جل جلاله) چه افرادیست؟ لابد مثل همیشه می گویند منظور همان ۴ صحابه ای هستند که از نظر آنها یاران صادق علی بودند و مرتد نشدند یعنی حضرت بلال و ابوذر و سلمان و مقداد رضی الله عنهم اجمعین .

مایه تأسف است که می بینم بعضی از صحابی که شعیه قبول دارد مشمول این آیه نمی شوند مثلاً:

حضرت بلال مالی نداشته یک برده بوده که حضرت ابوبکر او را خرید و آزاد کرد .

حضرت ابوذر اصلاً از مکه اخراج نشده و خودش با اراده خود از جایی دیگر آمده و سپس به جای خود برگشته و قبیله خود را مسلمان کرد .

حضرت سلمان هم یک برده بود و از مکه اخراج نشد بلکه در مدینه سکنی داشت و مجبور نشد بخاطر ایمان به رسالت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) مالش را رها کند بلکه حتی بفضل خدا او از مال و کمک مسلمان دیگر مستفید گشت و آزادی خود را بدست آورد.

البته زبانم لال شود اگر قصد توهین به صحابه را داشته باشم یا از ارزششان بکاهم بلال اگر مشمول این آیه نیست مشمول دهها آیه دیگر است. و قهرمانی او در پایداری بر توحید هرگز فراموش شدنی نیست و به همچنین حضرت سلمان فارسی و حضرت ابوذر رضی الله عنهم .
ما فقط میخواهیم بگوییم چقدر عالمان شیعه از قرآن دور و به متن آن نا آگاه اند و نمی خواهند یا نمی توانند بدرستی مفهوم و مقصود آیه را درک کنند .

پس خلاصه کلام اینکه ناچاریم قبول کنیم همانهای که در نظر آنها متهم بدروغ و نفاقند مشمول متن آیه اند و علاوه بر این خداوند می فرماید .

(وَإِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي آتَاكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ)
(الأنفال: ۶۲)

و اگر قصد فریب دادن تو را داشته باشند پس خدا ترا کافی است و او کسی است که یاری میدهد تو را (ای محمد) به نصرت و بکمک مومنان .

و همه میدانیم که جهاد رسول خدا با یک لشکر ۴ یا ۱۰ نفره نبوده است .

خدا اگر کمی عقل اندکی خلوص به کسی اعطا کند او نمی تواند منکر این حقیقت شود و مجبور است اعتراف کند این آیات در حق همه اصحاب است .

و با این اقرار دیگر بر او لازم است که به اصحاب کینه و غیظ نداشته باشد و بر او واجب است که طبق دستور العمل آیه زیر رفتار کند .

(لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ) (وَالَّذِينَ تَبَوَّأُوا الدَّارَ وَالْأَيْمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شَحْنَهُ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ) (وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ) (الحشر: ۸-۹-۱۰)

مال فی (غنیمت بی زحمت جنگی) برای مهاجران فقیری است که از سر زمین و دارایی خود رانده شدند در حالیکه جویای بخشش و گرم الهی و رضایت او بودند و یاری میدهند الله و فرستاده اش را و همانان آنها را ستگویند ! و نیز برای آنهاست که جای گرفتند در دار اسلام (یعنی انصار) ایمان آوردند پس از مهاجران و دوست دارند هر که را که هجرت کند بسویشان و نمی یابید در دلهای خود دغدغه و ناراحتی بخاطر آنچه که به مهاجران داده شد و مهاجران را بر نفس خود مقدم میدارند هر چند که خود محتاج هم باشند و کسانی که نفس خود را از حرام نگه دارند بدرستیکه آن جماعت رستگار و نجات یافته گانند !

و(مال فی) همچنین از آن آنهاست که بعد از این دو گروه آمدند و می گویند بار الهیایم ما را و بیامرز برادران ما را که درایمان از ما پیشی گرفتند و در قلبهای ما نسبت به آنها کینه ای قرار مده . با رالها بدرستیکه تو بخشاینده مهربانی !

بله دایم باید بگویم (ای خدا ما را و برادران ما را که در ایمان از ما پیشی گرفته اند بیامرز و در دل ما نسبت به آن مومنان کینه ای قرار مده بدرستیکه تو بسیار مهربان و رحیم هستی !) دقت کنید که چه کسانی جزو این آیه اند و چه کسانی مشمول آن نمی شوند آنکس که در دل ، غل و کینه به مهاجرین و انصار دارد جزو توصیف شدگان آیه نیست شما توجه کنید که آیه چه می گوید از که می گوید و برای کی می گوید .

آیه می فرماید مال غنیمت که در دست رسول خدا است متعلق به چند گروه است.

یکی نزدیکانش دوم یتیمان سوم فقیران چهارم در راه ماندگان و بعد بیشتر توضیح میدهد و می گوید .

حق آنهاست که از شهر و دیار و مال و منال خویش رانده شده اند یعنی منظور همه اصحابی هستند که از مکه به مدینه هجرت کرده اند و منظور تمامی انصاری هستند که در مدینه با روی باز به آنها جا دادند و در مرحله بعدی کلیه مومنانی هستند که بعد از این دو گروه آمدند که ما و شما هم شاملش هستیم بشرطی که این دعا را بخوانیم و به آن عمل کنیم .

(رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا

إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ) (الحشر: ۱۰)

(بار الها بیامرز ما را برادران ما را که در ایمان از ما پیشی گرفتند و در قلبهای مانسبت به آنها کینه ای قرار مده بار الها بدرستیکه تو بخشاینده مهربانی !)

قرآن و صحابه

اینک قرآن! کتابی که ما به آن ایمان داریم.

اینک این کتاب آسمانی این معجزه پیامبراست که از صحابه سخن میگوید.

در صفحات گذشته به مناسبت‌های مختلف نظر قرآن مجید را در راه اصحاب رسول خدا بیان کردیم و در این گفتار مستقلاً در این باره سخن می‌گوییم تا اگر هنوز در دل کسی شبهه‌ای باقی مانده باشد رفع گردد.

قرآن به تعدد، صفات نیکی را به صحابه منسوب می‌کند که برخی را می‌شماریم:

۱- را ستگویان

(لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ) (الحشر: ۸)

(غنیمت بی زحمت جنگی مال مهاجرین بی چیزی است که از دیار و دارایی خود رانده شدند در حالیکه جویای فضل خدا و خشنودی اویند و یاری میدهند خدا را و رسولش را و آنهایند صادقان)

می‌فرماید آنها که از مکه و مال و شهر خود محض به رضای خدا اخراج شدند مردمانی صادقند و بعد یکی از ما می‌گوید نه خیر اینها کذابند!

۲- مرحمت بخشایشی خدا برای آنهاست.

(لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبَ فَرِيقٍ مِنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ) (التوبة: ۱۱۷)

(بدرستی که الله برحمت خود بخشید بر پیامبر و مهاجرین و انصاری که از او در وقت سختی پیروی کردند بعد از آنکه نزدیک بود که متزلزل شود (از جای کنده شود) دل گروهی از آنها پس خدا برحمت متوجه شد برایشان بدرستی که اوست بخشاینده و مهربان).

جالب این جاست که عالمان مذهب تشیع نیز می پذیرند که مطلوب این آیه یاران پیامبرند اما باز بروش خود تفسیر می کنند آنها از قول امام صادق و امام رضا نقل می کنند که جمله .

(قَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ) (التوبة: الآية ۱۱۷) صحیحش این است .

(... لقد تاب الله بالنبي على المهاجرين والانصار...)

آنها در توضیح عمل خود میگویند رسول خدا که گناهی نکرده بود تا مشمول عفو شود البته این خود جای حرف دارد که آنها به چه جرات می گویند آیه را باید اینطور خواند اما بفرض محال باشد قبول است رسول خدا را در این شامل نمی کنیم صحابه که به رای شما گناه کرده بودند را که دیگر مجبورید مشمول آیه بدانید پس از این آیه و به اعتراف خود شما و به اعتراف امام شما و به اعتراف مفسر شما ثابت می شود که خداوند (جل و علا) مهاجرین و انصاری که قلبشان نزدیک بود درگرمای گرم و شدت جنگ از جا کنده شود را بخشید چونکه خدا به آنها رؤوف و رحیم است .

اگر حضرت محمد (صلی الله علیه وآله و سلم) را با آن استدلال مشمول این آیه ندانید حتماً علی را هم نهمیدانید زیرا به استدلال شما حضرت علی هم که معصوم است گناهی نکرده بود پس شاملین این آیه بقیه صحابه هستند .

دانستیم خدا به مومنان رؤف و رحیم است و دانستیم که مهاجرین و انصار مؤمن بودند و حالا خوب است بدانیم که این آیه در باره جنگ با رومیان و جنگ تبوک است و تقریباً یک سال قبل از رحلت پیامبر نازل شد و تاریخ نویسان همراهان پیامبر را نیز ۴ تا ۱۰ نفر ندانسته بلکه آنها ۳۰ هزار نفر بودند حالا اگر کسی اصرار دارد که حضرت با ۱۰ نفر به جنگ رومیان رفته اند دیگر مختار است

۳- بهترین امت ها

(كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ) (آل عمران: من الآیه ۱۱۰)

شما بهترین امت هستید که خارج شدید (مقرر شدید) برای مردمان (چون) امر به معروف می کنید و از بدیها مردم را باز دارید و ایمان به خداوند دارید

در این آیه خداوند (جل و علا) که را مخاطب می کند روی سخن با چه کسی است ؟

معلوم است مؤمنان زمان پیامبر (صلی الله علیه وآله و سلم) را مورد خطاب قرار داده است و می فرماید شما بهترین امت هستید چونکه ایمان به خدا دارید و امر به معروف و نهی از منکر میکنید .

خداوند (جل و علا) شهادت میدهد که آنها بهترین امت هستند گروهی از مسلمانها شهادت میدهند که آنها بدترین افراد امت هستند خوب حالا حرف کی را باور کنیم حرف خدا را یا حرف اینها را؟

۴- رشد یافته گان .

(وَاعْلَمُوا أَن فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِّنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبِيبٌ إِلَيْكُمْ
الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمْ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ)
(الحجرات: ۷)

«و بدانید که در میان شما رسول خدا است اگر فرمانبردار شما در بسیاری از امور باشد پس به رنج خواهید

افتاد ولی الله ایمان را برای شما (در چشم شما) چیزی دوست داشتنی قرار داد و آنرا زینت قلبهای شما نمود و بدتان آورد از کفر و فسق و سرکشی و آنها رشد یابندگان هستند .

در این آیه خداوند (جل و علا) صاف و پوست کنده فرموده که در قلب مؤمنانی که پیامبر در بین شان است ایمان را زینت داده و آنرا چیزی دوست داشتنی قرار داده و کفر و فسق و سرکشی را چیز بدی در نظر شان جلوه داده است و چون به این دو صفت آراسته اند لذا دائماً به پیش میروند . (راشدین)

و حق هم هست که به پیش روند چونکه آدمی که از بدی بدش آمد هرگز بدی نمی کند و اگر از خوبی خوشش آید و آنرا مطابق با هوای نفسانی خود دید دیگر چه چیزی مانعش میشود که از خوبی دوری کند ؟ شیطان بدی را برای انسان خوب جلوه میدهد و آدمی را وسوسه میکند اما با توجه به آیه فوق این کار در مورد قاطبه صحابه ممکن نبوده زیرا خدا دلهای آنها را به ایمان آرایش داده بود پس آنها راشد بودند و دائماً به جلو میرفتند .

خوب! حالا حرف کی را باور کنیم؟ حرف خدا را که گواهی میدهد این مردم ایمان دارند ایمان را دوست دارند و پیش میروند یا حرف آنکس را که می گوید این مردم نفاق و کفر را دوست دارند و دائماً قهقرا میروند .

حرف کی را باور کنیم ای صاحبان چشم و گوش و دل حرف چه کسی را باور کنیم؟

یکی شاید این جابگوید: عمو! یواشتر چرا این قدر تند میروی از کجا معلوم که این آیه در حق صحابه باشد؟

در جواب می گویم: از این جمله آیه:

(وَاعْلَمُوا أَن فِیْكُمْ رَسُولَ اللَّهِ)

و بدانید در بین شما رسول خدا است .

از این آیه می فهمیم که مقصود یاران پیامبر بوده اند

رسول خدا در بین کی بود؟ در بین ما بود یا در بین کفار مکه یا در روم یا در ایران؟ در هیچکدام از این

جاها نبود رسول خدا در مدینه و در بین مؤمنان بود و مؤمنان مدینه انصار بودند که او را به شهر خود و

در میان خود راه دادند و مهاجرین بودند که ایشان را تا آنجا همراهی کردند . پس همین دو گروه بودند و

جای شک و بحث هم نیست!

۵- یاری دهندگان محمد (صلی الله علیه وآله و سلم)

(وَإِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي أُتِيَكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ)

(الأنفال: ۶۲) ای محمد (صلی الله علیه وآله و سلم) و اگر قصد فریب دادنت را دارند پس خدا ترا بس

است خدایی که یاری داد تو را به نصرت خود و بواسطه مؤمنان! کسانی که محمد(صلی الله علیه وآله و

سلم) را یاری دادند و سب پیروزی او بر کفار مکه شدند یک لشکر کامل بودند نه ۴ یا ۵ نفر و خداوند

گواهی میداد که در مقابل خدعه کفار خدا او را با یاری خود و یاری مؤمنان تأیید می کند .

۶- فرشتگان به کمک صحابه آمدند .

(إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمَدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنَزَّلِينَ) (بَلَىٰ

إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُمْ مِنْ فُورِهِمْ هَذَا يُمَدِّدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ

مُسَوِّمِينَ) (آل عمران: ۱۲۵)

پس وقتی می گفتمی به مسلمانان آیا بس نیست شما را اینکه پروردگارتان یاربتان کند به ۳ هزار فرشته

فرود آورده شده! بله اگر صبر کنید و تقوی پیشه نمایید آن هنگام که کافران با جوش خود به شما

هجوم آوردند پس پروردگار تان شما را با ۵ هزار فرشته نشان زده شده یاری دهد .

(إِذْ يُغَشِّيكُمُ النَّعَاسَ أَمَنَةً مِنْهُ وَيُنزِلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهَّرَكُم بِهِ وَيُدْهَبَ عَنْكُمْ

رِجْسَ الشَّيْطَانِ وَلِيَرْبِطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي

مَعَكُمْ فَثَبَّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا سَأَلْتَنِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ فَأَضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ

وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ) (الأنفال: ۱۱-۱۲)

بیاد آورید آن هنگام را که خداوند شما را خواب آلود کرد تا از طرفش برایتان آرامش باشد. و فرود
میآورد بر شما از آسمان آبی را تا بواسطه آن شما را پاک گرداند و پلیدی شیطان را از شما دور کند و قلب
هایتان را به هم وصل نماید و قدمهایتان را ثابت و پا برجا گرداند آنگاه که وحی می فرستاد خدایت
بسوی فرشتگان که بدرستی من با شمایم پس استوار سازید مسلمانان را ، رعب خواهم افگند در دل
کافران بزیند بالای گردنها و بزیند دست و پای ایشان را از هر طرف .

(فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى وَلِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ
بَلَاءً حَسَنًا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ) (الأنفال: ۱۷)

پس شما نکشتید آن گروه را و لکن خدا کشتشان ! و تیر نیانداختی تو آن هنگام که تیراندازی کردی (
بلکه در اصل) خدا تیرانداخت تا مسلمانان را از طرف خویش عطاء بخشد و بدرستیکه الله شنوای داناست .

(قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِتْنِ بْنِ الْمُؤْمِنِينَ فَتَنَّا فِيهِ قَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأُخْرَى كَافِرَهُ يَرَوْنَهُمْ مِثْلِهِمْ
رَأَى الْعَيْنِ وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ يَشَاءُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ) (آل عمران: ۱۳)

«بدرستیکه برای شما در دو گروه که بهم آویختند نشانه ای است . گروهی در راه خدا جهاد میکردند و

گروه دیگر کافر بودند . مسلمانان آن کافران را دو برابر خویش دیدند ولی خدا هر کسی را بخواهد
بیروزی رساند و تأییدش کند بدرستیکه در آن عبرتی است برای صاحبان بصیرت .

تمام این آیات درباره اصحاب پیامبر و مربوط به یوم بدر است و اکثریت این بزرگان بدری پس از وفات
پیامبر نیز زنده بودند یعنی همه این آیات را خدا در باره کسانی گفته که میدانسته کافر می شوند !!

۷- بدی به آنها نمی رسد .

و این آیه در مورد کسانیست که پس از شکست در جنگ احد سستی نکردند و بدنبال کافران رفتند و بتعقیب آنان پرداختند تا کفار پراکنده و فراری شدند .

(الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةِ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ لَمْ يَمَسَّ مِنْهُمْ شَيْءٌ وَاتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ) (آل عمران: ۱۷۲-۱۷۴)

(آن کسانی که پس از رسیدن زخم و آزار، حکم خدا و پیامبرش را قبول کردند برای نیکوکاران و تقوی پیشه کنندگان آن جماعت پاداشی بس بزرگ است .

برای آنهایی که وقتی مردم برایشان گفتند که کافران برضد شما لشکر ها گرد آورده اند پس بترسید و بر حذر باشید اما آنها ایمانشان فزونی گرفت و جواب دادند . خدا ما را کافی است . و نیکو کار گزار و وکیلی است . پس برگشتند با نعمتی از خدا و فضلی از او که بواسطه آن نرسد به آنها هیچ بدی و سختی و جویای خشنودی خدا شدند و خدا دارای فضل بزرگ است .) خداوند میفرماید .

(... لَمْ يَمَسَّ مِنْهُمْ شَيْءٌ...) بدی آنها را لمس نکرد .

خیلی از این افراد در انتخاب خلیفه پس از وفات رسول الله (صلی الله علیه وآله و سلم) شرکت داشتند
چطور شیعه بعد از آنکه خداوند (جل و علا) ضمانت کرده که (لم یمسهم سوء) گواهی میدهد که این
مردم به بزرگترین بدی متصور یعنی نافرمانی و مخفی کردن دستور خدا چنگ آویختند .

۸- حقا که مؤمن هستند

(وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ
حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ) (الأنفال: ۷۴)

(و آنها ئیکه ایمان آوردند و هجرت کردند و جهاد در راه خدا نمودند و کسانی که آنها را پناه دادند و یاری
نمودند آنها حقا که مؤمنند و برای آنها آمرزش و روزی نیک است .)

و بعضی ها می گویند حقا که کافرند . حرف کی را باور کنیم حرف قرآن را ؟

باحرف کسی که میگوید ایمان به قرآن دارد ولی برخلاف قرآن حرف می زند ؟.

۹- رستگاران !

(الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْبَرُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ
وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ) (التوبة: ۲۰)

(و آنان که ایمان آورده و هجرت نمودند و جهاد کردند در راه خدا با مالها و جان هایشان دارای درجه و
مرتبۀ بلند تری در نزد خدا هستند و اینها رستگارانند)

۱۰- بشارت یافته گان

این آیه دنباله آیه ذکر شده در بالاست .

(يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَّاتٍ لَّهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ) (التوبة: ۲۱)

بشارت میدهد خدا ایشان آنها را به رحمتی از جانب خود و خشنودی و رضوان و باغها و آنها در آن نعمت ها جاودان خواهند بود .

خداوند آنها را بشارت به بهشت میدهد گروهی از مسلمانها به آنان مژده جهنم میدهند جهنم در دست شماس است یا در دست خدا بهشت در اختیار شماس است یا در اختیار الله ؟

۱۱- متقی هستند

(إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْحَمِيَّةَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا) (الفتح: ۲۶)

(هنگامیکه کافران در دلهای خود غیرت از نوع جاهلی آنها قرار دادند پس خداوند (جل و علا) آرامش را بر رسولش و بر مؤمنین نازل فرمود و آنها را پایبند کلمه تقوی کرد و آنها سزاوار تر بودند به تقوی و اهل تقوی بودند و خدا بر هر چیزی داناست .)

ما در این باره شرحی نمی نویسیم اگر کسی هنوز در باره لشکر محمد « صلی الله علیه وآله و سلم » نظر خوبی ندارد پس یک بار دیگر آیه را بخواند .

۱۲- خدا از آنها راضی است.

پیشتر نوشتیم که الله (جل و علا) از آنانیکه در بیعت رضوان با رسول خدا بیعت کردند خشنود شد آنها کسانی بودند که قبل از فتح مکه ایمان آوردند و از مکه به مدینه هجرت کردند یا در مدینه مهاجرین را پناه دادند خدا از آنها بنام مهاجران و انصار اولیه نام می برد و در باره آنها می فرماید .

(وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ
وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ)
(التوبة: ۱۰۰)

(و پیشی جستگان نخستین از مهاجران و انصار و کسانیکه پیروی کردند از مهاجرین و انصار به نیکویی خشنود شد خداوند (جل و علا) از آنها ، آنها نیز از خداوند خشنود شدند و خدا آماده ساخت برای آنها بهشتهای که از زیرش نهرها جاریست . جاودان در آن برای همیشه باشند و آن رستگاری بسیار بزرگ است!)

این آیه مهر باطل برهرگونه اباطیل میزند خدا اعلان فرموده که از مهاجرین و انصار اولیه خشنود است و آنها را در بهشت، ابد الابد، داخل می کند و لو آنکه نادان در دنیا یقه بدرد و آنها را کافر و منافق بداند کسی که ایمان به قرآن داشته باشد با خواندن این آیه آیا دیگر حق اساء ادب درحق صحابه را دارد .

۱۳- صحابه بهتر از ما هستند .

(لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولَى الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ
وَأَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَّ اللَّهُ

الْحُسْنَىٰ وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا (النساء: ۹۵) (هرگز مومنان نشسته ای که نقصی جسمی و یا دلیلی قانع کننده برای این نشستن ندارند با مجاهدانی که در راه خدا با مال و جان جهاد می کنند برابر نیستند خداوند جهاد کننده گان با مال و جان در راه خدا را برنشستگان در مرتبه و درجه برتری داده و خداوند به همه وعده نیکو داده است و درجه برتری داده و خداوند به همه وعده نیکو داده است و خداوند مجاهدین را نسبت به نشستگان با مزدی بزرگ افزونی داده است) همه میدانیم که علی و عمر و عثمان و ابوبکر و ابوعبیده و عایشه و زبیر و طلحه و سعد بن ابی و قاص سعد بن عباد و دیگران (رضی الله عنهم اجمعین) قبل از فتح مسلمان شدند و هزارتا مسلمان ، که پس از فتح انفاق کردند یا جهاد کردند و لو هرکسی باشد با یکی از اصحاب اولیه برابر نیستند کسی که خدا او را بهتر از ما میداند به ما چه میرسد که در باره آنها زبان درازی کنیم ؟

حالا اگر بعد از این همه آیات که ذکر شد یکی بیاید و بگوید (ایمان به قرآن دارم آیاتش را قبول دارم اما نمی پذیرم که صحابه انسانهای شریفی بودند) بنظر شما آیا تناقض گویی نمی کند ؟

صفات منافقین

برخی از دашمندان مذهب تشیع تمام آیات فصل پیش را با یک آیه رد می کنند و به اصطلاح آب پاکی روی دست ما میریزند آنها میگویند (ما قبول نداریم که آیه در حق عمر ابوبکر و دیگران باشد زیرا خداوند (جل و علا) همچنین فرموده است :

(وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ) (التوبة: ۱۰۱)

(و بعضی از اعراب (بادیه نشین) درحول شما منافقانند و بعضی اهل مدینه هم منافقند)

اما جواب این شبهه به مدد الله (جل جلاله) :

به قرآن مراجعه کنید می بینید اولاً آیه قبل ازین اختصاص به مدح مهاجران و انصار و تابعین داشته

است ، دوماً خداوند (جل جلاله) فرموده **(ومن اهل المدینه مردوا علی النفاق)** و فرموده (اهل

المدینه کلهم منافقون الا علی و ابوذر و سلمان و مقداد) ولی شما همه را منافق کردید از حضرت

عایشه تا عامی ترین شهروند مدینه از نظر شما منافق بودند .

ما حق نداریم بدون دلیل انگشت اتهام را به سوی صحابه گرام دراز کنیم حرف که بی دلیل نمی شود

شما برای آنکه صحابه را مشمول آیه ای بدانید باید دلیل ارائه دهید و براهین محکم بیاورید وگرنه اگر

قرار هرکی هرکی باشد فردا یکی دیگر بلند می شود و به حجت همین آیه که (فی المدینه منافقون)

می گوید چون علی در مدینه بود پس منافق است (استغفرالله) آیا شما این استدلال را قبول می کنید

پس چاره این است قبل از آنکه زید و عمر و را به نفاق متهم کنیم بیاییم و بررسی کنیم که اصلاً

منافقین چه صفاتی داشتند و بعد ببینیم که آیا این صفات بر صحابه منطبق بود یا نه ؟

راه حل درست و منطقی همین است و گرنه اگر بازار تهمت و تهمت بازی گرم شود هیچکس در امان

نمی ماند پس حالا بیاییم صفات منافقین را نه از دید ما بلکه از نظر قرآن بررسی کنیم :

منافقین به جهاد نمی رفتند

(وَإِذَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ أَنْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَجَاهِدُوا مَعَ رَسُولِهِ اسْتَأْذَنَكَ أُولُوا الطَّوْلِ مِنْهُمْ وَقَالُوا

ذَرْنَا نَكُنْ مَعَ الْقَاعِدِينَ رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطَبَعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ)

(التوبة: ۸۶-۸۷)

(و چون فرود آورده شود سوره ای (به این معنی) که ایمان آورید به خدا و جهاد کنید در رکاب رسولش

اجازه می‌خواهند از تو صاحبان قدرت و مکت (منافقان) و می‌گویند رها کن ما را تا باشسته گان

باشیم راضی شدند به آنکه با پس مانده گان باشند و بر قلب آنها مهر زده شد پس آنها درک نمی‌کنند.)

و ما همه میدانیم که صحابه کرام از جنگ بدر تا جنگ روم با حضرت بودند و عدد شان از ۳۱۴ نفر در

جنگ بدر به ۳۰۰۰۰ نفر در آخرین سال حیات پیامبر افزایش یافت و باز همه میدانیم که اصحاب کبار

چون ابوبکر و عمر و عثمان و علی و زبیر و طلحه در اغلب جنگها در رکاب آن حضرت بودند و اگر هم

در جنگی بطور استثنائی یکی از صحابه حضور نداشت دلیلش نه نا فرمانی و سرپیچی بلکه این بود که

حضرت محمد (صلی الله علیه و سلم) به آن صحابه ماموریت دیگری محول فرموده بودند پس این

صفت منافقین اصلاً بریاران پیامبر تطبیق نمیکند.

خرابکاری می‌کنند

خداوند می‌فرماید اگر بفرض منافقین برای جنگ خارج شوند و پیامبر را همراهی کنند در وسط راه

دست بخراب کاری می‌زنند به آیه توجه کنید.

(لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَلَأَوْضَعُوا خِلَالَكُمْ يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ وَفِيكُمْ سَمَاعُونَ

لَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ لَقَدْ ابْتَعُوا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ وَقَلَّبُوا لَكَ الْأُمُورَ حَتَّى جَاءَ الْحَقُّ

وَوَظَّهَرَ أَمْرَ اللَّهِ وَهُمْ كَارِهُونَ) (التوبة: ۴۸)

(و اگر بیرون بیایند با شما چیزی به شما افزایند جز فساد و مرکب میرانند بین شما (تاخت و تاز کنند)

فتنه جویان. و در بین شما کسانیند که از آنها حرف شنویی دارند و خدا داناست بستمگاران بدرستی که

پیش از این نیز آشوب را خواسته بودند. و خداوند کارها را به صلاح تو برگرداند تا حق آمد و امر خدا ظاهر شد در حالیکه آنها اینرا دوست نداشتند)

مثل آن کاری که منافق بزرگ عبدالله بن ابی درجنگ احد کرد و یاران منافق خود را از نیمه راه برگرداند و حاضر به جنگ نشد .

و اگر کسی بگوید صحابه منافق بودند بر اساس این آیه آنها در جنگها باید دست به خرابکاری می زدند و با این وصف پیامبر(صلی الله علیه وآله و سلم) نمی بایست در یک نبرد هم پیروز می شدند .

صحابه در هر یک از جنگها به نوبه خود قهرمانی و رشادت از خود نشان دادند اهل تشیع فقط کارهای

علی رضی الله عنه را ذکر می کند و دروغ هم نمی گوید ما هم قبول داریم و به آن افتخار می کنیم ولی

در جنگها همه اصحاب نقش اساسی داشتند مثلاً جنگ خیبر را بیاد بیاوریم بحثی نیست که قهرمان

بزرگ این جنگ حضرت علی رضی الله عنه بود اما دیگران هم سهم داشتند مثلاً در ابتدای جنگ یعنی

شب هفتم وقتی حضرت عمر رضی الله عنه یک یهودی را اسیر کرد کار مسلمانها آسان شد زیرا آن

یهودی از ترس جان، همه رازهای خیبر را برای مسلمانان گفت پس آیا این کار عمر خرابکاری بود . یا

سازندگی ؟ یا کمک به مسلمانها ؟

پس این آیه که منافقان را خرابکار در معارک، و جاسوس می نامد، با عملکرد اصحاب صد در صد

مخالف و در جهت عکس کارهای صحابه است .

ایراد به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

(وَمِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا هُمْ

يَسْخَطُونَ) (التوبة: ۵۸)

(و از آنها کسی است که طعنه میزند تو را در تقسیم اموال صدقه و اگر از آن مال به آنها بدهی راضی می شوند و اگر ندهی ناگهان خشم گیرند)

این صفات منافقان بوده و هست و نشیندم اهل تشیع هم بگویند که حضرت ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم به پیامبر در تقسیم غنایم ایراد می گرفتند بلکه به گواهی قرآن و تاریخ آنها خود در راه خدا انفاق می کردند خصوصاً حضرت عثمان رضی الله عنه در اینکار گل سرسید و سرآمد دیگران بودند

پس این صفت منافقین نیز با اخلاق صحابه تطابق ندارد بلکه فرق بین زمین تا آسمان است .

ذلیل هستند

(يَقُولُونَ لَنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ

وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ) (المنافقون: ۸)

حتماً عزیزان و بزرگان ذلیلان و خواران را از شهر بیرون می کنند و (اما) برای خدا و پیامبرش و مؤمنین است عزت و بزرگی ولی منافقان نمی دانند .

کیست که نداند در مدینه عزیز ترین مردم اصحاب بودند در آن شهر پادشاهی کردند و حکم و قضاوت بدستشان بود. و ذلیل ترین مردم منافقان و یاران عبدالله بن ابی بودند حتی پسرش با او مخالف بود پس

این صفت هم با اخلاق صحابه همخوانی ندارد. زیرا آنها در عصر خود عزیز بودند و بنظرم تا امروز نیز چون آنها عزیزان و قدرتمندی، پیدا نشد.

به جنگ رومیان نرفتند.

(فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ وَكَرِهُوا أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (التوبة: ۸۱: ۸۲))

(شاد شدند عقب ماندگان به نشستن خود ضد رسول خدا صلی الله علیه و سلم و نپسندیدند که جهاد

کنند به مال و جانشان در راه خدا و گفتند بیرون نروید در گرمی! بگو آتش جهنم گرمیش شدید تر است اگر دریابند. پس که باید کم بخندند و زیاد بگیرند به سزای آنچه که عمل میکردند.)

این آیه در باره جنگ روم است منافقین به جنگ تبوک نرفتند در حالیکه در آن ۳۰۰۰۰ شمشیر زن مسلمان و از جمله اصحاب کبار مغبوض عالمان شیعه شرکت داشتند پس نباید آنها را منافق بدانیم زیرا خدا منافقین را وصف کرده و مومنان را نیز این طور وصف می کند.

(لَكِنَّ الرَّسُولَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ جَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَأُولَئِكَ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ) (التوبة: ۸۸: ۸۹)

(اما پیامبر و (کسانیکه با اویند از مومنان) با مال و جانهایشان جهاد کردند آنها برایشان نیکی ها و خیرات است. و آنها رستگارند، خداوند آماده کرده است برایشان بهشتهای که در زیر آنها رود ها جاریست جاودان در آن بمانند و آن رستگاری بزرگ است .)

در خانه اگر کس است یک حرف بس است دلیل واضح آمد که رفتار منافقین با آنچه که از کردار صحابه شنیده ایم منافات دارد . و حتی در یک مورد نیز نه فقط تطابق ندارد بلکه برعکس است . این بار در این گفتار ما فقط از قرآن دلیل آوردیم. و سخن الله را گواه گرفتیم اما کسی که هوای نفسانی خود را پیروی می کند می تواند همچنان در عقیده خود پا فشاری کند که منظور از منافقین مدینه همانا صحابه بودند. ما با او نمی توانیم بحث کنیم ولی در نهایت اینرا عموماً بخوانند گان خود می گوئیم . که اگر انسان

بدون منطق بخواهد از قرآن چیزی را ثابت کند متأسفانه براحتی میتواند آنچه را که می خواهد استنباط نماید اینکه فلان می گوید چون در قرآن آمده (وفی المدینه منافقون) پس صحابه منافقند مانند آن دو نفری است که ادعای پیامبری کردند یکی نامش بود نصرالله و دیگری فتح الله مردم پرسیدند دلیل نبوت شما چیست ؟ گفتند قرآن ! پرسیدند (چطور؟) جواب دادند. در قرآن نوشته (اذا جاء نصرالله و الفتح

(و ما که نصرالله و فتح الله باشیم آمده ایم پس پیغمبریم)

تهمت و افترای نفاق بر صحابه نیز همسان استدلال فتح الله و نصرالله است .

جنگ بین صحابه

نکته ای که بسیاری از برادران اهل تشیع را به اشتباه میاندازد این است که حتی یک خطا را حاضر نیستند به صحابه ببخشند و گمان دارند که آنها باید همه کارهایشان خوب باشد و اتفاقاً همین عقیده را در مورد علی رضی الله عنه دارند . آنها می پندارند که علی معصوم بوده است .

ما هرگز عقیده نداریم که صحابه منجمله علی رضی الله عنه معصوم بوده اند بلکه معتقدیم از بعضی از صحابه کارهای خطایی سر زده است ما داریم صحابه ای را که در جنگ بدر حاضر بوده اما برای حفظ خانه اش حمله پیامبر به مکه را به کفار گزارش داده وقتی رازش برملا شد پیامبر از او پرسید . (آیا کافر شدی ؟) گفت (نه یا رسول خدا ایمان به خدا و رسولش دارم . تنها این تدبیری بود برای حفظ خانواده ام در مکه) عمر رضی الله عنه اجازه خواست تا او را بکشد اما پیامبر گفت صحابه بدری را خدا بخشیده

است . یا داریم صحابه ای که از جنگ فرار کرده مثل حضرت عثمان رضی الله عنه ولی خدا او را صریحاً بخشیده است و امثال اینها من با توجه به طرز تلقی عالمان مذهب شیعه ، میدانم که حالا نفس را حتی می کشند و می گویند (پدر آمرزیده آخر که خودت قضاوت ما را کردی ! و حرف ما را زدی)

نه من قضاوت شما را نکردم من حرف خودم را زدم حرف ما این است که غیر از حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) بقیه انسانها در معرض خطا هستند ممکن است گناه کنند ممکن است فتوای

غلط بدهند. ولی صرف این امکان ،نباید ما را وادار کند که همه گناهان را به همه اصحاب نسبت دهیم .

گفتم این اشتباه عظیم عالمان مذهب تشیع است. آنها غلو می کنند و می گویند که کسی که رهبر است دیگر حتی یک گناه صغیره یا کبیره نباید بکند و بر این اساس ائمه خود را به خداوند متصل کردند و آنها را عقل کل و آگاه به تمام علوم و دانای غیب نیز می دانند حتی می گویند علم آنها لدنی است یعنی

کسب نکرده اند بلکه خدا به آنها داده است آنها کار را به جای رساندند که حتی امام دهم خود را (که ۸

ساله بوده) از پیغمبری چون ابراهیم یا موسی یا عیسی بهتر میدانند خوب به چنین افرادی که بچه ۸ ساله را از ابراهیم خلیل الله بهتر می دانند اول باید این نکته را فهماند که انسان معصوم از خطا در جهان در صورتی می تواند وجود داشته باشد که به وحی متصل باشد حتی حضرت محمد صلی الله علیه و سلم وحی به کمک ایشان نمی آمد دچار خطا می شدند مثلاً.

روزی حضرت عمر رضی الله عنه وارد اتاق شد و دید حضرت محمد(صلی الله علیه و آله وسلم) و ابوبکر نشسته اند دارند گریه می کنند عمر متعجب شد و گفت برایم بگویند که چه چیز شما را به گریه آورده تا من هم همراه شما گریه کنم بعد معلوم شد که علت گریه نزول آیه های بوده که در آن حضرت محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) مورد عتاب قرار گرفته که چرا تصمیم به آزادی اسیرها دارد این پیشنهاد ابوبکر بود این تصمیم مورد پسند الله (جل جلاله) نبوده است خداوند (جل جلاله) می فرماید .

(لَوْلَا كِتَابٌ مِّنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ) سوره الانفال آیه ۶۸

اگر نبود حکم خدا که پیشی گرفته پس لمس میکرد شما را به خاطر آنچه که گرفتید عذابی عظیم .
و طبیعی است که رسول خدا فوراً تصمیم خود را مطابق اراده الهی تغییر دادند .

خوب جایی که پیغمبر خدا مناسب ترین شخص به مقام رهبری بود زیرا خدا او را از بین همه مردم برای فرستادن آخرین پیام خود انتخاب کرد آری وقتی شایسته ترین فرد اگر وحی به کمکش نمی آمد امکان اتخاذ تصمیمات غلط از او میرفت پس دیگر از ابوبکر عمر عثمان و علی رضی الله عنهم چطور انتظار داشته باشیم که در تصمیمات خود و در افعال خود حتی یک بار هم به خطا نروند ؟

گفتیم شیعه برای حل این مشکل علی و ائمه دیگر خود را متصل به وحی دانسته اند ولی چون قرآن فرموده است .

محمد خاتم انبیاء است آنها برای آنکه مواجه به این ایراد نشوند نحوه اتصال علی و ائمه با خدا را اسماً تغییر دادند و شکل آن البته دست نخورده است یعنی آمدند گفتند علی بواسطه الهام با خدا تماس داشت و برای آنکه کسی با آنها نگوید چرا نام وحی را الهام گذاشتید آمدند و گفتند که وحی و الهام فرق دارند در وحی پیامبر فرشته را میدید و در الهام علی فرشته را نمی دید و فقط صدایش را می شنید .

عقل هم میداند که دیدن فرشته چندان اهمیتی ندارد. اصل و مقصود فهم است مهم ارتباط با الله به روش پیامبران است و چون علی پیامبر نبوده این نسبت نا روا که علی از آن بیزار است را نباید به او نسبت داد و نباید نام وحی را الهام گذاشت و قانون من در آوردی درست کرد .

وحی یعنی نزول کلام الهی بواسطه فرشته یا بی واسطه فرشته کما آنکه خداوند مستقیماً با موسی صحبت کرد و فرشته ای در کار نبود اما باز می گویم که به موسی وحی نازل شد و مثل عالمان شیعه لغت دیگری را برای این عمل ارتباط الهی بشر اختراع نمی کنیم و کلامی که بر محمد بواسطه فرشته قابل رویت نازل شده باز نامش وحی است و کلامی که به علی بواسطه فرشته غیر قابل رویت نازل شده باز نامش وحی است با بازی کلمات نمی توان کلاه شرعی درست کرد .

پس اگر محمد را آخرین پیامبر بدانیم دیگر نمی توانیم قبول کنیم امام ۸ ساله از پیامبری چون موسی علیه الصلاة والسلام که مستقیماً با خدا در ارتباط بوده برتر باشد .

دیگر نمی توانیم ادعا کنیم انسانی بعد از او عقل کل و خالی از خطاء و اشتباه بوده است .

و باید بپذیریم که امکان دارد از اولیاء الله نیز خطاهای سرزند منتهی تفاوت آنها بامردم عادی این است که آنها هر وقت که متوجه خطای خود شدند توبه می کنند

و استغفار می طلبند و اگر فتوای غلطی دادند از حرف خود . برمی گردند ! و صحابه نیز استثناء از این قانون نبودند .

ان سخنان مقدمه ای است برای جواب به این سوال که چرا اصحاب با یکدیگر جنگیدند . خداوند در قرآن می فرماید .

(وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ) (الحجرات: ۹)

(اگر دو گروهی از مومنان با هم جنگ کردند آن دو را آشتی دهید پس اگر یکی بر دیگری ظلم و زور گوئی کرد با زیاد رو و زورگو جنگ کنید تا به حکم خدا رجوع کند و وقتی به حکم خدا رجوع کرد پس بین آن دو گروه بعدل اصلاح کنید .)

از ظاهر آیه بر می آید که امکان دارد دو گروه با هم جنگ کنند در حالیکه هر دو طرف مومن باشند و امکان دارد مومنی به مومن دیگر زور بگوید البته این به آن معنی نیست که حالا هر جا دیدیم دو گروه بنام مسلمان باهم می جنگند هر دو را ما مسلمان بدانیم یا یک طرف را بدانیم ! نه ما باید تحقیق کنیم پس بیایید روابط بین صحابه را ذره بین ببریم .

(گفتیم صحابه معصوم نبودند و به حکم این گاهی کار آنها به مرافعه و دعوا می رسید و آنها شکایت به رسول خدا می بردند و تسلیم فرمان او بودند کار در زمان ابوبکر و عمر و عثمان بر همین منوال بود البته گاهی می شد که صحابه از رهبریت ناراضی می شدند یا رهبر از افراد زیر دست ناراضی می شد اما جریان بر اساس قانون قرآن رول عادی خود را طی می کرد مثلاً عمر خالد را دوست نمیداشت و از ابوبکر خواست که او را برکنار کند.

اما ابوبکر سلیقه دیگری داشت وقتی عمر خلیفه شد خالد را کنار زد اما خالد قهر نکرد چون یک سرباز عادی به جهاد ادامه داد. وقتی عثمان خلیفه شد حضرت علی نسبت به بعضی از امور ایراد های به ایشان داشتند و حضرت عثمان نمی پذیرفتند.

اما علی شورش نکرد انقلاب نکرد توطئه گری نکرد بلکه حتی پسرانش نگهبان امیری بودند که علی بهر حال از سیاست و کشور داری او ناراضی بود اولین فتنه را کسانی بوجود آوردند که صحابه نبودند او باشانی از مصر خلیفه سوم را شهید کردند و خلیفه در حالیکه قدرت دفاع داشت دست به شمشیر نبرد و اجازه نداد احدی دست به شمشیر ببرد و غلط یا درست، این فتوای ایشان بود. اما پس از مرگ ایشان صحابه ای که از عمل مصریان اوباش به خشم آمده بودند دیگر مانعی برای دست بردن به شمشیر ندیدند. و هر کس به گوشه ای رفت تانیرویی جمع کند و اوباشان را گوشمالی دهد.

ناگفته نگذاریم که پس از شهادت خلیفه سوم اصحاب و منجمله شورشیان که مسلط بر شهر شده بودند با علی بیعت کردند علی بر اساس فتوای خود تصمیم گرفت کارها را یکی یکی اصلاح کند چون معاویه حاکم شام زیر بار بیعت نمی رفت لذا علی سزا دادن قاتلان عثمان را به آن دلیل و به یک دلیل مهم

تره عقب انداخت دلیل مهمتر این بود که علی نیروی کافی برای مقابله با آنها را نداشت نیروهای صادق پراکنده شد بودند .

و شیرازه کارها از هم گسیخته بود و برای بنظم در آوردن امور احتیاج به زمان بود. اینجا اختلاف بین صحابه شروع شد حضرت عایشه و طلحه زبیر اصرار بر مجازات فوری قاتلان عثمان داشتند و نیروی گرد آوردند تا بزعم خود قاتلان را بکشند آنها سرچنگ به حضرت علی را نداشتند وقتی دو لشکر روبرو شدند کار به مذاکره کشید اما فتنه گران که در هر دو طرف بودند شبانه جنگ را شروع کردند و کنترل از دست صحابه خارج شد . و آتش جنگ با پیروزی حضرت علی موقتاً خاموش شد طلحه شهید شده بود زبیر هم ، و عایشه اسیر علی بود . و از دو طرف کشته های مسلمانان زمین را فرش کرده بود . از رفتار علی ما پی می بریم که دعوی صحابه یک دعوی فقه ای بوده و برسر امور دنیوی نبوده است حضرت به قاتل زبیر که خبر مرگ او را بهمراه شمشیرش آورده بود تا مزدگانی بگیرد مژده به جهنم داد و گفت (از پیامبر شنیدم قاتل زبیر جهنمی است) و مرد غضبناک شد و بعد جز و خوارج گشت و بدرک واصل شد .

حضرت به پسر طلحه گفت امیدوارم خدا مرا با پدر تو مشمول این آیات گرداند.

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمِنِينَ وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ

إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ (الحجر- ۴۵- ۴۶- ۴۷) (بدرستیکه پرهیزگاران در باغ ها و چشمه ها باشند داخل شوید در آن بهشت ها سلامتی و بدون خوف و بیرون کشیم از دلهایشان کینه را ، برادر یکدیگر شده بر روی تختهای مقابل یکدیگر(نشسته) .

حضرت جسد کشتگان، اعم از سپاه موافق یا مخالف را یکجا قرار داد و بر آنها نماز جنازه خواند حد اقل شیعه معتقد است که کسی که علی برایش مغفرت بطلبد بهشتی است .

فتنه گران از سپاه علی خواستند اموال مسلمانان منهزم شده را به یغما برند علی منع کرد و از میان لشکر علی آنهایی که بعدها خوارج شدند گفتند (مالشان را حرام کردی و خونشان را حلال) اما علی همچنان معتقد بود که این فتنه ای است که بین اهل قبله رخ داده .

این رفتار علی بود با آنهایی که مردند علی نمی توانست کاری پیش از این برایشان بکند اما با عایشه همسر رسول خدا بعنوان محارب خدا و رسولش رفتار نکرد او را زندانی نمود و تحت نظر نگرفت نه او را بلکه با هیچ مسلمان دیگری چنین نکرد. به حضرت عایشه نزدیک شد و سلام کرد جواب شنید برای او استغفار طلبید عایشه نیز برایش استغفار خواست پس امر کرد .

زنان لباس مردانه بپوشند و حرم رسول خدا را با احترام به مدینه برگردانند و علی هرگز از منبر برای کوبیدن عایشه استفاده نکرد علی هرگز نگفت که طلحه وزبیر به بهشت نمی روند علی بر اتفاق افتاده افسوس میخورد همچنان که عایشه چنین می کرد ما اگر راست می گوئیم باید چون علی باشیم اگر علی عایشه را فحش داد ما هم بدهیم .

چرا بعضی ها از علی هم داغ ترند درست مثل خوارج که می خواستند مال کشته شده گان را نیز بگیرند .

در جنگ بین صحابه شکی نیست که حضرت علی محق تر بودند چونکه ایشان جز وصحابه کبار و عشره مبشره محسوب می شدند و بهر حال به خلافت انتخاب شده بودند و نقطه ضعفی نداشتند .

ولی مخالفان هم برای مخالفت خود دلایلی شرعی داشتند آنها به بعضی از اطرافیان علی معترض بودند و ایراد آنها هم درست بود زیرا

در میان سپاهیان علی افرادی بودند که صفات منافقین را داشتند یعنی در جنگها خرابکاری میکردند و دست به فتنه میزدند. همانها در شبی که فردایش قرار بود برای جلو گیری از جنگ بین حضرت علی و حضرت طلحه و زبیر مذاکره شود آتش فتنه را روشن کردند و شبانه به سپاه مخالف زدند و باعث به شهادت رسیدن طلحه و زبیر شدند همانها بعدها در جنگ صفین وقتی حضرت علی در آستانه پیروزی قرار داشت و به کمک معاویه شتافتند و علی را در محاصره گرفتند و او را مجبور کردند که تن به صلح دهد تا مبادا سر زمین اسلامی یکپارچه شود و دوباره فتوحات خارجی ادامه یابد باز همانها بعد از صفین چون دیدند علی مصمم است سر زمین اسلامی را اگر به مذاکره شد بازور یکپارچه کند از در مخالفت با او درآمدند و علی را کافر دانستند و شروع کردند به کشتن مخلصین .

و در نهایت علی مجبور شد به خون خواهی یک صحابه مظلوم به یاران سابق خود حمله کند و ۴۰۰۰ نفر را در نهر روان بکشد ولی یکی از آنها ای که جان در برده بود بلاخره موفق به شهید کردن حضرت علی شد .

اما علی قبل از شهادت در نهایت با کشتن ۴۰۰۰ نفر از یاران سابق خود در جنگ نهر روان کاری را کرد که طلحه و زبیر و عایشه و دیگران قبلاً خواستار آن بودند اگر علی فرصت می داشت بیش از این دست به پاکسازی میزد اما چه میشود کرد که بشر معصوم نیست و لو آنکه صحابی باشد یاران دیگر پیامبر سلیقه جداگانه ای داشتند و علی فرصت نیافت و شد آنچه که نباید میشد .

اما اینها را نباید بهانه کرد و طرف دیگر را کافر گفت زیرا اولاً آنها مخالف علی نبودند و ثانیاً علی آنها را کافر نمیدانست .

و تازه این هیچ ربطی به عمر و ابوبکر و عثمان که پیشتر در گذشته بودند ندارد و باز اصلاً ربطی به مسئله جانشینی پیامبر ندارد توجه کنید حتی فرد مخلص چون ابو موسی اشعری که در رکاب آن حضرت می جنگید در جنگ صفین وقتی کار به حکمیت رسید با آنکه نماینده و مورد اعتماد حضرت علی بود صلاح اسلام را در این دید که حضرت علی و معاویه هردو کنار شوند و صحابه دیگری خلیفه گردد اگر ابو موسی معتقد بود که علی از طرف خدا به این مقام رسیده است کی به خود چنین جرئتی میداد .

امروز عالمان شیعه حضرت ابو موسی اشعری را پییر مردی خرفتمیدانند اما این طور نیست جای نشنیده ام که حضرت علی در انتخاب ابو موسی تحت فشار بوده باشد او خود ابو موسی را به نمایندگی انتخاب کرد پس حتماً به تقوی و عقل او اطمینان داشت .

و آنگهی کار ابو موسی بهتر از کار امام حسن بود اگر او علی را خلع کرد معاویه را نیز برکنار نمود و یاما امام حسن خود را برکنار کرد و حکومت معاویه را پذیرفت پس بر ابو موسی ایرادی نیست همچنان که بر امام حسن شماتتی نیست هدف آن دو بزرگوار یکپارچه کردن کشور اسلامی بود .

از بحث دور نشویم مقصودم این بود که دعوی بین صحابه ربطی به آنچه که مذهب شیعه شالوده اش را بر آن قرار داده ندارد و نباید از این رخداد تاریخی سوء استفاده کرد .

دوستدار اهل بیت کیست ؟

عالمان مذهب تشیع کتب زیادی در باره اهل بیت نوشته اند . آنها دوستی آل علی را از افتخارات بلکه بزرگترین افتخار خویش می شمارند .

بیایید ببینیم تاچه حد در این ادعا صادقند .

نخست باید اهل بیت را شناخت! از نظر آنها اهل بیت در درجه اول یعنی علی و فاطمه و حسن و حسین و در مرحله بعدی فرزندان آنها بخصوص از نسل حسین .

اما این تقسیم بندی نادرست است در حوزه و دایره (اهل بیت) اشخاص زیر نیز شاملند .

۱- زنان پیامبر یا اهل بیت یعنی اهل خانه و دوستدار پیامبر باید خود بنگرد که در خانه ایشان چه کسانی زندگی میکردند .

در خانه پیامبر همسران و دختران ایشان می زیستند دختران شوهر کردند و رفتند و ماندند زنهایشان . و قانون زندگی این است که در خانه هر مردی بلاخره فقط زن باقی می ماند خواهر و دختر و مادر درخانه

های خود میباشند یا میروند البته اگر مردی فوت کند آنوقت زنش نیز شاید به خانه مردی دیگری رود اما

در مورد حضرت محمد صلی الله علیه و سلم زنانشان نه فقط در حیات بلکه پس از رحلت آن حضرت نیز در خانه ایشان ماندند و تا آخر عمر نه شوهری دیگر اختیار کردند نه به خانه ای دیگری رفتند حالا اگر

کسی چون کبک سر خود را در برف فرو برد و از حقایق بگریزد در اصل حقیقت ، تغییری پیدا نمی شود

الله (جل و علا) در قرآن هر جا که حکم اهل بیت را آورده اکثراً قصدش زن و همسر بوده است قصه لوط

را بخوانید در قصه ابراهیم و نوح و هر ماجرای دیگری که ذکر از آل لوط و آل ابراهیم شد مقصود

همسره هم بوده است مثلاً دقت کنید .

(قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَرْنَا لَهَا مِنَ الْغَابِرِينَ) (الحجر: ۵۸: ۶۰)

(فرشتگان گفتند) بدرستی که ما فرستاده شدیم بسوی قوم گنه کار تا بر آنها عذاب نازل کنیم جز آل

لوط بدرستیکه ما همه آنها را نجات میدهیم مگر زنش را که مقرر کردیم با باز ماندگان باشد)

اگرزن از اهل بیت نبود دلیلی برای آن توضیح اضافه و استثناء کردن زن نمی‌توان یافت.

در ماجرای حضرت ابراهیم وقتی که فرشتگان بدیدن ایشان آمدند مسئله اهل بیت و شمولیت همسر در

آن بطور برجسته نمایان است.

فرشتگان وقتی به دیدن ابراهیم آمدند که حضرت در خانه محل اقامت خویش فرزندی نداشت خانواده او

در آنجا متشکل بود از ایشان و ساره، فرشتگان آنگاه که قصه خود را بیان کردند در پی آن افزودند (ای

ابراهیم تو را بشارت میدهیم به فرزند) زنش یعنی زن حضرت ابراهیم (علی الصلاه والسلام) این حرفها

را که شنید تعجب کرد و فرشتگان گفتند.

(قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحْمَتُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَّجِيدٌ)

(هود: ۷۳)

(فرشتگان گفتند ای زن آیا از امر و حکم خدا تعجب می کنی بخشایش و برکات او بر شما اهل خانه

است و بدرستیکه او ستوده و بزرگوار است.)

پس از آیه معلوم می شود که منظور از اهل بیت (زن و همسر) است زیرا در خانه ابراهیم غیر از زن و

شوهر کسی دیگر نبود و علاوه بر این مخاطب آیه نیز همسر پیامبر است.

(قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ) (هود: ۷۳)

(ای زن آیا تو از کار خدا تعجب می کنی ؟)

(انعجبین) (یعنی ای زن تو تعجب می کنی اگر مقصود ابراهیم بود باید می فرمود)

(تعجب) زیرا پسوند (ی) و (ن) در عربی برای زن است.

با این تفصیل دیگر چرا عالمان شیعه زنان پیامبر را از اهل بیت نمی داند آیا قرآن را قبول ندارند مسلماً دارند پس چرا این عقیده عجیب و غریب و متضاد را باور دارند. این آیه معروف را حتماً شنیده اید .

(إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) (الأحزاب: ۳۳)

بدرستی که خدا اراده دارد تا حتماً از شما اهل بیت پلیدی را دور کند و شما را کاملاً پاک کند .

عالمان شیعه می گویند این آیه مربوط به علی و فاطمه و حسن و حسین است در حالیکه این آیه مقصودش زنان پیامبر است منظورش صد البته دختران پیامبر و دامادان ایشان نیز هست اما پیامبر فقط یک دختر نداشت دو دختر دیگر ایشان تا لحظه وفات همسر حضرت عثمان بودند. این را گفتیم قبول داریم .

اما آیه اول مخاطبش و منظورش زنان پیامبر است. زیر سیاق آیات چه در قبل و چه در بعد بشارت پاک کردن اهل بیت متوجه و خطاب به زنان پیامبر است نه دختران او توجه کنید .

(يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأزْوَاجِكِ إِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزَيَّنَّتْهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتَّعَنَّ

وَأَسْرَحَنَّ سَرَّاحًا جَمِيلًا) (الأحزاب: ۲۸) (وَإِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالذَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ

اللَّهُ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنْ بَاتَ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيَّنَةٍ
يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ
وَتَعْمَلْ صَالِحًا نُؤْتِيهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ
النِّسَاءِ إِنْ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا
مَعْرُوفًا وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ
وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا
وَاذْكُرْنَ مَا يُتْلَى فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا
(الأحزاب ۳۱-۳۴)

ای نبی به زنان خود بگو اگر دنیا و زینتش را می خواهید بیاید تا به شما امتعه و مال دهم و به نیکی
رهایتان کنم و اگر خدا و رسولش و خانه آخرت را می خواهید پس بدرستیکه الله برای نیکوکاران شما
زنان، اجر بزرگی را مهیا فرموده! ای زنان پیامبر هرکسی از شما بدکاری آشکاری کند عذابی دو برابر
خواهد شد و این برای الله آسان است و هرکه فرمانبرداری کند از شما خدا و پیامبرش را و کار نیک نماید
دو بار او را اجر میدهیم و مهیا کنیم برایش روزی نیکو. ای زنان پیامبر شما مثل زنان دیگر نیستید اگر
پرهیزکاری پس در سخن گفتن نرمی نشان ندهید تا آنکس که در قلبش مرض است در شما طمع بد
نکند و سخن نیک و به عرف بگوید و در خانه خود بماند و زینت خود را آنچنان که در جاهلیت اول بود
آشکار نکنید نماز برپا دارید و زکات بدهید و خدا و رسولش را اطاعت کنید بدرستیکه الله می خواهد تا از
شما پلیدی را دور کند ای اهل بیت و می خواهد شما را کاملاً تطهیر کند و ای زنان ذکر کنید آیات خدا
را که در خانه شما خوانده می شود و حکمت را بدرستیکه خدا آگاه بالطف است.) در اول این آیات

چنانکه دیدید خدا به پیامبر می گوید به زنان بگو اگر دنیا و زینتش را می خواهید بیاید تا شما را طلاق بدهم به طریقی نیکو ولی همه میدانیم که هیچکدام از زنها خواستار طلاق نشدند یعنی دنیا و زینتش را نخواستند و باز چنانکه دیدید آیه قبل از تطهیر اهل بیت و بعد از آن مربوط به زنان پیامبر است و من میدانم علمای شیعه با چه روش این آیه را به فاطمه و حسن و حسین مربوط می کنند؟

با این دلیل صریح و روشن باید بپذیریم که زنان پیامبر را خداوند (جل و علا) پاک قرار داده است چونکه اراده کرده حتماً پاک کند و خدا هر چه اراده کند شدنی است.

مایه تأسف است که دوستداران اهل بیت به اهل بیت رسول خدا بد می گویند اهل بیت رسول الله علاوه بر آنکه شریک زندگی ایشان بودند توسط رب العالمین به لقب ام المؤمنین نیز مفتخر شدند آنها با یک

دید دیگر، از جمله صحابیات هم بودند پس چگونه می توان ام المؤمنین را منافق خواند یا چگونه ممکن است ام المؤمنین منافق باشد؟

فکر کنید فردی خود را دوستدار شما بداند اما در ملاء عام به همسر تان بد و بیراه بگوید آیا باور میکنید که او صادق باشد این عین کاریست که بعضی ها در حق نبی اکرم می کنند آنها بعد از آنکه خداوند گرامی به پاکی آنها گواهی داده این کار را میکنند!.

داستان تهمت به حضرت عایشه

حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در هر سفر یکی از همسران خویش را به همراه می بردند در باز گشت از سفری حضرت عایشه رضی الله عنها همراه ایشان بودند و در یکی از استراحتگاههای وسط راه حضرت عایشه از کجاوه (اتاکی که بر روی شتر قرار میدادند) خارج شدند و برای قضای حاجت از

کاروان دور رفتند ناقوس حرکت در این بین به صدا در آمد و شتریان کجاوه را بر بالای شتر قرار داد غافل از اینکه عایشه در میان آن نیست و ساربان کاروان را به حرکت در آورد .

عایشه رضی الله عنها که برگشت دید که ای داد و بیداد کاروان رفته است چون یقین داشت دنبالش خواهند آمد در جای خود نشست .

قانون این بود که همیشه پشت سر کاروان و بافاصله فردی حرکت میکرد تا اشیاء بجامانده را جمع آوری کند در آن سفر این وظیفه به حضرت صفوان محول شده بود او وقتی به عایشه رسید گفت (سبحان الله زن رسول خدا) و دیگر بدون آنکه کلمه ای بگوید شتر را خواباند تا عایشه بنشیند و دهانه شتر را گرفت و حرکت کرد تا به کاروان رسید اما همین اتفاق ساده سوژه خوبی برای منافقان بود که بگویند بله زن

جوان است و مرد جوان و از این حرفها که قلم را نمی رسد که جسارت کند و بنویسد اما حرفها که پخش شد و تا آنکه آیات برائت عایشه در سوره نور نازل شد و در قسمتی از آیات آمد .

إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ
(النور: ۱۹)

(آنان که دوست دارند تا فاش شود تهمت بدکاری در بین ایمان آورنده گان برای آنها در دنیا و آخرت عذابی درد ناک است .) در سوره احزاب آیه ۵۸ در همین رابطه می فرماید .

(وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا كَتَبْنَا لَهُمْ فَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْعَذَابُ إِنَّهُمْ كَانُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَافِرِينَ)
(الأحزاب: ۵۸)

(و آنها که آزار میدهند زنان و مردان مؤمن را به تهمت عمل بدی که انجام نداده اند پس بدرستیکه پردوش خود بار گرانی از گناه آشکار و پنهان را نهند)

بهر حال ما این آیات را نیاوردیم که حضرت عایشه را از زنان مبرا کنیم خوشبختانه در این مورد کسی با ما اختلاف ندارد ما آیه را شاهد آوردیم تا مطلب دیگری از آن گواهی بیاوریم نخست اینرا بگویم که شیعه نیز در اینکه آیات فوق در حق عایشه است با ما متفق است پس توجه کنید خدا چه می گوید .

(وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ) (الأحزاب: ۵۸)

(کسانیکه آزار میدهند (باتهمت زدن) زنان و مردان مؤمن را)

منظور از مؤمنات در اینجا حضرت عایشه و از مومنین حضرت صفوان است پس خدا که آنها را از زمره مومنین و مومنات می نامد آیا برایمان حقی باقی می ماند که ایشان را کافریا منافق بدانیم .

یا وقتی در آیات زیر می خوانیم :

(إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعْنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ) (النور: ۲۳)

(و کسانیکه اتهام به بد کاری میدهند زنان نیکوکار ایمان آورنده بی خبر از همه جای را ، خدا آنها را در دنیا و آخرت لعنت میکند و برای آنها عذابی بزرگ است)
منظور از محصنات غافلات مؤمنات حضرت عایشه است .

پس ما چگونه بعد از آنکه خدا (جل و علا) به عایشه لقب های عظیم میدهد .

حی یکیش لقبهای که اگر یکی از آن در حق هر زنی دیگر نازل می شد برای افتخارش کافی بود .

چگونه بعد از همه اینها به عایشه بد میگوییم ؟

و او را منافقه و مغرض می شناسیم ؟

باز گوئی این ماجرا در قرآن با آیه ای پایان می یابد که اگر مسلمانان با دقت به آن توجه کنند دیگر از

میان آنها کسی پیدا نخواهد شد که در حق حضرت عایشه زبان درازی کنند . مگر آنکه بنام مسلمان و

در دل منافق باشد . مگر آنکه به قرآن ایمان نداشته باشد آیه می فرماید :

(الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَئِكَ

مُبْرَأُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ) (النور: ۲۶) (زنان نا پاک لایق مردان نا پاکند و

مردان خبیث برای زنان خبیث استند و زنان پاک مال مردان پاکند و مردان پاک مال زنان پاک اند آنها

برئ اند از آنچه که (منافقان) میگویند و برای آنها آمرزش و رزق کریم است)

این آیه یعنی چه ؟ یعنی اگر عایشه خبیث بود باید نصیب خبیث می شد و اگر طیبه و پاک و پاکیزه بود

باید حق طیب و پاک میشد و این آیه در باره عایشه است زیرا از براءت او از تهمت صحبت میکند .

خوب آدمهای حسابی ! عایشه نصیب کی بود از لحظه بلوغ نصیب رسول خدا شد و پیامبر در حالی از

جهان فانی رحلت نمود که سرشان بر سینه عایشه بود و پس از وفات رسول الله حضرت عایشه تا آخر

عمر شوهر هم نکرد و در همان اطاق که ده سال با پیامبر سپری کرده بود باقی عمر را نیز به سر برد و

پیامبر در حق او فرموده که (او زن من در بهشت است) .

و این اظهر من الشمس است ، که بعد از خدیجه ، عایشه بیش از زنان دیگر عزیز و مورد توجه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بوده است .

روزی که افترا زدن به عایشه ورد زبانها شد حضرت عمر رضی الله عنه به حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم عرض کرد .

(یارسول الله تو یادت میآید که یکبار در نماز ، لباس آلودگی داشت و جبریل بتو خبر داد خوب خدائی که راضی نشده آلودگی را در لباس تو ببیند چطور امکان دارد که زنت را ، شریک زندگیت را ، آلوده ببیند و خبرت ندهد .)

حضرت عمر در پایان این جمله فریاد زد .

(هذا بهتان عظیم) (این افترائی بس بزرگ است .)

و خداوند (ج) آیه نازل کرد و حرف عمر را تایید فرمود و عیناً تکرار کرد.

آیه آمد که (هذا بهتان عظیم) سورة النور آیه ۱۶

کجاست عمر تا امروز ببیند که برخی از مسلمین به حضرت عایشه تهمتی بزرگتر از زنا را نسبت میدهند ؟ به ام مومنان اتهام کفر و نفاق و ارتداد میاورند؟ کجاست عمر تا نعره بزند . (سبحانک هذا بهتان

عظیم) سورة النور آیه ۱۶

حالا که او نیست بیاید ای مسلمانان یکصدا برای حفظ ناموس پیامبر بگوئیم . سبحانک هذا بهتان

عظیم

بعضی از دانشمندان شیعه که علم خویش را در راه رشد مردم بکار نمی گیرند مثال عجیبی میاورند و می گویند .

(این تازگی ندارد که زن پیامبری فاسد باشد بیش از این زن حضرت لوط و زن حضرت نوح نابکار بودند)

آنها در این دلیل تراشی به همان شیوه عجیب یعنی قیاس خود متوسل می شوند در جواب باید گفت .

(این که حرف نشد ! زن حضرت لوط و نوح فاسد بودند که بودند به زن پیامبر چه ربطی دارد با این استدلال چرا زن حضرت علی نباشد (استغفرالله) ما الان گفتیم که خدا آلودگی را بردامان پیامبر

خویش تحمل نمی کند و به همین دلیل است که زن نوح را غرق کرد و برسر زن لوط باران آتش بارید

اما با زن محمد صلی الله علیه وآله وسلم چه کرد ؟ محمد صلی الله علیه وآله وسلم تا لحظه مرگ در

اتاق عایشه در کنار عایشه بود خدا در باره زن پیامبر ما جز خوبی نفرموده است . آخر اینها چه وجه

تشابهی بین حضرت عایشه و زنان حضرات نوح و لوط یافتند .

حتی ببینید بعد ها وقتی که بین علی و عایشه اختلاف بروز کرد و علی پیروز شد بر سرزن پیامبر باران

آتش نباراند و یا او را غرق نکرد بلکه با احترام تام او را به خانه پیامبر بر گرداند پس این یک قانون کلی

است که خبیث باطیب یکجا نمی توانند باشند چنانکه بین لوط بین نوح و زنش و بین آسیه و فرعون

جدائی افتاد و اگر تا آخر عمر یکجا بودند این معنی را دارد که یا هر دو پاکند و یا هر دو نا پاک . تا نظر

علمای شیعه چه باشد .

دختران پیامبر

قرآن می فرماید .

(يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّأَزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ) سوره الا حزاب آیه ۵۹

(ای پیامبر بگو به زنان دخترانت و زنان مومنان)

از این آیه معلوم می شود که حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم یک بنت نداشته بلکه بنات داشته.

عجب پس آن سه تایی دیگر کدام هستند؟ یکی از این دختران زن حضرت عثمان رضی الله عنه و دومی

زن ابو العاص ابن الربیع شدند و یکی هم همانطور که میدانیم زن حضرت علی رضی الله عنه بود و یکی

هم به خانه بخت نرفته بود وقتیکه زن حضرت عثمان رضی الله عنه وفات کرد حضرت محمد صلی الله

علیه و آله وسلم این دختر دیگر خود را نیز به او داد به همین دلیل حضرت عثمان رضی الله عنه به ذی

النورین معروف است خوب اگر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم میدانست آیا امکان داشت یک دخترش

را به او بدهد؟ و تازه بعد از مردن اولی دومی را بدهد؟ اگر بگویند که نمی دانسته و عثمان رضی الله

عنه را نمی شناخته پس می گویم پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم که با وحی در تماس بوده چگونه

نتوانسته نفاق عثمان رضی الله عنه را تشخیص دهد در حالیکه خداوند منافقان را به او شناسانده بود

دیگر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم با این همه علوم چگونه نتوانست تشخیص دهد که دامادش

منافق بوده و اگر بگویند می دانسته منافق است و با این حال دختر دوم را به او داده باید توضیح بدهند

چرا؟

عالمان اهل تشیع نه جواب سوال اول را میدهند نه جواب سوال دوم را بلکه راه سوم را برگزیدند یعنی

راه سکوت را انتخاب کردند کمتر کسی از مدعیان محبت آل بیت در بین تشیع است که حتی نام

خواهران فاطمه را ندادند. شما برادر شیعه که حالا این سطور را می‌خوانید آیا نام خواهران فاطمه را میدانید؟ اکثر تان نام خواهر فاطمه را نمی‌دانند چه برسد به آنکه از سر گذشت آنها با اطلاع باشید.

آیا مخفی کردن حقیقت راه چاره است؟ اگر فاطمه جزء اهل بیت است خواهرانش هم که زن عثمان بوده اند نیز هستند اگر امتیاز علی این است که شوهر دختر پیامبر بود پس عثمان دو امتیاز داشته و دو دختر رسول خدا را بزنی گرفته بود.

البته ناگفته نگذاریم که حضرت فاطمه بر اساس بعضی از احادیث افضل تر از دختران دیگر بوده اند. و همینطور درباره دختران حضرت علی رضی الله عنه شما نام زینب خواهر حسین را زیاد شنیده اید اما ام کلثوم یعنی خواهر دیگر حسین را کمتر شنیده اید چرا؟ که زن حضرت عمر بوده اند آیا ام کلثوم از اهل بیت نیست؟

آیه می‌فرماید. (**خبیثات برای خبیثون و طیبات برای طیون**) اگر دختران پیامبر و علی پاک و نیکو بودند بر اساس آیه شریفه شوهر ایشان یعنی عمر و عثمان نیز پاک بودند اگر می‌گویند دختران پیامبر و علی که زن عمر و عثمان شدند طیبه نبودند پس ادعای دوستی اهل بیت محمد و علی را نکنید چون نه زانش را پاک می‌دانید نه دخترانش را.

زندگی حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه

چون حضرت ابوبکر رضی الله عنه اولین متهم در کودتا علیه حضرت علی رضی الله عنه است ناچاریم شخصیت آن حضرت را کمی بیشتر مورد بررسی قرار دهیم و به سابقه زندگی او بنگریم شاید با یافتن حسن یا سوء سابقه جوابی قانع کننده درله و یا علیه این ادعا بیابیم.

یکی از مهم ترین دلایلی که باعث شده تا رسول خدا حضرت محمد را خیلی دوست بداریم این است که ایشان در ابتداء یکه و تنها در محیط خشن مکه برای نشر اسلام و هدایت مردم متحمل زحمات فراوان و طاقت فرسایی شدند اول خدیجه به ایشان ایمان آورد و سپس حضرت ابوبکر .

البته اهل تشیع می گویند دوم علی بود وسوم ویا چهارم یا شاید هم پنجم ابوبکر بود قبول است زیاد فرق ندارد اما این نکته نا گفته نماند که حضرت علی در خانه پیامبر بزرگ شده بود و ۸ سال داشته اما ابوبکر دوست وهم عمر ایشان بودند .

ایمان ابوبکر رضی الله عنه خیلی زیاد بود و آنچه را که پیامبر می فرمود باجان دل می پذیرفت یک روز رسول خدا ادعا کرد که یکشب رفته به بیت المقدس واز آنجا رفته آسمان و آسمان هفتم را هم دیده و پس در عین شب بر گشته است به زمین .

ابو جهل به تمسخر این حرف را برای ابوبکر تعریف کرد او گفت آیا محمد صلی الله علیه وآله وسلم اینرا گفته ابوجهل خنده کنان گفت (بله این ادعای اوست) ابوبکر جواب داد (پس راست می گوید) اینگونه اعمال باعث شد که او به لقب صدیق مفتخر گردد از جمله کارهای آن حضرت که نشان دهنده خلوص و محبت و ارادت وی نسبت به آخرین فرستاده خداست تزویج دختر ۹ ساله خویش به حضرت محمد که آنزمان ۵۰ ساله بودند است او دختر خود را وقتی به حضرت محمد بزنی داد که آن حضرت در نهایت ضعف بودند و خطر از هر طرف ایشان را تهدید میکرد و در آستانه فرار از شهر و دیار خود بودند .

حضرت ابوبکر در تمام سختیها شریک و یار پیامبر بودند و آنگاه که فرمان هجرت آمد همه مسلمانان از مکه رفتند تنها حضرت محمد ابوبکر و علی باقی ماندند و قرار براین شد که علی که خانواده متشخص تری داشت در مکه بماند و خطر خوابیدن در جای رسول الله را به جان بخرد و ابوبکر همراه آن حضرت

هجرت کند و خطر تعقیب ددمنشان را پذیرا شود در اینجا دنباله سرگذشت ابوبکر را رها می کنم تا این نکته را بگوییم که اگر ما از فضایل علی در این کتاب چیزی ننوشتیم یا اندکی نوشتیم نه به آن معنی است که اعتراف به قهرمانی علی نداریم بلکه فقط به آن دلیل است که خوشبختانه در مورد این صحابی جلیل القدر با عالمان شیعه موافقیم و آنچه که آنها بودن غلو می گویند، از عقاید مسلمة ما نیز هست.

باری ابوبکر با پیامبر همراه شد و کفار به تعقیب آنان پرداختند حضرت پیامبر و یار همراهش در غار ثور ماوا گرفتند اما کفار به مدد ره یابان تا به در غار نیز رسیدند در این اثنا ابوبکر از خطری که او و پیامبر را تهدید میکرد و قدم به قدم به آن دو نزدیک می شد حزین و غمگین شد پیامبر به او فرمود اندوه مخور که خدا با ماست آیات قرآن از واقعات فوق اینطور یاد می کند .

(اِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ) سوره التوبه آیه ۴۰

(اگر نصرت ندهید پیامبر را (چه باک) که خدا یاریش داد و پیروزش گرداند هنگامی اخراج کردند او را کافران، وقتی دومی از دو نفری بود که در غار بودند وقتی که به یار خود گفت (غمگین مشو که خدا باماست) پس نازل کرد خدا آرامش را بر او و یاریش کرد به لشکری که ندیدند آن را و کلمه کافران را فروتر ساخت و سخن خدا همانا که بلند و غالب است و خدا عزیز و حکیم است.) از جمله (خدا باماست) معلوم می شود که منظور پیامبر در آیه این است که

(ای ابوبکر خدا با من و تو ست) و میدانیم خدا ب اهمه است با کافرو با مسلمان مراقب همه است اما پیامبر در اینجا قصد دیگری دارد او منظورش این است که (ای ابوبکر ناراحت نباش چون خدا با من و توست) یعنی الله با رحمتش با من و توست اگر به جای ابوبکر حضرت علی همراه پیامبر بود حتماً حالا بچه های کوچک شیعه این آیه را حفظ میکردند و کلمه (الله معنا) ورد و شعار مذهب شیعه می شد اما از نظر آنها بدبختی در اینجا است که آیه در حق حضرت ابوبکر است پس باید به طریقه ای دیگر تفسیر شود پس علمای شیعه آمدند و گفتند (ابوبکر ناقص الایمان بود زیرا ترسید) و با طرفندی خاص کلمه حزن را در فارسی به ترس ترجمه کردند در حالیکه معنی درست آن در زبان پارسی حزن و غم و اندوه است و حق هم بود که ابوبکر از شکست اسلام و پیروزی کفر و شهادت پیامبر و خودش حزین و اندوهگین شود اگر این عیبی باشد متوجه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم هم هست زیرا ایشان هم

گاهی حزین می شدند خداوند خطاب به او می فرماید . (**قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ**)
الانعام آیه ۳۳ (بدرستکه میدانیم که تو را اندوهگین می سازد آنچه که آنها می گویند)

اما برای کسی که حزن را به ترس ترجمه می کند لازم است گفته شود که اولاً از خدا بترسد و ترجمه دقیق بنماید و ترجمه را تحریف نکند و ثانیاً حتی ترس هم در چنین لحظات گناه نیست فرشتگان خداوند (ج) به حضرت لوط می گویند .

(**وَلَمَّا أَنْ جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِيءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالُوا لَا تَخَفْ وَلَا تَحْزَنْ إِنَّا مُنْجُونَ**) (**العنکبوت: ۳۳**)

(و هنگامیکه فرستادگان ما پیش لوط آمدند تنگدل و اندوهگین شد بسبت آنها فرشتگان گفتند نه بترس و نه اندوهگین شو ما ترا نجات میدهیم .) باقران جوابشان را دادیم شاید گردن به حق فرود آرند . ابوبکر

در مدینه نیز خدمات درخشانی انجام داد و در کلیه جنگها همراه پیامبر بود اول ایمان آورد و بعد هجرت کرد پس جهاد نمود و به حق مشمول این آیات است (الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْبَرُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَّاتٍ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ)

سوره التوبه ۲۰-۲۲) کسانی که ایمان آوردند و هجرت کردند و جهاد نمودند با مال و جان در راه خدا آنها دارای مرتبه ای بلند تر در نزد خدایند و آنها پیروز شدگان هستند خدایشان به آنها بشارت رحمت و خشنودی و باغهای بهشت را میدهد که در آن نعمت جاودان مقیم هستند و خدا در نزد او پاداش بزرگ است . ابوبکر علاوه بر اینها انفاق نیز می نمود وقتی یکی از فامیلهای فقیرش که همیشه مورد لطف او بود و از او کمک مالی در یافت میکرد علیه

عایشه در ماجرای غوغای منافقان شایعه پراکنی کرد ابوبکر قسم خورد که دیگر به او کمک نکند اما این آیات نازل شد . (وَلَا يَأْتَلِ أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولِي الْقُرْبَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ) (النور: ۲۲)

و نباید که قسم بخورند دارندگان مال مکننت از شما به اینکه به خویشاوندان و فقیران و مهاجران راه خدا چیزی ندهند باید که عفو کنند و در گذرند آیا دوست ندارید که خدا از شما بگذرد و خدا غفور و رحیم است)

ابوبکر وقتی این آیه را شنید . (الاتحبون ان يغفر الله لكم) (آیا دوست ندارید که خدا شما را ببامرزد) گفت : چرا دوست داریم که خدا مرا ببامرزد پس به کمک خود ادامه داد تا مشمول رحمت خدا شود .

او در جنگها از جان مایه میگذاشت فرزند کافرش در جنگ در صف کفار بود بعدها که مسلمان شد به پدرش گفت (پدرجان در یکی از ساعات جنگ در پشت تو قرار گرفتم اما رحمت پدر فرزندی مانع از حمله من به تو شد) ابوبکر فرمود

(به خدا اگر من در چنان موقعیتی بودم به تو رحم نمی کردم) او از مال خود نیز در راه پیشرفت اسلام گذشت .

در روزهاییکه پیامبر بیمار بودند بیماری که منجر به رحلت حضرت شد این ابوبکر بود که به امر رسول خدا پیش نماز مردم شد . پس از وفات آن حضرت نیز سکان کشتی طوفان زده اسلام در دستهای پر توان و پر تدبیر ابوبکر قرار گرفت و با آنکه مدت خلافت ایشان کوتاه بود اما با این و جود کارنامه

درخشانی از ایشان باقی ماند. مدعیان نبوت و مرتدان را از بین برد و به مرزهای ایران و روم لشکر کشید و طعم شکست را به ابر قدرتهای زمان خود چشاند و چون در جنگ با پیامبران دروغین خیلی از حافظان و قاریان قرآن شهید شدند ابو بکر احساس خطر کرد و دستور جمع آوری قرآن را صادر کرد و این نیز از جمله کارهای عظیم آن حضرت است . خدایش درجه بلند عطا فرماید آمین .

بدون اعتقاد به صحابه ایمان کامل نمی شود:

این عنوان شاید شما را به تعجب وا دارد ولی این یک حقیقت است که اگر صحابه را از اسلام حذف کنیم اصل دین مورد پرسش قرار می گیرد ؟ هر کسی باید بداند که دین اسلام از دو پایه اساسی تشکیل یافته اول قرآن دوم حدیث .

قرآن توسط صحابه جمع آوری شد اگر ما در صداقت صحابه شک کنیم چگونه می توانیم به متن قرآن ایمان و یقین داشته باشیم؟ و سنت نیز توسط صحابه به ما رسیده است اگر صحابه را مردمی هوسباز و نادرست بدانیم چگونه سخنانی که از پیامبر نقل کرده اند را از آنان بپذیریم و باور کنیم؟ شیعه جواب این اشکال را پیدا کرده او یک کانال ۱۲ نسلی از پیامبر درست کرده و آنرا به امتهای بعدی متصل نموده است. این کانال ارتباطی با علی شروع می شود و به مهدی ختم می گردد اما از لحاظ عقلی و علمی کانال خبر رسانی آنها ناقص است .

اولاً چون نفر چهارم در این کانال وقتی که پدرش شهید شد هنوز به سن بلوغ نرسیده بود و اما دهم وقتی پدرش رحلت کرد پسر بچه ای هشت ساله بود و اما دوازدهم وقتی عهده دار امر امت شد فقط پنج سال داشت حالا سوال اینجاست که این همه احادیث چگونه در حفظ و یاد کودکانی ۸ و ۵ ساله مانده است .

دوماً فرضاً که این کانال ۱۲ نسلی را قبول کنیم این اشکال باقی می ماند که علی که سرچشمه این کانال است چونکه همیشه با پیامبر نبوده نمی توانسته همه حرفهای پیامبر و همه اعمال ایشان که (مجموعاً سنت را تشکیل می دهند) را شاهد بوده باشد و به نسل بعدی منتقل کند بطور مثال شکی نیست که پس از نماز عشاء دیگر علی به خانه خود میرفت پیامبر به خانه خود و نماز شب و امور خانواده و غیره را علی شاهد نبوده پس این کانال را اگر قبول کنیم نمی توانیم بگوییم که کامل است سنت وقتی کامل می شود که همه همراهان و هم صحبتان و اصحاب پیامبر آنچه که از پیامبر دیده اند را نقل کنند و وقتی ماهمه اصحاب را قبول نکنیم یعنی همه سنت را قبول نداریم .

عالمان شیعه جواب این اشکال را به این صورت میدهد که مدعی هستند امامان موجوداتی مافوق بشر بودند و علم لدنی داشتند و آن برای یادگیری علوم به اسباب و وسایل نیاز نداشتند و سن در درجه صحت احادیثی که از آنها داریم هیچگونه تأثیری ندارد این نحوه اعتقاد آنها احادیث و قرآن است و بدیهی است که برپایه های علمی و عقلی استوار نیست پس هر چه را که مفتریان خواسته اند به پیامبر و امامان نسبت داده اند.

و چاره ای غیر از فکر کردن و عمل کردن به این نحو نیز ندارند زیرا آنها صحابه را بدنام نمودند و خود راه خویش را به پیامبر مسدود کردند لهذا ناچارند کانالهای خیالی درست کنند! تا ارتباط شان با پیامبر را بنحوی ثابت سازند.

اما ما پیروان صحابه می گوئیم که حضرت محمد احوال و حرکات و احادیث شان توسط مردان و زنان صحابه بطور دقیق بما رسیده است بطور مثال :

حضرت محمد وقتی با عایشه عروسی کرد عایشه تازه به سن بلوغ رسیده بود و سپس بهترین سالهای جوانی خود را در خانه حضرت محمد سپری کرد و شب و روز با آن حضرت بود و خاطرات فراوانی از آن حضرت در یاد او مانده است خداوند (ج) به آن حضرت فرزندی نیز نداد تا تمام توجه اش به پیامبر باشد و باز به این دلیل پس از رحلت رسول خدا نیز اجازه شوهر کردن به او را نداد و شاید برای آنکه احادیث پیامبر پخش شود به حضرت عایشه عمری طولانی داد بطوریکه بیش از نیم قرن پس از وفات رسول خدا نیز در قید حیات بودند و مردم میامدند و خاطرات وی از آن حضرت را به صورت احادیث می شنیدند و فراموش نکنیم که زنان پیامبر از زینت دنیا هم منع شده بودند و هم خود بعد ها از آن روی گردان بودند تا همه توجه شان متوجه امر عظیم اشاعه سنت باشد.

همینطور باقی صحابه هر کدام بنوبه خود چون آئینه ای قسمتی از زوایای زندگی پیامبر را منعکس کرده و به نسل های بعدی منتقل نمودند و این است که امروز ماحتی خبر داریم آن حضرت هنگام ورود به مسجد کدام پای را اول میگذاشته و کدام را دوم؟ و دلیل ما هم واضح است امروز اکثر مسائل مربوط به زنان را ما توسط حضرت عایشه از پیامبر خدا فهمیده ایم اما عالمان شیعه چه می توانند بگویند آنها تنها حضرت فاطمه را قبول دارند فاطمه وقتی خود را شناخت به خانه علی رفت و کمتر رسول خدا را میدید اما عایشه شب و روز با او بود حضرت فاطمه پس از رحلت رسول خدا فقط ۶ ماه زنده بود آنها هم به گفته علمای شیعه در این ۶ ماه کارش گرفتن دست حسن و حسین و رفتن به گوشه ای بود برای گریه کردن یا گرفتن حق خودش از ابوبکر نه آموختن و آموزش زنان دیگر.

اما حضرت عایشه نیم قرن بعد از رحلت پیامبر زنده بود و مردم میامدند و از او امور دینی را می پرسیدند

پس بر اساس علم و منطق و عقل انکار صحابه این انعکاس دهندگان اعمال محمدی انکار نبوت و انکار قرآن است و پل های خیالی و عقاید خرافاتی نیز نمی تواند از تأثیر ضربه ای که بر اثر انکار صحابه به سنت وارد می شود چیزی بکاهند!!